

دکتر گودرز افتخار جهرمی



دیوان داوری
دعاوی ایران - ایالات متحده
و عملکرد آن در قلمرو حقوق بین الملل





پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښتی
پرتال جامع علوم انسانی

● مقدمه

از همان ابتدای تصدی امور دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی که وظیفه آن هماهنگی، نظارت و برنامه‌ریزی در دعاوی بین‌المللی مربوط به دستگاههای دولتی جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه دعاوی مطروح در دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده مشهور به دیوان داوری لاهه^۱ است، همواره در اندیشه بودم که تجارب و دیدگاههای حقوقی تازه‌ای که به‌مناسبت اشتغال به این مهم گهگاه حاصل می‌شود، در اختیار جامعه حقوقدانان کشور قرار گیرد و از اینکه آن‌همه تجربه و تحوّل صرفاً به یافته‌ها و تجربه‌های شخصی محدودی

۱. بر اهل فن پوشیده نیست که دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده (Iran-United States Claims Tribunal) که به موجب بیانیه‌های الجزایر تأسیس شده، با دیوان بین‌المللی دادگستری (International Court of Justice) رکن دائمی و قضایی سازمان ملل متحد و نیز با دیوان دائمی داوری (Permanent Court of Arbitration) متفاوت است و هیچ‌گونه ارتباط سازمانی با آنها ندارد. هر یک از این سه دیوان سازمان، صلاحیت و شخصیت مستقلی دارد و تنها وجه اشتراک آنها این است که هر سه در شهر لاهه (هلند) استقرار یافته‌اند.

دست‌اندرکارانِ دعاوی بین‌المللی در دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی و سازمانهای دولتی درگیر در دعاوی مذکور تبدیل شود و یا در گوشه و کنار پرونده‌ها مکتوم بماند، دریغ می‌بردم. راه‌اندازی و انتشار مجلهٔ حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی در سال ۱۳۶۳ نخستین تدبیری بود که می‌توانست به بخشی از این نیاز پاسخ دهد؛ گو اینکه چنین تمهیدی کافی ننموده است.

با آنکه اشتغالات زیاد، فرصت کافی برای تحقیق و پژوهشی شایسته در مورد دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده و نقد و تحلیل آراء آن به دست نمی‌داد، به لطف الهی و با اغتنام فرصتهایی که گاه و بیگاه حاصل می‌شد، از تجربیات و یافته‌های به دست آمده در زمینهٔ دیوان داوری و آراء آن در طول سالها یادداشتهایی تهیه می‌کردم تا آنکه اشارهٔ بعضی از بزرگان و نیز تشویق برخی از دوستان انگیزه‌ای مضاعف گردید و موجب شد که این مقاله با استفاده از همان یادداشتهای سابق فراهم آید، بی‌آنکه در تهیهٔ آن از ملاحظات و محدودیتهایی که خواه‌ناخواه در هر گونه بحث و گفتگو دربارهٔ نتایج حاصله از دعاوی بین‌المللی دولت وجود دارد، غفلت شده باشد.

فایدهٔ عملی این مقاله از حیث انتقال تجارب حاصله از دعاوی بین‌المللی، به‌ویژه در شرایطی که ایران اسلامی در حال عبور از مرحلهٔ سازندگی و بازسازی است، آن زمان روشن می‌گردد که توجه شود آراء دیوان داوری در طول ده سال گذشته مباحث مهمی از حقوق بین‌الملل معاصر مانند ملی کردن، غرامت و مقررات بین‌المللی رفتار با خارجیان را دربرمی‌گیرد که اتفاقاً کشورهای سرمایه‌پذیر جهان سوم بیشتر با این مسائل دست به‌گریبان هستند.

برقراری رابطه با جهان خارج و بهره‌گیری از دانش و فنون خارجیان، مستلزم بکارگیری قالبها و فنون و روشهای حقوقی ویژه‌ای است که شناخته‌شده‌ترین آنها قراردادهای بین‌المللی است. بنابراین، تحقیقات و نوشته‌هایی از این قبیل، به‌ویژه آن تحقیقاتی که براساس تجربیات دیوان داوری انجام گرفته است، به‌یقین می‌تواند در تنظیم روابط و مناسبات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران در سالهای سازندگی کشور کارساز و راهگشا باشد. اما از آنجا که حقایق و وقایع مربوط به این دعاوی باید در سیاق منطقی خود مورد

مطالعه قرار گیرد، در فصل اول این مقاله ابتدا به زمینه و سابقه تاریخی امضای بیانیه‌های الجزایر خواهیم پرداخت و طی آن، پس از معرفی بیانیه‌ها، درباره محتوای هر یک از اسنادی که مجموعاً بیانیه‌های الجزایر را تشکیل می‌دهد به اختصار سخن خواهیم گفت. آنگاه در فصل دوم پاره‌ای از دعاوی مطروح در دیوان را نقد و بررسی خواهیم کرد. در این فصل دعاوی سلب مالکیت با توضیح رویه دیوان در آن خصوص و نیز ضابطه دیوان در تعیین غرامت دعاوی مذکور مورد مطالعه قرار خواهند گرفت. پرونده‌های نفتی هر چند در شمار دعاوی سلب مالکیت‌اند اما، به لحاظ اهمیت، بحث جداگانه‌ای را به خود اختصاص خواهند داد. دعاوی اخراج و دعاوی پولی نیز بخشهای بعدی فصل دوم را تشکیل می‌دهند.

این نکته قابل ذکر است که چون هنوز در مورد پاره‌ای از مسائل مطروح در سایر پرونده‌ها رویه نهایی و مسلمی ایجاد نشده است و اظهار نظر قطعی با توجه به مطرح بودن آن مسائل در پرونده‌های در دست رسیدگی ممکن است نوعی پیش‌داوری به شمار آید، مصلحت ایجاب می‌کند که از تفصیل در اطراف تحولات آن مسائل و پرونده‌ها پرهیز شود، که بی‌گمان بحث درباره همه عناوین حقوقی و عملکردهای دیوان مجالی بیش از این اقتضا دارد. با این امید که به لطف خداوند بتوانیم در آینده به جنبه‌های دیگری از این مسائل و موضوعها بپردازیم، از لغزشها به او پناه می‌بریم و از او به آنچه رضای او در آن است، توفیق می‌طلبیم.^۲

۲. مندرجات این مقاله مبتنی نظرها و آراء شخصی نگارنده، فارغ از هر گونه موضع یا سمت رسمی و دولتی است.



مختصری از سابقه امضای بیانیه‌های الجزایر و موضوعات مربوط به آن

دولتین جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا به منظور یافتن راه قابل قبولی برای حل و فصل بحران موجود در روابطشان، که با دستگیری و توقیف پنجاه و دو تن تبعه ایالات متحده در سفارت سابق آمریکا در تهران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ به وسیله دانشجویان پیرو خط امام (ره) تشدید شده بود، با میانجیگری و دخالت دولت الجزایر، در ۲۹ دی ۱۳۵۹ ترتیبات و تمهیداتی را پذیرفتند و اسنادی را امضاء کردند که به بیانیه‌های الجزایر موسوم گردیده است. از مهم‌ترین این ترتیبات، تشکیل دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده به منظور رسیدگی و حل و فصل برخی دعاوی و اختلافات بین دولتین جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا و اتباع آنها علیه دولت طرف مقابل بوده است.

زمینه بسیاری از این اختلافات در واقع وضعیت و نوع روابط اقتصادی و سیاسی گسترده بین دو کشور قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و سرمایه‌گذاریه‌های شرکتهای آمریکایی در ایران و معاملات تجاری فی مابین بود؛ روابطی که با نفوذ شرکتهای نفتی آمریکایی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز شده و به تدریج رو به فزونی و گسترش نهاده بود. چند برابر شدن قیمت نفت و افزایش صادرات آن در اوایل دهه ۱۹۷۰ و در نتیجه بالا رفتن قدرت خرید ایران، به رشد بی سابقه حجم معاملات تجاری و امضای قراردادهای زیادی بین شرکتهای آمریکایی و دستگاههای دولتی ایران انجامید.

۱. وضعیت اقتصادی ایران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از نظر سرمایه‌گذاری خارجی

ملی شدن صنعت نفت ایران در سال ۱۳۲۹ سبب شد که شرکت نفت ایران و انگلیس مقام خود را به‌عنوان تنها عامل در صنعت نفت ایران از دست بدهد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شرکت مذکور جای خود را به کنسرسیومی از چندین شرکت امریکایی و اروپایی داد. البته، شرکت نفت ایران و انگلیس، که نام خود را به «بریتیش پترولیوم» تغییر داده بود، هنوز چهل درصد از قرارداد کنسرسیوم را در اختیار داشت و از شصت درصد بقیه، بیست درصد به شرکتهای اروپایی (هلندی و فرانسوی) و چهل درصد به پنج شرکت امریکایی متعلق بود.^۲ از آن پس، نفوذ تجار و سرمایه‌گذاران امریکایی در اقتصاد ایران رو به افزایش نهاد؛ چندان که در سال ۱۳۵۷ شمار امریکایی‌هایی که به لحاظ روابط تجاری و اقتصادی همراه با خانواده خود به ایران آمده بودند، به دهها هزار تن بالغ می‌گردید.^۴

در سال ۱۳۳۴ که سیاست دولت در جهت تشویق و جذب هر چه بیشتر سرمایه‌گذاری خارجی و ایجاد محیط مطمئن و وضع مقرراتی برای حمایت‌های قانونی از آنها فعال شده بود، «قانون مربوط به جلب و حمایت سرمایه‌های خارجی» به تصویب رسید.^۵ این قانون، ضمن پیش‌بینی تسهیلات و معافیهایی برای سرمایه‌های خارجی، اجازه خارج کردن سرمایه و سود حاصل از آن را به

۳. برای جزئیات بیشتر رک. دکتر محمدعلی موحد: نفت ما و مسائل حقوقی آن، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶، صص ۹۲ و بعد.

۴. رجوع کنید به:

Charles N. Brower and Mark D. Davis: «The Iran-United States Claims Tribunal After Seven Years: A Retrospective View From the Inside», *Arbitration Journal*, vol. 43 (1988), p. 16.

۵. «قانون مربوط به جلب و حمایت سرمایه‌های خارجی»، مصوب ۱۲ آذرماه ۱۳۳۴، مندرج در روزنامه رسمی، شماره ۳۱۸۷، مورخ ۲۲ آذر ۱۳۳۴.

ارز و حتی، تحت شرایطی، اجازه صدور کالا به جای آن را به سرمایه گذاران خارجی اعطا و مهم تر از همه پرداخت غرامت عادلانه ارزش کامل مال را در صورت سلب مالکیت از آنها تضمین کرد. وسیله حقوقی دیگر برای نیل به هدف مزبور انعقاد عهدنامه‌های دوجانبه اقتصادی با کشورهای مختلف بود که مهم ترین آن «عهدنامه مودت و روابط اقتصادی و حقوق کنسولی بین ایران و دول متحده آمریکا» است که در مرداد ۱۳۳۴ امضاء شده و به تصویب مجلسین وقت رسیده است.^۷ هدف از انعقاد این عهدنامه، همانند عهدنامه‌های مشابه، ظاهراً تسهیل و توسعه روابط خارجی و سرمایه گذاری بین بخشهای دولتی و خصوصی دو کشور ولی در واقع، به لحاظ ناچیز بودن حجم سرمایه گذاری شرکتها و مؤسسات ایرانی در ایالات متحده، تسهیل سرمایه گذاری امریکاییها در ایران بود.^۸

اعمال این سیاستها و استفاده از وسایل حقوقی برای جلب و حمایت سرمایه‌های خارجی از یک طرف و نقدینگی فراوان ناشی از فروش نفت به ویژه در دهه ۱۹۷۰ از طرف دیگر، همان گونه که ذکر شد، باعث گردید که روابط اقتصادی و تجاری اتباع و شرکتهای امریکایی با دستگاههای دولتی ایرانی

۶. عهدنامه‌های مشابهی نیز با آلمان و هندوستان امضاء شده است.

۷. «قانون مربوط به عهدنامه مودت و روابط اقتصادی و حقوق کنسولی بین ایران و دول متحده آمریکا» مندرج در روزنامه رسمی، شماره ۳۵۸۹، مورخ ۱۳۳۶/۳/۱۵. گفتنی است که عهدنامه مودت ایران و آمریکا، حاوی شرایط و موادی در زمینه مسائل مختلف از قبیل مسائل اقتصادی، کنسولی، فرهنگی و غیره است. اما با توجه به آنچه در این مقاله مورد بحث ماست، پرداختن به تمامی جنبه‌های عهدنامه مذکور ضرورتی ندارد بلکه بعضی مواد آن درباره سلب مالکیت و غرامت مورد نظر است. ماده ۴ عهدنامه مودت بین ایران و ایالات متحده که ناظر است به حمایت از اموال و سرمایه‌های اتباع طرفین در قلمرو طرف دیگر و پرداخت غرامت در صورت سلب مالکیت، بیش از قسمتهای دیگر آن مورد استناد خواهانهای امریکایی در دیوان داوری لاهه قرار گرفته و در نتیجه، حسب مورد، در آراء دیوان داوری نیز مورد توجه واقع شده است، که در طول بحث و بموقع به آن اشاره خواهیم کرد.

۸. مشروح مذاکرات مربوط به انعقاد عهدنامه مودت ایران و ایالات متحده آمریکا در برخی مدارک ارائه شده به دیوان داوری توسط طرفهای امریکایی آمده است. به طور مثال، رجوع شود به لوائح شرکت «آموکو» (Amoco) در پرونده شماره ۵۵ نزد دیوان داوری.

روزبروز توسعه یابد و روند انعقاد قراردادهای متعدّد و کلان به حدّ بی سابقه‌ای برسد. این وضعیت تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ همچنان ادامه داشت و دامنه آن هر چه گسترده‌تر می‌شد. از این رو، طبیعی می‌نمود که با بهم ریختن روابط خاص و انحصاری گذشته پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به‌ویژه بحران سفارت امریکا، روابط تجاری و اقتصادی گسترده و قراردادهای متنوع بین دستگاههای دولتی ایران و شرکتهای امریکایی به‌عنوان عمده‌ترین و گاهی تنها زمینه بروز دعاوی و اختلافات مالی و حقوقی ایران با اتباع و شرکتهای امریکایی به‌شمار آید.

۲. علل شروع اختلافات و نحوه حلّ و فصل آنها

۱.۲. خروج امریکاییان و دعاوی اقامه شده در محاکم امریکا:

اکثر قریب به اتفاق اتباع امریکایی مقیم ایران، قبل از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و در جریان انقلاب اسلامی، ایران را ترک کردند. دولت ایالات متّحده نیز خود با تنظیم برنامه‌هایی در زمستان سال ۱۳۵۷، نسبت به خارج ساختن اتباع خود از ایران اقدام کرد.^۹

در نتیجه خروج دسته‌جمعی اتباع ایالات متّحده از ایران، کلیه طرحها یا قراردادهای منعقدّه با طرفهای ایرانی تعطیل و رها گردید و مقادیر نسبتاً ناچیزی از داراییهای شخصی این افراد نیز در ایران به‌جا ماند. شمار قابل توجهی از دعاوی که ابتدا در محاکم امریکا و متعاقب تشکیل دیوان داوری در این دیوان مطرح گردید ناشی از رها شدن، فسخ یا تعلیق این قراردادها و نیز قراردادهای کار یا اختلافات ناشی از به‌جا ماندن اموال شخصی اتباع ایالات متّحده در ایران بوده است. علاوه بر این دعاوی، دعاوی ناشی از موارد زیر وجود داشت که گرچه از لحاظ کمی از گروه اول کمتر بود اما از لحاظ حجم و رقم خواسته از اهمیت

۹. رک. لوایح خوانندگان ایرانی در پرونده‌های معروف به اخراج (به‌طور مثال پرونده‌های شماره ۱۰۹۱۳، ۱۰۹۱۳ و ۱۱۱۳۵)؛ همچنین رأی شماره ۳-۱۱۱۳۵-۳۱۲ مورخ ۲۳/۴/۶۶ دیوان داوری در پرونده آلفرد شورت (Alfred Short)، بند ۲۲.

بیشتری برخوردار بود:

- دعاوی و بدهیهای بانکی بین بانکهای امریکایی و ایرانی که به علت انسداد داراییهای ایران بلا تسویه مانده و نیز مطالبات و اختلافات ناشی از وامهای سندیکایی که مؤسسات ایرانی از سندیکای متشکل از بانکهای امریکایی یا با عضویت بانکهای امریکایی گرفته بودند؛

- دعاوی ناشی از اقدامات دولت جمهوری اسلامی در ملی کردن بانکها، بیمه، صنایع، قراردادهای نفتی و نیز ناشی از اقدامات دیگر دولت یا مراجع انقلابی مانند دادگاهها و دادرهای انقلاب، که مشابه سلب مالکیت بوده یا منجر به آن شده بود.

بنابراین، اختلافات و دعاوی مطروح بین دستگاههای دولتی ایرانی با اتباع (حقیقی یا حقوقی) ایالات متحده آمریکا را می توان به سه گروه تقسیم کرد:

- دعاوی بانکی؛

- دعاوی ناشی از قراردادها مانند قراردادهای خرید و فروش کالا و خدمات؛

- دعاوی سلب مالکیت و ناشی از اقدامات مؤثر در حقوق مالکانه.

با پیروزی انقلاب اسلامی، برخی از شرکتهای امریکایی که مدعی وارد آمدن خسارت به خود در ایران بودند به طرح دعوی علیه سازمانها و مؤسسات جمهوری اسلامی در دادگاههای امریکا مبادرت ورزیدند.^{۱۰} در ۱۴ نوامبر ۱۹۷۹

۱۰. برای مثال، شرکت بهرینگ (Behring) که به عنوان نماینده نیروی هوایی ایران مسوول تحویل گرفتن، انبار کردن، بسته بندی و ارسال قطعات، تجهیزات و تسلیحات نظامی خریداری شده نیروی هوایی ایران در امریکا بود، در ۲۸ فوریه ۱۹۷۹ - یعنی فقط نوزده روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران - اقدام به طرح دعوی علیه نیروی هوایی ایران در دادگاه منطقه ای نیوجرسی نمود و، با ادعای نقض قرارداد و عدم پرداخت وجوه لازم الاداء از جانب نیروی هوایی، از دادگاه درخواست کرد که تا زمان صدور حکم، مأموران و نمایندگان نیروی هوایی دولت انقلاب اسلامی از هرگونه دخل و تصرف و نقل و انتقال فیزیکی و حقوقی راجع به اموال مزبور ←

جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت امریکا، با استفاده از اختیارات خود به استناد قانون اختیارات فوق‌العاده اقتصادی بین‌المللی^{۱۱}، ضمن اعلام وضعیت فوق‌العاده در مورد روابط با ایران، کلیه داراییها و اموال دولت ایران و سازمانها و شرکتهای دولتی آن را در امریکا و نزد بانکهای امریکایی خارج از امریکا مسدود کرد^{۱۲}. متعاقباً مدعیان امریکایی از جمله شرکتهای و بانکها اجازه یافتند که، طی تشریفات و مقررات خاصی، مطالبات ادعایی خود را از محل داراییهای مسدود شده ایران تهاتر نمایند.

→ ممنوع شوند. در همان روز دادگاه این درخواست به‌رینگ را اجابت کرد و در نتیجه اموال ایران با یک دستور موقت (Restraining Order) توقیف گردید. همان دادگاه در ۲۴ ژوئیه ۱۹۷۹ با تفسیر بی‌سابقه‌ای از مقررات «قانون مصونیت‌های دولت خارجی»، که دول خارجی را در دعاوی مبتنی بر اعمال حاکمیت (Acta Jure Empirii) از هر گونه تعقیب مصون دانسته است، و با تفسیری بسیار موسع از شرط اعراض از مصونیت مذکور در عهدنامه مودت که منحصرأ مربوط به مؤسسات تجاری است و با نادیده گرفتن آن قسمت از قانون مصونیت‌های دولت خارجی که مربوط به مصونیت اموال نظامی و اموال تحت کنترل مقامات نظامی خارجی از هر گونه توقیف است (Section 1611 (b) (2) A and B)، اعتراض دولت انقلاب اسلامی ایران را رد و دستور موقت غیابی ۲۸ فوریه ۱۹۷۹ را تأیید کرد.

از دیگر دعاوی طرح شده در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی دعوی شرکت الکترونیک دیتا سیستمز (Electronic Data Systems) علیه سازمان تأمین اجتماعی است. در این دعوی در ۲۱ ژوئن ۱۹۷۹ دادگاه منطقه‌ای تکزاس، با کنار نهادن اصل استقلال و جدایی شخصیت حقوقی مؤسسات و شرکتهای دولتی از دولت، وجوه متعلق به دولت جمهوری اسلامی را در Midland Bank، در قبال ادعاهای خواهان از سازمان تأمین اجتماعی ایران با صدور یک قرار توقیف (Injunction) کرد.

11. The International Emergency Economic Powers Act

۱۲. انسداد اموال و داراییهای ایران، علی‌رغم آنچه ادعا شده است، پاسخی به گروگانگیری نبود تا عمل متقابل در مفهوم حقوق بین‌الملل به‌شمار آید. در این زمینه بحث فراوان است، اما به‌عنوان نمونه اشاره می‌کنیم به مصاحبه مورخ نوامبر ۱۹۷۹ وزیر خزانه‌داری وقت امریکا (میلر) که در همان ایام چنین ارتباطی را تکذیب کرد و اظهار داشت مقصود از انسداد داراییهای ایران ایجاد نوعی تضمین به نفع بستانکاران امریکایی بوده است تا بتوانند به میزان ادعاهای خود از آن استیفا نمایند. رجوع کنید به:

New York Times, No. 15, (1979), quoted by R. Fearon: «Asset Freeze», *Harvard International Law Journal*, vol. 21 (1980), p. 528.

به این ترتیب، روند صدور قرارهای توقیف اموال ایران و طرح دعاوی گوناگون که از قبل شروع شده بود شتاب گرفت، به نحوی که در آستانه امضای بیانیه‌های الجزایر بیش از ۴۴۰ فقره دعوی علیه سازمانها و دستگاههای دولتی ایرانی فقط در محاکم امریکایی طرح شده بود^{۱۳}. بانکهای امریکایی نیز اقساط وامهایی را که به ایران داده بودند، حائل کردند.

جمهوری اسلامی ایران، در حالی که نائره جنگ تحمیلی نیز در شهر یور ۱۳۵۹ علیه آن افروخته شده بود، از یک طرف ناگزیر بود برای جلوگیری از اتلاف سرمایه‌های خود در برابر چنین حجم عظیمی از دعاوی، در محاکم امریکایی به دفاع برخیزد و از طرف دیگر، به دلیل عدم امکان حضور نمایندگان سازمانها و دستگاههای دولتی در محل (امریکا) برای حضور در محاکم و نظارت بر کار وکلای یا روند دعاوی، چاره‌ای جز اعتماد به وکلای امریکایی و یا محلی نداشت. حتی ایرادات و مدافعات قانونی و حقوقی که طبق قوانین امریکا برای یک دولت خارجی وجود داشت، از قبیل استناد به «قانون مصوتیتهای دولت خارجی»^{۱۴} در خصوص مصوتیت از تعقیب^{۱۵} و مصوتیت از عملیات اجرایی^{۱۶} و مقررات ناظر به صلاحیت مرجع قراردادی در قراردادهایی که در آنها به صلاحیت محاکم ایران تصریح شده بود، در جو سیاسی خصمانه علیه جمهوری اسلامی ایران محلی از اعراب نداشت و محاکم امریکایی به آسانی خود را صالح به رسیدگی می‌دانستند و، با بی توجهی نسبت به مدافعات وکلای ایران، علیه دستگاههای دولتی ایران رأی صادر می‌کردند و این در حالی بود که میلیاردها دلار اموال و داراییهای جمهوری اسلامی ایران نیز در توقیف قرار داشت.

در چنین اوضاع و احوالی، و هنگامی که بیانیه‌های الجزایر در دست مذاکره و تدوین بود، ایالات متحده در برابر خواسته جمهوری اسلامی ایران دایر

۱۳. رک. لایحه استماع ایالات متحده امریکا در پرونده الف / ۱۵ (بخش ۴) مورخ ۱۳۷۰/۹/۱۵ (مدرک ۱۶۰۲، ص ۱۶).

14. Foreign Sovereign Immunities Act of 1976.

15. Immunity from Prosecution یا Immunity from Suit.

16. Immunity from Execution

بر آزادی تمام اموال و داراییهای ایران چنین استدلال می‌کرد که بخشی از اموال مذکور در توقیف شرکتها و اتباع خصوصی امریکایی است که علیه دستگاههای دولتی ایران طرح دعوی کرده‌اند و دولت امریکا (قوة مجریه)، به لحاظ تفکیک قوا و منع مداخله دولت در کار قوه قضائیه، قانوناً نمی‌تواند دعاوی و قرار توقیفهای صادره را لغو و بلااثر سازد مگر اینکه مرجع قضایی دیگری برای رسیدگی به این دعاوی در نظر گرفته و تعیین شود.^{۱۷}

به هر حال، پیرو فرمان ۱۳۵۸/۱۲/۴ حضرت امام (ره) در مورد احاله حل و فصل مسأله کارکنان سفارت سابق امریکا به مجلس و با در نظر گرفتن بررسیهایی که مقامات عالیة کشور در این موضوع بعمل آورده بودند و بالاخره با توجه به شرایط چهارگانه مجلس برای آزادی «گروگانها»، دولت شهید رجایی با وساطت دولت الجزایر مذاکراتی را با طرف امریکایی انجام داد که نهایتاً به امضای بیانیه‌های الجزایر و رهایی «گروگانها» از یک سو و آزادی داراییها و سپرده‌های بانکی ایران از سوی دیگر، انجامید. اما در این میان لازم بود تدابیری اتخاذ شود که تهاثرهایی که بانکهای امریکایی انجام داده یا قرار توقیفهایی که خواهانهای امریکایی در دعاوی مطروح علیه جمهوری اسلامی ایران و سازمانها و دستگاههای دولتی تحصیل کرده بودند، لغو شود تا نقل و انتقال اموال و وجوه متعلق به ایران ممکن گردد. این بود که با توجه به ماده واحده مصوب مجلس شورای اسلامی تحت عنوان «لایحه قانونی راجع به حل و فصل اختلافات مالی و حقوقی دولت جمهوری اسلامی ایران با دولت امریکا»^{۱۸}، طرفین حسب بیانیه‌های الجزایر توافق کردند که دعاوی فی مابین (از جمله دعاوی ایران) به جای محاکم امریکا به یک داوری بین‌المللی، که دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده نامیده شد، ارجاع گردد و بدین سان ایالات

۱۷. رک. بهزاد نبوی: «پاسخهایی به نقد بیانیه عمومی الجزایر»، مجله سیاست خارجی، شماره ۳، سال پنجم، پائیز ۱۳۷۰، صص ۶۸۴ و ۶۸۵. نیز رک. تصمیم هیأت عمومی دیوان داوری در پرونده الف/ ۱۸ مورخ ۱۳/۱/۱۷ مندرج در: Iran-U.S. Claims Tribunal Reports (CTR) (گزاره) آراء دیوان داوری، انتشارات گروسیوس (لندن)، ج ۵، ص ۲۶۲.

۱۸. رک. روزنامه رسمی، شماره ۱۰۴۶۹، مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۱۴.

متّحده به موجب بند «ب» بیانیه کلی (عمومی) الجزایر متعهد شد که دعاوی مطروح در محاکم خود را مختومه سازد. به این ترتیب، اغلب دعاوی مطروح در محاکم امریکا^{۱۹} نزد دیوان داوری ثبت شد و ایران نیز توانست دعاوی خود را که از خرید کالا یا خدمات ناشی می‌شد، از جمله دعاوی معروف اف. ام. اس. که ناشی از خریدهای نظامی رژیم شاه از امریکا بود، علیه ایالات متّحده مطرح کند.

۲-۲. ملی کردنها:

با توجه به جذب سرمایه‌های خارجی و بالاخص حضور بخشهای دولتی و خصوصی امریکا در اقتصاد رژیم گذشته ایران، بسیار طبیعی بود که تقریباً تمامی اقدامات دولت پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ملی کردن بخشهایی از اقتصاد کشور و تغییر ساختار اقتصادی آن، به نحوی موجب بروز ادعا عمدتاً از جانب اتباع ایالات متّحده شود.

ملی کردن سیستم بانکی از جمله نخستین اقدامات جمهوری اسلامی در این زمینه بود. «قانون ملی شدن بانکها» در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۵۸ به تصویب شورای انقلاب رسید.^{۲۰} قبل از پیروزی انقلاب اسلامی حدود ۳۶ بانک در ایران فعالیت داشتند. حدود یک سوم این بانکها با مشارکت سرمایه‌های خارجی تشکیل شده بود که سهم خارجیان در این گونه بانکها بین ۱۵ تا ۴۰ درصد بود.^{۲۱} دولت جمهوری اسلامی ایران به دلایلی چند، از جمله وضعیت خود بانکها که مبالغ معتناهی وام در اختیار واحدهای صنعتی گذاشته و اکنون تعدادی از این واحدها به علل مختلف در کنترل دولت قرار گرفته بودند و توانایی بازپرداخت

۱۹. اینکه گفتیم «اغلب دعاوی» و نه تمام آنها، به این ملاحظه است که از جمله شرایط طرح دعوی در دیوان داوری تعلق مستمر آن از تاریخ بروز ادعا تا تاریخ امضای بیانیه‌ها (۲۹ دی ۱۳۵۹) به یک تبعه امریکایی است، در حالی که بعضی دعاوی مطروح در محاکم امریکا قبل از امضای بیانیه‌ها فاقد چنین شرطی بود و در نتیجه قابل طرح و استماع در دیوان داوری نبود، حال آنکه مشمول تعهد امریکا به ختم دعاوی می‌گردید.

۲۰. «قانون ملی شدن بانکها»، مندرج در روزنامه رسمی، شماره ۱۲۰۰۱۲، مورخ ۱۷ تیر ۱۳۵۸.

۲۱. به استثنای بانک ایران و روسیه که صددرصد سهام آن متعلق به اتحاد جماهیر شوروی بود.

وامها را نداشتند، اقدام به ملی کردن بانکها نمود. البته، «قانون ملی شدن بانکها» حقوق مالکیت مشروع سهامداران بانکها را به رسمیت می‌شناخت و از این رو تدابیر لازم برای پرداخت غرامت به آنها به نسبت سهامی که داشتند، پیش‌بینی شده بود.

اقدام بعدی در این باره ملی کردن صنعت بیمه و مؤسسات اعتباری بود که قانون آن در آبان ۱۳۵۸ به تصویب شورای انقلاب رسید.^{۲۲}

در مورد صنعت نفت، با آنکه این صنعت در سال ۱۳۲۹ ملی شده بود، دولت بعد از کودتا قراردادهای متعددی با شرکتهای خارجی منعقد کرده بود که بررسی مشروعیت این قراردادها از نظر شورای انقلاب ضروری می‌نمود. لذا به موجب مادهٔ واحدهٔ مصوب ۱۸ دی ۱۳۵۸،^{۲۳} شورای انقلاب مقرر نمود که کلیهٔ قراردادهای نفتی منعقد شده بعد از تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران مورد بررسی کمیسیون ویژه‌ای قرار گیرد و آن دسته از قراردادها که طبق تشخیص این کمیسیون مغایر با قانون ملی شدن صنعت نفت ایران باشد، کان لم یکن تلقی شود. در اجرای این مادهٔ واحده، اکثر قراردادهای نفتی ایران با شرکتهای خارجی باطل اعلام شد که در نتیجه به طرح ادعاهای سنگینی از جانب شرکتهای نفتی امریکایی و شرکتهای فرعی آنها علیه جمهوری اسلامی ایران و شرکت ملی نفت ایران انجامید.

در بخش صنایع، اقدامات دولت در جهت ملی کردن صنایع کشور عمدتاً در چارچوب «قانون حفاظت و توسعهٔ صنایع ایران»^{۲۴} انجام گرفت. این قانون در حقیقت ساختار صنعتی کشور و نحوهٔ مالکیت بخشهای دولتی و خصوصی در صنعت کشور را تعیین کرده است. مادهٔ ۱ این قانون، صنایع موجود کشور را به چهار گروه تقسیم و وضعیت هر گروه را مشخص می‌کند. به موجب بند «الف»

۲۲. «لایحهٔ قانونی ملی شدن مؤسسات بیمه و مؤسسات اعتباری»، مندرج در روزنامهٔ رسمی، شمارهٔ ۱۰۲۶۴، مورخ ۱ خرداد ۱۳۵۹.

۲۳. «لایحهٔ قانونی راجع به تشکیل کمیسیون خاص در مورد قراردادهای نفتی»، مندرج در روزنامهٔ رسمی، شمارهٔ ۱۰۱۸۵، مورخ ۲۰ بهمن ۱۳۵۸.

۲۴. مصوب ۱۰ تیرماه ۱۳۵۸، مندرج در روزنامهٔ رسمی، شمارهٔ ۱۰۰۳۱، مورخ ۹ مرداد ۱۳۵۸.

ماده ۱، صنایع خاصی مانند صنایع فلزی مادر، کشتی سازی، هواپیماسازی و اتومبیل سازی مستقیماً ملی اعلام شده‌اند. بند «ب» همین ماده صنایع متعلق به تعداد مشخصی از وابستگان به رژیم گذشته را ملی اعلام کرده است. حسب بند «ج»، صنایعی که بدهیهای آنها به بانکها از سرمایه‌شان بیشتر بوده به مالکیت دولت درآمده‌اند. و بالاخره طبق بند «د» ماده مذکور، کلیه صنایع دیگری که مشمول هیچ‌یک از سه بند فوق نمی‌شدند، در مالکیت بخش خصوصی باقی ماندند.

اقدامات دولت در اجرای این قانون مبنای ادعای آن گروه از شرکتهای امریکایی شد که مدعی بودند علایق مالکانه آنها به نحوی با اجرای این قانون تحت تأثیر قرار گرفته و از آن محروم شده‌اند.

۳-۲. تعیین مدیر موقت برای واحدهای صنعتی، تولیدی و...:

قانون دیگری که مبنای ادعاهای بسیاری توسط شرکتهای امریکایی قرار گرفته است، «لایحه قانونی مربوط به تعیین مدیر یا مدیران موقت برای سرپرستی واحدهای تولیدی و صنعتی و تجاری و کشاورزی و خدماتی اعم از بخش عمومی و خصوصی» است که مدیران اصلی آنها، واحدهای مذکور را رها کرده بودند.^{۲۵}

شان تصویب این قانون، همان‌گونه که از عنوان آن برمی‌آید، جلوگیری از رکود و تعطیل واحدهای صنعتی، تجاری، کشاورزی، تولیدی و خدماتی بود. به همین دلیل دولت در جهت اجرای این قانون به نصب مدیران موقت برای آن واحدها مبادرت ورزید. این اقدام دولت از طرف افراد و شرکتهای امریکایی که علایقی در برخی از واحدهای فوق‌الذکر داشتند، به مفهوم دخالت در مدیریت آن واحدها و در نتیجه محروم ساختن ایشان از حقوق مالکانه تلقی شد و به همین سبب عمل دولت را به منزله ضبط اموالشان دانستند و به استناد آن ادعاهایی به خواسته

۲۵. مصوب ۲۴ خردادماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران، مندرج در روزنامه رسمی،

شماره ۱۰۰۱۲، مورخ ۱۷ تیر ۱۳۵۸.

گرامت ناشی از ضبط مال مطرح کردند. دیوان داوری در اکثر موارد، نصب مدیران موقت توسط دولت را معادل سلب مالکیت از خواهانهای ذی ربط تلقی و استدلال کرده است که، با اجرای قانون مذکور، مالکان یا سهامداران خارجی از اعمال حقوق مالکانه در شرکت خود محروم شده‌اند.^{۲۶}

علاوه بر این، تعیین مدیر یا سرپرست توسط دادرها یا دادگاههای انقلاب اسلامی برای پاره‌ای از شرکتها و مؤسسات دارای سهامداران یا بستانکاران امریکایی، باعث طرح دعاوی گرامت از جانب ایشان علیه دولت جمهوری اسلامی ایران گردید که دیوان نیز، با دولتی شناختن یا تحت کنترل دولت دانستن شرکتها و مؤسسات مذکور، این حد از دخالت را به معنای محرومیت صاحبان خارجی از حقوق مالکانه خود تعبیر کرده است.

البته، با عنایت به اینکه حقوق بین الملل حق دولت به دخالت موقت در اموال خصوصی اشخاص را در مواقع اضطراری حقی مسلم شناخته است^{۲۷}، آراء دیوان داوری در این گونه دعاوی از نظر حقوقی صحیح به نظر نمی‌رسد و نمی‌تواند به عنوان رویه قضایی، مستند کار سایر مراجع قضایی بین المللی قرار گیرد؛ چه، آراء مزبور جنبه خاص داشته و با توجه به اوضاع و احوال ویژه ایران و میزان مداخله مدیران دولتی یا مراجع انقلابی صادر شده است.

۴-۲. دعاوی مطروح در دیوان بین المللی دادگستری علیه ایران درباره قضیه کارکنان سیاسی و کنسولی ایالات متحده در تهران^{۲۸}:

علاوه بر مسائل فوق که نوع دعاوی و اختلافات بین ایران و ایالات متحده را قبل از امضای بیانیه‌های الجزایر نشان می‌دهد، دولت ایالات متحده در

۲۶. رک. به طور مثال، قرار اعدادی صادره در پرونده استارت (Starrett)، به شماره ۱-۲۴-۳۲، مورخ ۲۸ آذر ۱۳۶۲ (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۴، ص ۱۲۲).
۲۷. رجوع کنید به:

Revue Générale de Droit International Public, 1973, documents internationaux, pp. 29-30.

28. *Case Concerning United States Diplomatic and Consular Staff in Tehran*, ICJ Reports, 1980.

واکنش نسبت به بازداشت کارکنان سفارت خود در تهران، علیه ایران در دیوان بین‌المللی دادگستری اقامه دعوی نمود. دیوان بین‌المللی دادگستری، پس از رسیدگی به این قضیه در غیاب ایران، چنین حکم کرد که هر چند دولت ایران رأساً مبادرت به بازداشت کارکنان سفارت امریکا در تهران نکرده اما رفتار و عملکرد بعدی آن مسؤولیت‌آور است، زیرا مراقبت و مسؤولیت حفظ امنیت اتباع امریکا با دولت ایران بوده و از این رو به لحاظ نقض کنوانسیون‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ وین درباره روابط سیاسی و کنسولی و نیز عهدنامه مودت ۱۹۵۵ باید به ایالات متحده غرامت بپردازد. دیوان همچنین مقرر کرد که در صورت عدم توافق بین طرفین در مورد نوع و مبلغ غرامت، در مرحله بعدی رسیدگی، خود آن را تعیین خواهد کرد^{۲۹}. به هر حال، این پرونده نیز هنگام مذاکره و امضای بیانیه‌های الجزایر از مواردی بود که باید تکلیف آن روشن می‌شد.

هدف از بیان اجمالی این مطالب وقوف به علل کلی و مبانی بروز اختلافات حقوقی و مالی بین ایران و ایالات متحده و وضعیت حقوقی موجود در آستانه امضای بیانیه‌های الجزایر است. از دیدگاه حقوقی، بروز این اختلافات و حجم عظیم آنها و طرح صدها دعوی علیه دستگاه‌های دولتی ایران - ولو قضیه «گروگانگیری» و انسداد دارایی‌های ایران و سپس ضرورت انعقاد بیانیه‌های الجزایر پیش نمی‌آمد - اقتضای چاره‌اندیشی و تمهید یک نظام توافقی مناسب را می‌کرد که در مقایسه با رسیدگی به آنها در محاکم امریکایی (یعنی لزوم تکیه بر وکیل امریکایی و تسلیم به حکم قاضی امریکایی) بتواند منافع دولت ایران را بهتر تأمین کند، منتها در عمل و با توجه به اوضاع و احوال و مقتضیات زمان، این امر به صورت یکجا با مسأله «گروگانها» حل و فصل شد. اما علت شهرت بیانیه‌های الجزایر و اسناد دیگر مربوط به آن به اسناد حل و فصل مسأله «گروگانها» آن بوده است که محور اصلی این اسناد همانا حل و فصل قضیه «گروگانها» و آزادی اموال و دارایی‌های ایران بوده است، والا - همان‌طور که بعداً

۲۹. رک. مجموعه آراء دیوان بین‌المللی دادگستری، سال ۱۹۸۰، ص ۲۸، جزء ۹۵، بندهای (۵) و (۶) حکم دیوان.

بیشتر توضیح داده خواهد شد - علاوه بر مسأله «گروگانها»، بیانیه‌های الجزایر متضمن راههای حل و فصل دعاوی و اختلافات ایران و امریکا نیز می‌باشد که تشکیل دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده محصول آن بوده است.

۳. بیانیه‌های الجزایر

نخستین گام مؤثر در حل مسأله «گروگانها» و به تبع آن حل و فصل دعاوی و اختلافات مالی ایران و امریکا، با پیام مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۴ حضرت امام خمینی (ره) که حل و فصل موضوع را به مجلس شورای اسلامی محول کرده بودند، برداشته شد. پیرو این پیام، مجلس شورای اسلامی طی قطعنامه‌ای شرایط حل موضوع را تبیین نمود^{۳۰} و دولت شهید رجایی، در چارچوب آن شرایط، مذاکراتی را با وساطت دولت الجزایر با ایالات متحده آغاز کرد که نهایتاً به امضای بیانیه‌های الجزایر در ۲۹ دی ۱۳۵۹ منجر گردید^{۳۱}.

اسناد اصلی بیانیه‌های الجزایر مشتمل بر سه سند است که هر سه در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ برابر با ۲۹ دی ۱۳۵۸ امضاء و منتشر شده است^{۳۲}. اکنون ضمن معرفی بیانیه‌های الجزایر به اختصار به تشریح محتوای اصلی آنها می‌پردازیم^{۳۳}.

۳۰. پیام حضرت امام خمینی (ره)، چهار شرط مجلس شورای اسلامی و بیانیه‌های الجزایر و اسناد دیگر مربوط به آن، به تفاریق، در روزنامه‌های وقت چاپ شده است. برای ملاحظه آنها به صورت یک مجموعه (متون فارسی و انگلیسی) رک. مجله حقوقی، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، شماره‌های ۱ و ۲ (بخش اسناد بیانیه‌های الجزایر).

۳۱. در مورد نحوه مداخله و اقدامات دولت شهید رجایی و نماینده آن برای این منظور، رک. بهزاد نبوی: همان مأخذ.

۳۲. بیانیه‌های الجزایر کلاً معاهده‌ای واحد به شمار آمده است. رجوع کنید به:

Audit Bernard: «Les accords d'Alger du 19 janvier 1981 tendant au règlement des différends entre les Etats-Unis et l'Iran», *Journal du droit international*, 108ème année, no. 4, Oct-Nov-Déc. 1981, pp. 713-787; Juillard Patrick: «Le rôle joué par la République populaire et démocratique d'Algérie dans le règlement du contentieux entre les Etats-Unis d'Amérique et la République Islamique d'Iran», *Annuaire français de droit international*, 1981, pp. 44-79.

۳۳. برای ملاحظه توضیح و تفصیل بیشتر در مورد بیانیه‌های الجزایر و محتویات آنها، رک. احمدی و استانی: «شرح مختصر بیانیه‌های الجزایر»، مجله حقوقی، شماره ۱، زمستان ۶۳.

۱-۳. بیانیه کلی^{۳۴}:

این بیانیه حاوی محورهای اصلی و موارد کلی مورد توافق و تمهید طرفین برای حل و فصل اختلافات است که بر چهار اصل استوار شده است. این چهار اصل ملهم از همان شروطی است که مجلس شورای اسلامی بر مبنای پیام حضرت امام خمینی (ره) تنظیم و اعلام کرده بود. این اصول که دربرگیرنده تعهدات ایالات متحده در برابر جمهوری اسلامی ایران است، عبارتند از:

۱. اعاده وضع مالی ایران حتی الامکان به وضعیت قبل از ۲۳ آبان ۱۳۵۸ (تاریخ صدور دستور اجرایی رئیس جمهور امریکا مبنی بر انسداد داراییهای ایران) و نیز تأمین تحرک و انتقال آزاد آنها در قلمرو قضایی امریکا^{۳۵}؛
۲. عدم دخالت مستقیم و غیرمستقیم، سیاسی یا نظامی امریکا در امور داخلی ایران^{۳۶}؛

۳. لغو کلیه محدودیتهای مالی علیه ایران و خاتمه دعاوی و لغو کلیه توقیفها و احکام قضایی صادره علیه ایران و سازمانهای دولتی آن در امریکا، و همچنین استرداد دعاوی مطروح از جانب ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی ایران در دیوان بین المللی دادگستری^{۳۷}؛
۴. مساعدت و اقدامات مشخصی در بازگرداندن اموال خانواده پهلوی به ایران^{۳۸}.

متقابلاً تعهدات عمده ایران در بیانیه کلی عبارت است از:

34. General Declaration

۳۵. اصل کلی «الف» بیانیه کلی. برای اطلاع از مکانیسم رفع انسداد و انتقال اموال و داراییهای ایران در داخل و خارج از امریکا، و نیز برای توضیح و تشریح سایر مواد بیانیه‌ها رک. احمدی واستانی: همان مأخذ، و همچنین «گزارش شهید رجایی در جلسه ۵۹/۱۱/۶ مجلس شورای اسلامی»، مجله حقوقی، شماره ۲، بهار ۶۴ (بخش اسناد بیانیه‌های الجزایر).
۳۶. ماده ۱ بیانیه کلی.

۳۷. اصل کلی «ب» بیانیه کلی و بند ۱۱ ذیل مواد ۲ و ۳ همان بیانیه.

۳۸. بندهای ۱۲ تا ۱۵ ذیل ماده ۴ بیانیه کلی.

۱. آزادی ایمن پنجاه و دو تن اتباع امریکا که در اختیار دانشجویان پیرو خط امام قرار داشتند؛

۲. تودیع وجوه مشخص در دو فقره حساب برای تسویه بدهیهای بانکی و بدهیهای وامهای سندیکایی و نیز در یک فقره حساب تضمینی دیوان داوری (موضوع بند ۷ بیانیه کلی) برای پرداخت محکوم به احکام صادره علیه ایران. تعهد مشترک طرفین عبارت است از ارجاع دعاوی و اختلافات بین اتباع هر یک از طرفین علیه دولت طرف مقابل و نیز دعاوی بین دولتین که ناشی از قراردادهای خرید و فروش کالا یا خدمت باشد به یک داوری بین المللی که در اجرای آن دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده تشکیل گردید. تفصیل بیشتر شرایط و نحوه برگزاری این داوری بین المللی، در سند دیگری موسوم به «بیانیه حل و فصل دعاوی»^{۳۹} آمده است.

۲-۳. بیانیه حل و فصل دعاوی:

چنانکه گفتیم، در این بیانیه مکانیسم حل و فصل اختلافات و دعاوی از طریق داوری بین المللی پیش بینی شده است. بند ۱ ماده ۲ بیانیه حل و فصل، صلاحیت دیوان داوری را به شرح زیر تبیین می کند:

«بدین وسیله یک هیأت داوری (هیأت رسیدگی به ادعاهای ایران و ایالات متحده) به منظور اتخاذ تصمیم درباره ادعاهای اتباع ایالات متحده علیه ایران و ادعاهای اتباع ایران علیه ایالات متحده و هر گونه ادعای متقابل ناشی از قرارداد فی مابین، معامله یا پیشامدی که مبنای ادعای آن تبعه باشد، تشکیل می گردد؛ در صورتی که این گونه ادعاها و ادعاهای متقابل در تاریخ این بیانیه پابرجا بوده، اعم از اینکه در دادگاهی مطرح شده یا مطرح نشده باشد و ناشی از دیون، قراردادهای (شامل اعتبارات اسنادی یا ضمانتهای بانکی)، ضبط اموال و یا هر اقدام دیگر مؤثر در حقوق مالکیت، باشد.

موارد مندرج در بند ۱۱ بیانیه مورخ ۲۹ دی ماه ۱۳۵۹ (۱۹ ژانویه

39. Claims Settlement Declaration

۱۹۸۱) دولت الجزایر و ادعاهای ناشی از اقدامات ایالات متحده در قبال موارد مذکور در آن بند، همچنین ادعاهای ناشی از قراردادهای تعهدآور فی مابین که در آن قراردادهای مشخصاً رسیدگی به دعاوی مربوطه در صلاحیت انحصاری دادگاههای صالحه ایران، با توجه به نظر مجلس شورای اسلامی ایران باشد، از این امر مستثنی هستند.»

بدین ترتیب، شرط اصلی طرح دعوی نزد دیوان داوری آن است که در تاریخ امضای بیانیه‌ها (۲۹/۱۰/۵۹)، دعوی موجود و پابرجا بوده باشد که همین امر آشکارا هر گونه دعوی بوجود آمده پس از تاریخ مذکور را، ولو اینکه در صلاحیت ذاتی دیوان باشد، غیرقابل قبول و استماع می‌سازد. به هر حال، صلاحیت دیوان داوری از حیث دعاوی اتباع یک کشور علیه دولت کشور دیگر محدود است به موارد زیر:

– دعاوی ناشی از قرارداد؛

– دعاوی ناشی از دین؛

– دعاوی ناشی از سلب مالکیت؛

– دعاوی ناشی از هر گونه اقدام دیگر مؤثر در حقوق مالکیت.

بر اساس بند ۲ ماده مذکور، دیوان داوری جهت رسیدگی به دعاوی بین دولتمندان ناشی از قراردادهای خرید و فروش کالا و خدمات باشد نیز صلاحیت خواهد داشت. دیوان داوری همچنین صلاحیت رسیدگی به هر گونه اختلاف ناشی از تفسیر و اجرای بیانیه‌ها را داراست.^{۴۰}

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، دیوان مضافاً صلاحیت دارد تا به دعاوی متقابل ناشی از مبنای دعوی اصلی – اعم از قرارداد، معامله یا پیشامد (حقوقی) – نیز رسیدگی نماید.^{۴۱} این قسمت از بند ۱ ماده ۲ بیانیه حل و فصل از

۴۰. بندهای ۱۶ و ۱۷ بیانیه کلی و بند ۳ ماده ۲ و بند ۴ ماده ۶ بیانیه حل و فصل دعاوی.

۴۱. معنای قرارداد روشن است. «معامله» را دیوان به مجموعه‌ای از قراردادهای متفاوت اما مرتبط تفسیر کرده است. با این ترتیب، اگر دعوی بر مبنای یکی از این نوع قراردادها اقامه شود، هرگونه دعوی متقابل ناشی از هر یک از قراردادهای مرتبط نیز قابل رسیدگی خواهد بود. ←

این حیث اهمیت دارد که دستگاه‌های دولتی ایرانی در مقام خواننده دعای، عملاً امکان یافتند که دعای خود را به صورت متقابل طرح کنند، خصوصاً که دیوان طی تصمیم خود در پرونده الف / ۲، دعوی مستقیم یک دولت علیه اتباع دولت طرف مقابل را خارج از صلاحیت خود دانست.^{۴۲}

مواد ۳ تا ۷ بیانیه حل و فصل از جمله ناظر به ترکیب دیوان، قانون حاکم بر دعوی مطروح نزد دیوان و معیارهای تعیین تابعیت اطراف دعوی در دیوان داوری است. طبق ماده ۳، دیوان داوری متشکل از نه داور است که هر کدام از دولتی سه داور اختصاصی خود را نصب و معرفی می‌کند؛ سپس شش داور منصوب ایران و ایالات متحده، سه داور دیگر را برمی‌گزینند و یکی از داوران اخیر را به عنوان رئیس دیوان انتخاب می‌کنند. دیوان داوری به سه شعبه تقسیم شده است و دعوی در شعب مذکور رسیدگی می‌شود. چند دعوی مهم (مانند دعوی جمهوری اسلامی ایران علیه ایالات متحده ناشی از خریدهای نظامی رژیم سابق از امریکا مشهور به دعوی اف. ام. اس.) و کلیه دعوی مربوط به هر گونه اختلاف راجع به تفسیر یا اجرای بیانیه‌ها مطابق بندهای ۱۶ و ۱۷ بیانیه کلی، در هیأت عمومی دیوان متشکل از هر نه داور رسیدگی می‌شوند.^{۴۳} طبق بند ۲ ماده ۳ از بیانیه حل و فصل، دیوان داوری آیین دادرسی خود را بر اساس قواعد داوری کمیسیون حقوق تجارت بین‌الملل سازمان ملل

→ «پیشامد» ناظر است به سایر مبانی دعوی اصلی که ماهیت قراردادی نداشته باشد، مثل سلب مالکیت.

۴۲. رک. تصمیم مورخ ۲۳ دی ۱۳۶۰ هیأت عمومی دیوان داوری در پرونده الف / ۲ (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۱، ص ۱۰۱). نیز رک. احمدی و استانی: همان مأخذ صص ۴۲ و ۴۳.
۴۳. ترکیب هر شعبه چنین است: یک داور ایرانی، یک داور امریکایی و یک داور ثالث که ریاست شعبه را نیز به عهده دارد. تقسیم شعب به موجب دستور شماره ۱ (اداری) مورخ ۹ مهر ۱۳۶۰ رئیس دیوان صورت گرفت. توزیع و تقسیم پرونده‌ها بین شعب نیز بدون اعمال ضابطه خاصی، از قبیل تقدم و تأخر در ثبت یا نوع دعوی، انجام یافته است. برای ملاحظه دستور اداری شماره ۱ رئیس دیوان، رک. گزاره آراء دیوان داوری، ج ۱، ص ۹۵ و نیز به:

B. Audit: «Le Tribunal des Différends Irano-Américains», *Journal du droit international*, 1985, pp. 791 et s.

(آنسترال)، پس از اصلاحات لازم و تطبیق آن با مقتضیات بیانیه‌ها، تنظیم کرده است ۴۴.

دعاوی اتباعی که خواسته آنها کمتر از ۲۵۰,۰۰۰ دلار باشد (مشهور به دعاوی کوچک)، طبق مفاد بند ۳ ماده ۳ همان بیانیه، توسط دولت متبوع خواهانها برای رسیدگی به دیوان تسلیم و تعقیب می‌گردد ۴۵.

ماده ۵ بیانیه حل و فصل در خصوص قانون حاکم بر ماهیت دعاوی چنین مقرر داشته است:

«هیأت داوری اتخاذ تصمیم درباره تمام موارد را بر اساس رعایت قوانین انجام خواهد داد و مقررات حقوقی و اصول حقوق تجارت و حقوق بین‌الملل را بکار خواهد برد و در این مورد کاربردهای عرف بازرگانی،

۴۴. دیوان داوری در نخستین نشستهای خود پس از تشکیل، کار بررسی قواعد داوری آنسترال را شروع کرد و سرانجام در مه ۱۹۸۳ آن را به پایان برد. برای ملاحظه متن کامل قواعد داوری مذکور و نیز اصلاحات و الحاقات دیوان برای اعمال در داوری دیوان، رک. مجله حقوقی، شماره ۴ (بخش اسناد بین‌المللی).

۴۵. در مهلت پیش‌بینی شده در بیانیه حل و فصل دعاوی، جمعاً ۲۸۹۰ فقره دعاوی کوچک در دیوان ثبت گردید که تا سال ۱۳۶۹ تعداد کمی از آنها پس از رسیدگی و یا در اثر استرداد خواهان، مختومه شد. به‌خاطر صرفه‌جویی در وقت و هزینه‌ها، بقیه این دعاوی به‌طور یکجا مورد حل و فصل قرار گرفت و طی موافقتنامه‌ای که بین جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده به امضاء رسید و در تاریخ ۱۳۶۹/۲/۲۷ در دیوان داوری ثبت شد، مبلغ ۴۵ میلیون دلار بابت ۲۳۳۸ فقره دعاوی کوچک که خواسته آنها با بهره بیش از ۴۰۰ میلیون دلار بود، از محل حساب تضمینی به امریکا پرداخت شد و در مقابل، کلیه اموال و سهام و مانده حسابهای بانکی موضوع دعاوی خواهانهای پرونده‌های مذکور به ایران واگذار گردید. علاوه بر این، طبق موافقتنامه مذکور پاسخگویی و تسویه کامل ۴۰۰ فقره دعاوی کوچک دیگر که به دلایلی خارج از صلاحیت دیوان داوری بود اما خواهانهای آنها در مواردی حق مراجعه به مرجع صالح و طرح و ادامه دعاوی خود را داشتند نیز به عهده ایالات متحده گذاشته شد و جمهوری اسلامی ایران برئ‌الذمه گردید. از حیث روش کار نیز مقرر گردید که ایالات متحده با هزینه و پرسنل خود کمیونی برای رسیدگی به این دعاوی تشکیل دهد و، براساس ضوابطی که دیوان داوری اعمال کرده و می‌کند، به دعاوی مدعیان رسیدگی و مبلغ مذکور را بین مدعیان واجد استحقاق توزیع نماید. خبر امضای این موافقتنامه و جزئیات بیشتر آن در مطبوعات مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۷ ایران منتشر شده است.

مفاد قرارداد و تغییرات اوضاع و احوال را در نظر خواهد گرفت.»^{۴۶}

ماده ۷ بیانیه ناظر به تعریف اتباع حقیقی و حقوقی دو کشور و تعریف ((ایران)) و ((ایالات متحده)) برای مقاصد مذکور در بیانیه است. دیوان داوری فعالیت خود را از ۱۰ تیر ۱۳۶۰ آغاز کرد و تاکنون جمعاً حدود ۵۰۰ فقره رأی ترافعی یا مبتنی بر شرایط مرضی الطرفین صادر نموده است. بعلاوه، آراء جزئی، قرارهای اعدادی و تصمیمات زیادی نیز توسط دیوان و در پرونده‌های متعدّد صادر گردیده است. بد نیست به آخرین آمار دعاوی رسیدگی شده در دیوان نیز اشاره کنیم^{۴۷}. مطابق آماري که دبیرکل دیوان داوری در اواخر سال ۱۳۷۲ داده است، عملکرد دیوان از ابتدای تأسیس تا تاریخ مذکور چنین بوده است:

● اول. احکام و سایر تصمیمات به ثبت رسیده:

الف. احکام:

احکام نهایی

۲۸۲

۴۶. ماده مذکور از متن فارسی امضاء شده بیانیه نقل گردیده، ولی ترجمه دقیق‌تر متن انگلیسی ماده ۵ بیانیه به شرح زیر است:

«دیوان داوری حکم خود را در هر قضیه یا رعایت کامل قانون صادر خواهد کرد و در این راستا، آن‌دسته از قواعد انتخاب قانون حاکم و اصول حقوق بازرگانی و بین‌الملل را که، با در نظر گرفتن عرف تجاری ذی‌ربط و نیز مفاد قرارداد و تغییر اوضاع و احوال، ناظر بر مورد تشخیص دهد، اعمال خواهد کرد.»

۴۷. گزارش آراء و تصمیمات دیوان داوری، از سال ۱۳۶۴ که مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی منتشر شده است، همواره در آن مجله درج شده و به اطلاع عموم رسیده است، و این علاوه بر «اخبار ماهانه» ای است که دفتر نمایندگی رابط جمهوری اسلامی ایران در دیوان داوری تهیه و منتشر می‌کند و جهت مسؤلان کشور ارسال می‌گردد. نسخی از «اخبار ماهانه» مذکور نیز در کتابخانه دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی برای استفاده عموم عرضه می‌شود. مضافاً اینکه هر از گاهی که موضوع یا تحول مهمی در مورد دیوان داوری رخ داده مسؤلان دفتر مصاحبه‌هایی با مطبوعات بعمل آورده‌اند که منتشر شده و به آگاهی عموم رسیده است.

۲۷	احکام جزئی
۲۲۹	احکام نهایی مبتنی بر شرایط مرضی الطرفین
۱۶	احکام جزئی مبتنی بر شرایط مرضی الطرفین
<u>۵۵۴</u>	

ب. قرارهای اعدادی و موقت:

۵۲	قرارهای اعدادی
۲۷	قرارهای موقت
۲	قرارهای اعدادی و موقت
<u>۸۱</u>	

ج. پرونده‌های مختومه (به موجب دستور یا تصمیم دیوان):

۱۴	پرونده‌های «الف»
۱۸	پرونده‌های «ب»
۵۱۲	پرونده‌های بزرگ
۳۳۰	ادعاهای کمتر از ۲۵۰,۰۰۰ دلار
<u>۸۷۴</u>	

د. تصمیمات: ۱۲۲ تصمیم در ۱۳۲ پرونده

● دوم. تعداد کل پرونده‌های فیصله یافته به موجب حکم یا تصمیم و یا دستور:

۱۵	پرونده‌های «الف»
۷۰	پرونده‌های «ب»
۹۰۴	پرونده‌های بزرگ
۲۸۸۴	ادعاهای کمتر از ۲۵۰,۰۰۰ دلار
<u>۳۸۷۳</u>	

● سوم. ابلاغ به کارگزار امانی:

تعداد ابلاغیه‌های صادره به کارگزار امانی:

۳۶۱

۳-۳. سند تعهدات:

این سند حاوی برخی تعهدات دیگر است که جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده در جهت اجرای بیانیه کئی در برابر یکدیگر پذیرفته‌اند. این تعهدات از ماهیت مالی برخوردار و مشخصاً ناظر به نحوه حل و فصل دو گروه مهم از اختلافات است.

گروه اول اختلافات ناشی از وامها و اعتبارات سندیکایی یعنی وامها و اعتباراتی است که ایران (به تعریف بیانیه) از سندیکایی از مؤسسات بانکی، که حداقل یک مؤسسه بانکی امریکایی عضو آن بوده، اخذ و یا پرداخت آنها را تضمین کرده باشد. بند ۲ (الف) سند تعهدات مقرر می‌دارد که از محل وجوه و داراییهای ایران که مقارن امضای بیانیه‌های الجزایر (۵۹/۱۰/۲۹) آزاد می‌شود، مبلغ ۳،۶۶۷ میلیارد دلار بابت تسویه بدهیهای ایران در قبال این وامها و اعتبارات سندیکایی در اختیار فدرال رزرو امریکا قرار داده شود.

گروه دوم اختلافات ناشی از هر نوع بدهی دیگر ایران به مؤسسات بانکی امریکایی است، اعم از اینکه ایران بدهکار اصلی بوده یا بازپرداخت آنرا تضمین کرده باشد. بند ۲ (ب) سند تعهدات مقرر می‌دارد که مبلغ ۱،۴۱۸ میلیارد دلار بابت پرداخت این قبیل بدهیهای بانکی ایران و نیز بابت پرداخت آن دسته از وامها و اعتبارات سندیکایی که از محل مبلغ مذکور در بند ۲ (الف) سند تعهدات تأدیه نشده باشند، کنار گذارده شود. نکته مهم دیگر در بند ۲ (ب) سند تعهدات، توافق طرفین است بر تسویه مطالبات ایران ناشی از اختلاف در ارقام سپرده‌ها و داراییهای ایران در بانکهای امریکایی و بهره متعلق به سپرده‌ها و داراییهای مذکور.

در مورد اختلافات و دعاوی بانکی، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

از ابتدای کار به نمایندگی از طرف کلیه بانکهای ایران مذاکرات اصلاحی را با بانکهای امریکایی طرف معامله بانکهای ایرانی شروع کرد و موفق شد، ضمن پرداخت بدهیهای سیستم بانکی ایران به بانکهای امریکایی، مطالبات بانکهای ایرانی را نیز از بانکهای امریکایی وصول کند.

در خصوص تسویه بدهیهای ناشی از وامها و اعتبارات سندیکایی (بند ۲ الف) (سند تعهدات)، پس از تسویه معلوم شد که جمهوری اسلامی ایران مبلغ حدود سیصد میلیون دلار (اصل) اضافه بر میزان مورد نیاز تودیع کرده است. ایالات متحده از استرداد این مبلغ امتناع می ورزید و استدلال می کرد که در بیانیه های الجزایر و سند تعهدات مکانیسمی برای استرداد آن پیش بینی نشده و بنابراین طرفین بایستی مجدداً مذاکره و تکلیف آن را روشن کنند^{۴۸}. ایالات متحده همچنین مدعی بود که هنوز بدهیهایی از این بابت وجود دارد که مقدار آن معلوم نیست. اما جمهوری اسلامی ایران عقیده داشت که بند «الف» بیانیه کلی مبنی بر تکلیف ایالات متحده به اعاده وضع مالی ایران به قبل از ۱۴ نوامبر ۱۹۷۹ تعهدی است که امریکا آن را مستقلاً پذیرفته و سند تعهدات در پرتو این بیانیه کلی تنظیم و امضاء شده است و لذا امریکا طبق بیانیه کلی مکلف است مانده حساب مذکور را با بهره متعلقه مسترد بدارد. از آنجا که این اختلاف نظر ناشی از تفسیر بیانیه های الجزایر بود، ایران با مراجعه به هیأت عمومی دیوان تقاضا کرد که طبق بند «الف» بیانیه کلی، امریکا را به استرداد مبلغ مازاد با بهره آن ملزم و محکوم سازد. پس از رسیدگی و تبادل لوایح و برگزاری جلسه استماع، دیوان داوری با

۴۸. ایالات متحده در این مورد به ذیل بند ۲ (ب) سند تعهدات استناد می کرد که می گوید (نقل به مضمون): پس از حل و فصل کلیه اختلافات، خواه از طریق توافق و خواه از طریق داوری، مانده وجوه مذکور در قسمت «ب» بند ۲ (که منظور حساب ۱/۴۱۸ میلیارد دلاری مربوط به بانکهاست) به بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران پرداخت می شود، و بدین سان استدلال می کرد که سند تعهدات تکلیفی در مورد انتقال مانده احتمالی قسمت «الف» بند ۲ سند تعهدات (یعنی حساب ۳/۶۶۷ میلیارد دلاری وامهای سندیکایی) معلوم نکرده و از این حیث ساکت است و اگر طرفین چنین قصدی می داشتند، همانند تعیین تکلیف مانده احتمالی حساب ۱/۴۱۸ میلیارد دلاری، در این مورد نیز تعیین تکلیف می کردند و... (رک. لوایح ثبت شده در پرونده الف / ۱۵، بخش I-G).

پذیرش تفسیر ایران از بند یاد شده، امریکا را محکوم و ملزم به استرداد مبلغ مذکور به ایران نمود؛ نتیجه اینکه ایالات متحده مبلغ ۵۴۰ میلیون دلار بابت اصل و بهره آن به جمهوری اسلامی ایران پرداخت کرد و مبلغ مختصری نیز که برای پاره‌ای اختلاف حسابهای جزئی در حساب مربوط باقی مانده بود، اخیراً تسویه و بقیه آن به جمهوری اسلامی ایران پرداخت شد^{۴۹}. در خصوص ترتیبات مذکور در بند ۲ (ب) سند تعهدات نیز، با منظور داشتن مطالبات ایران از سیستم بانکی امریکا و در پی مذاکراتی که بین نمایندگان دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت ایالات متحده در دیوان داوری انجام گرفت، دولت امریکا مبلغ ۸۱۰ میلیون دلار بابت اصل و بهره مانده حساب مربوط به بانکها (از ۱/۴۱۸ میلیارد دلار) به جمهوری اسلامی ایران پرداخت کرد^{۵۰}.

۴.۳. اسناد دیگر:

علاوه بر سه سند فوق، پاره‌ای موافقتنامه‌های فنی و بانکی نیز وجود دارد که حسب مورد بین بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، بانک مرکزی الجزایر، بانک مرکزی انگلستان، فدرال رزرو امریکا و بانک تسویه هلند هفت ماه پس از امضای اسناد اصلی یعنی در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۸۱ تنظیم و امضاء شده است. موضوع این موافقتنامه‌ها نحوه نقل و انتقال وجوه و نگهداری آنها بوده است که چون حاوی مسائل حقوقی مهمی نیست از بحث در مورد آنها درمی‌گذریم^{۵۱}.

۴۹. در مورد این دعوای جمهوری اسلامی ایران علیه ایالات متحده و تصمیم دیوان، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی در سال ۱۳۶۶ گزارشی ارائه داد که تفصیل آن در مطبوعات مورخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۶ منتشر شده است. ضمناً باقیمانده نهایی حساب مربوط به وامهای سندیکایی ۱۳۴ هزار دلار بود که در فوریه ۱۹۹۲ به بانک مرکزی جمهوری اسلامی پرداخت گردید.

۵۰. توضیح موضوع در مطبوعات مورخ ۲۰ آبان ۱۳۶۸ منتشر شده است.

۵۱. بطوریکه اشاره شد (پانوش ۳۰)، مجموعه اسناد بیانیه‌های الجزایر از جمله موافقتنامه فنی مذکور و نیز قواعد داوری آنسترال، در مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، شماره‌های ۱، ۲، ۳ و ۴ چاپ شده است.

۴. ارزیابی بیانیه‌های الجزایر

با پایان گرفتن بحث درباره بیانیه‌های الجزایر، شایسته یادآوری است که گرچه بیانیه‌های مذکور در شرایطی خاص و بحرانی و عمدتاً به منظور پایان دادن به بحران مربوط به کارکنان سفارت امریکا، با صلاحدید حضرت امام خمینی (ره) و مسؤولان عالی‌رتبه وقت کشور توسط دولت شهید رجایی تنظیم و امضاء گردید و به لحاظ فقدان تجربه کافی در امر حل و فصل اختلافات بین‌المللی در دولت نوپای انقلاب، از دیدگاه حقوقی با پاره‌ای ایرادات مواجه است.^{۵۲} اما نگاهی منصفانه به جمیع شرایطی که در آن زمان کشور و مسؤولان مملکتی با آن روبرو بودند، از تحریم اقتصادی گرفته تا فشارهای حقوقی - سیاسی ناشی از طرح انبوه دعاوی علیه جمهوری اسلامی ایران در محاکم امریکا، در داوریه‌های بین‌المللی و در دیوان بین‌المللی دادگستری و نیز شروع جنگ تحمیلی، نکات مثبت بیانیه‌های الجزایر را جلوه‌گر می‌سازد. چنانکه اشاره کردیم، مبنای کار دولت شهید رجایی در حل و فصل قضیه کارکنان سفارت امریکا قطعنامه‌ای بود که مجلس شورای اسلامی در شهریور ۱۳۵۹ تنظیم و اعلام کرده بود.^{۵۳} بعلاوه، مجلس در جلسه ۲۴ دی ۱۳۵۹ خود طی ماده واحده‌ای به دولت اجازه داده بود دعاوی مالی و حقوقی بین ایران و امریکا را به داوری ارجاع نماید و دولت نیز بر همین اساس ارجاع دعاوی به یک داوری بین‌المللی را در بیانیه‌های الجزایر پذیرفت. به هر حال، کشاندن شرکتهای امریکایی به پای میز یک داوری بین‌المللی برای رسیدگی به دعاوی آنها به جای آنکه دعاوی علیه جمهوری اسلامی ایران در محاکم محلی امریکایی مطرح و رسیدگی گردد، و درگیر کردن

۵۲. بهزاد نبوی: همان مأخذ، ص ۸۹۴.

۵۳. این قطعنامه یا تصمیم مجلس شورای اسلامی را نمی‌توان قانون به معنای خاص کلمه دانست، زیرا به صورت لایحه یا طرح مطرح و تصویب نشده است و طبعاً سایر مراحل و تشریفات تصویب یک قانون را که عبارتند از تأیید شورای نگهبان، امضای رئیس‌جمهور و انتشار در روزنامه رسمی کشور، طی نکرده است (رک. بهزاد نبوی: همان مأخذ، صص ۶۷۹ - ۶۸۳).

دولت امریکا در این قضیه و به‌طور همزمان آزاد شدن بخشی از داراییهای ایران توسط آن دولت، می‌توانند از جمله دستاوردهای مثبت بیانیه‌های الجزایر به‌شمار روند، خصوصاً که دولت ایالات متحده با پذیرفتن یک تعهد بین‌المللی در مورد آزادی اموال و داراییهای ایران، به‌جای اینکه مثلاً آنها را فقط بر اساس دستور اجرایی رئیس‌جمهور آن کشور و به عنوان امری داخلی آزاد کند، عملاً در صحنه بین‌المللی به نفع جمهوری اسلامی ایران مأخوذ و متعهد شده است. به عبارت دیگر، اگر بیانیه‌های الجزایر و دیوان داوری وجود نمی‌داشت و ایالات متحده داراییهای ایران را به عنوان یک امر سرزمینی و داخلی آزاد می‌کرد و در این کار احیاناً تخلف یا قصوری می‌ورزید یا از آزاد ساختن برخی از آنها به‌دلخواه طفره می‌رفت، تعقیب و طرح دعوی علیه آن دولت و در سطح بین‌المللی نه تنها به‌سادگی طرح دعوی در دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده نمی‌بود بلکه با مشکلات جدی مواجه می‌شد. درج تعهد امریکا به آزادی اموال و وجوه ایران در یک سند بین‌المللی، یعنی بیانیه‌های الجزایر، برای جمهوری اسلامی ایران این حق را ایجاد کرد که بهنگام قصور ایالات متحده در ایفای تام این تعهد به‌نحوی که مواد و شرایط بیانیه‌ها و نیز اصول حقوق بین‌الملل مقرر و اقتضا می‌کند، با استناد به موازین حقوق بین‌الملل و حقوق ناشی از یک سند بین‌المللی، دعوای خود را در یک مرجع بین‌المللی مشخص، یعنی دیوان داوری، علیه امریکا طرح و خسارات ناشی از تخلف از انجام تعهدات بین‌المللی را از امریکا مطالبه و وصول نماید.^{۵۴}

۵۴. بندهای ۱۶ و ۱۷ بیانیه کئی و بند ۳ ماده ۲ و بند ۴ ماده ۶ بیانیه حلّ و فصل ناظر بر همین واقعیت است و مقرر نموده که اختلافات مربوط به تفسیر و اجرای بیانیه‌ها در صلاحیت دیوان داوری است و دیوان می‌تواند خسارات ناشی از تخلف را به نفع طرف دیگر مورد رسیدگی قرار دهد. جمهوری اسلامی ایران تخلفات ایالات متحده از بیانیه‌های الجزایر را نزد دیوان مطرح ساخته و در بعضی از آنها موفق به دریافت حکم به نفع خود شده است. به عنوان نمونه، در پرونده الف/۱۵ (بخش I-G) که مربوط به باقیمانده حساب مربوط به وامهای سندیکایی بود، به شرحی که ذکر شد، دولت ایران مآلاً با حکم دیوان داوری مبلغ ۵۴۰ میلیون دلار بابت اصل و بهره باقیمانده حساب مزبور از ایالات متحده وصول کرد. همچنین، دیوان داوری در پرونده الف/۱۵ (بخش I-C) مسدود نگاه داشتن و عدم پرداخت ضمانتنامه‌های بانکهای امریکایی به ←

مورد دیگر تعهد امریکا، مساعدت و اقدام دولت مزبور برای استرداد اموال شاه سابق است. با توجه به اینکه در بند ۱۶ بیانیه کلتی مقرر شده که دعوی ناشی از تخلفات امریکا از تعهدات خود در صلاحیت دیوان داوری است، جمهوری اسلامی ایران با شکایت از عدم مساعدت و عدم کفایت اقدامات دولت امریکا در استرداد اموال مزبور، دعوی تحت شماره الف / ۱۱ علیه امریکا طرح کرده که در دیوان داوری تحت رسیدگی است.

اگر دستگاههای دولتی ایران توانستند دعوی خود را درباره خرید و فروش کالا و خدمات علیه دستگاههای دولتی امریکا در دیوان طرح و مطالبات خود را وصول کنند یا بدهیهای خود را با شرایطی مناسب تر از اوضاع و احوال قبل از امضای بیانیه‌های الجزایر و تأسیس دیوان داوری بپردازند، این همه حاصل امکاناتی بوده که بیانیه‌های الجزایر فراهم کرده است.

پیش‌بینی مدت مرور زمان یک‌ساله در بیانیه‌ها برای طرح دعوی اتباع و شرکتهای امریکایی علیه جمهوری اسلامی ایران، به یک روند حقوقی ایذایی و نامحدود که می‌توانست تا زمان نامعلومی ادامه یابد، پایان داده است، بطوریکه پس از انقضای یک سال از تاریخ امضای بیانیه‌ها طرح دعوی موجود در قبل از امضای بیانیه‌ها نه تنها در دیوان داوری بلکه در هیچ مرجع دیگری امکان پذیر نیست.

→ نفع طرفهای ایرانی را تخلف ایالات متحده از تعهدات خود در بیانیه‌ها دانست و آن دولت را ملزم به جبران خسارت کرد. نیز در پرونده دیگری مشهور به پرونده اموال (الف / ۱۵)، بخش ۲ الف و ب)، دیوان اقدام ایالات متحده به ایجاد پاره‌ای موانع در راه تحویل اموال ایران را تخلف از تعهدات او در بیانیه دانست و مقرر کرد که امریکا خسارات ایران از این بابت را بپردازد. علاوه بر این، در پرونده اف. ام. اس. مربوط به خریدهای نظامی رژیم گذشته از امریکا که ایالات متحده به استناد قوانین و مقررات داخلی خود از تحویل آنها خودداری می‌کرد، دیوان داوری با استناد به تعهدات امریکا در بیانیه کلتی و التزام به تحویل اموال ایران، در قبال این دفاع امریکا که تحویل اموال نظامی به ایران خلاف سیاست خارجی اوست، تصمیم گرفت که هرگاه امریکا بنا به مصالح ملی و حاکمیت خود نتواند تعهدات بین‌المللی اش را انجام دهد باید غرامت آن را بپردازد، و بدین‌سان حکم به پرداخت غرامت اموال مذکور به نفع ایران صادر کرد که متعاقباً، با اعلام تمایل ایالات متحده به مذاکره و آماده‌گی برای پرداخت غرامت، مبلغ ۲۷۸ میلیون دلار از آن کشور دریافت گردید (رک. مطبوعات ۹ و ۱۲ آذر ۱۳۷۰).

غرض از ذکر موارد فوق این نیست که مدعی شویم بیانه‌های الجزایر از نظر حقوقی سندی کامل، بی نقص و متضمن منافع کامل جمهوری اسلامی ایران بوده است - و این چیزی است که حتی دست‌اندرکاران امضای بیانه‌های الجزایر نیز ادعای آن را ندارند -^{۵۵} بلکه هدف بیان این نکته است که به‌رغم ایرادات و انتقاداتی از قبیل وجود مکانیسم اجرای فوری احکام دیوان علیه ایران^{۵۶} یا فقدان مکانیسم و تضمین مشابه برای اجرای احکام صادره به نفع ایران یا نحوه نصب داوران ثالث در صورت عدم توافق داوران اختصاصی دو دولت^{۵۷}، امتیازات اسناد مزبور نباید نادیده گرفته شود. بعلاوه، توجه به ظرف زمانی و به اصطلاح شرایط تاریخی بیانه‌های الجزایر می‌تواند بسیاری از شبهات و ایرادات فنی وارده و یا مقدر بر آن را مرتفع سازد^{۵۸}. از این‌رو، مضامین بیانه‌های الجزایر را نباید به‌طور تجربیدی مورد مطالعه قرار داد. در ارزیابی اسناد بیانه‌های الجزایر و بررسی نقاط قوت و ضعف آن باید، علاوه بر شرایط زمانی انعقاد بیانه‌ها، به این دو نکته نیز توجه داشت که اولاً بیانه‌ها به‌عنوان یک موافقتنامه بین‌المللی، دو طرف داشته و از همین‌رو، طبعاً مواردی را دربردارد که لزوماً منطبق با منافع و خواسته‌های یک طرف نیست؛ ثانیاً یکی از دو طرف (ایالات متحده آمریکا) میلیاردها دلار وجوه و اموال طرف دیگر (جمهوری اسلامی ایران) را در ضبط خود داشته و طرح بیش از ۴۴۰ فقره دعوی علیه جمهوری اسلامی در آمریکا از موانع عمده آزادی این داراییها محسوب می‌شده

۵۵. بهزاد نبوی: همان مأخذ، ص ۶۹۴.

۵۶. در برابر ایرادات عنوان شده به تودیع مبلغ یک میلیارد دلار در صندوق تضمینی نزد دیوان، عده‌ای گفته‌اند که تدبیر مذکور چندان بیجا نبوده است، زیرا دست‌خواهانهای آمریکایی را از توقیف سایر اموال ایران کوتاه می‌کند و یک بار برای همیشه تکلیف اختلافات مالی فی‌مابین را که ناشی از روابط اقتصادی ۳۷ ساله رژیم شاه با آمریکاییان بوده است روشن می‌سازد.

۵۷. شایان ذکر است که در هنگام مذاکره برای تنظیم بیانه‌های الجزایر، هیأت ایرانی به هر دو موضوع مذکور توجه داشته و برای نصب داوران ثالث، در صورت عدم توافق داوران اختصاصی دو دولت، پیشنهاد دیگری ارائه نموده و نیز برای اجرای تعهدات آمریکا در بیانه‌ها و احکام صادره له ایران درخواست تضمین مالی کرده ولی هیچ‌یک مورد موافقت ایالات متحده قرار نگرفته است.

۵۸. بهزاد نبوی: همان مأخذ، ص ۶۸۹.

است؛ وانگهی به موجب حکم دیوان بین‌المللی دادگستری، ایران محکوم به آزادی «گروگانها» و پرداخت غرامت بوده است. با این ترتیب، یکی از طرفین مذاکرات یعنی جمهوری اسلامی ایران از آنچه اصطلاحاً قدرت چانه‌زنی برابر نامیده شده محروم بوده است، زیرا فرصتهای مناسب برای آزادی «گروگانها» را از دست داده بود. با این همه، دولت شهید رجایی از هیچ تلاشی برای خنثی کردن این اوضاع و احوال منفی فروگذار نکرد و نهایت سعی خود را مبذول داشت تا از امکانات موجود حداکثر استفاده بشود و همان فرصت باقیمانده نیز از دست نرود.



نقد و تحلیل آراء دیوان در مورد بعضی دعاوی

چنانکه پیش از این اشاره شد، بند ۱ ماده ۲ بیانیه حل و فصل دعاوی، صلاحیت دیوان داوری در مورد دعاوی اتباع یک کشور علیه دولت کشور مقابل و دعاوی متقابل دولت خوانده علیه خواهان تبعه را پیش‌بینی کرده است.^{۵۹} مطابق این بند، رسیدگی به موارد زیر در صلاحیت دیوان قرار می‌گیرد:

- دعاوی ناشی از قرارداد؛
- دعاوی ناشی از دیون؛
- دعاوی ناشی از سلب مالکیت؛
- دعاوی ناشی از هر گونه اقدام دیگر مؤثر در حقوق مالکیت؛
- دعاوی متقابل که ناشی از قرارداد، معامله، یا پیشامد مبنای دعاوی اصلی باشد.

۵۹. رک. بند ۳-۲ بخش اول از همین مقاله.

از سوی دیگر، طبق بند ۲ ماده ۷ بیانیه حلّ و فصل، شرط اصلی قابل طرح بودن ادعا در دیوان داوری، علاوه بر تابعیت امریکایی یا ایرانی مدعی، پابرجا و موجود بودن ادعا و مالکیت مستمرّ آن توسط اتباع امریکا یا ایران از تاریخ بروز ادعا تا تاریخ امضای بیانیه‌های الجزایر است.

در این فصل قسمتهایی از عملکرد دیوان داوری و آراء آن در زمینه گروههایی از دعاوی مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد. آراء دیوان در دعاوی سلب مالکیت همراه با ملاحظات دربارۀ دعاوی نفتی در گفتار اول، آراء صادره در دعاوی مشهور به دعاوی اخراج در گفتار دوم، و بالاخره آراء دیوان داوری دربارۀ دعاوی پولی و ارزی ناشی از مقررات و محدودیتهای ارزی جمهوری اسلامی ایران و مسائل مربوط به مقررات صندوق بین‌المللی پول که ایران نیز عضو آن است، در گفتار سوم مورد بحث قرار می‌گیرند.

گفتار اول

آراء دیوان در دعاوی سلب مالکیت

دعاوی ناشی از سلب مالکیت بخش عمده‌ای از دعاوی مطروح در دیوان را تشکیل داده است. منظور از سلب مالکیت اعمّ از مواردی است که دولت داراییها و اموالی را به صورت گسترده ملی کرده است، مانند ملی کردن بانکها، مؤسسات بیمه و غیره، یا سلب مالکیتهای موردی به صورت مصادره اموال و داراییهای اشخاص حقیقی و حقوقی.

در یک تقسیم‌بندی دیگر، سلب مالکیت ممکن است ناظر بر اموال عینی مشخص یا حقوق و منافع قراردادی خواهان باشد که، با ادعای سلب مالکیت، از دیوان داوری مطالبۀ غرامت کرده است. بدیهی است این‌گونه دعاوی را باید از دعاوی ناشی از قرارداد، که از بابت صورتحسابهای پرداخت نشده و یا مطالبات خواهان در ازای خدمات خود طرح گردیده است، متمایز دانست.

قبل از ورود در بحث و تحلیل آراء دیوان در این قلمرو شایسته است در

زمینه مسأله سلب مالکیت در حقوق بین‌الملل و اصول حقوقی حاکم بر آن به اختصار سخن گفته شود.

۱. واژه‌شناسی

در زمینه سلب مالکیت واژه‌های مختلفی در زبانهای مختلف بکار رفته است، لیکن نه در زبان فارسی و نه در زبانهای اروپایی، مانند انگلیسی و فرانسه، موارد استعمال این واژه‌ها و اصطلاحات یکسان نبوده و بعضاً به جای یکدیگر بکار رفته‌اند.^{۶۰} در فارسی معروف‌ترین این اصطلاحات عبارتند از: «سلب مالکیت»، «ملی کردن» و «مصادره» که معادل انگلیسی تقریبی آنها به ترتیب «expropriation»، «nationalization» و «confiscation» است. در زبان فرانسه نیز از همین اصطلاحات استفاده شده است.^{۶۱} البته، اکثر نویسندگان در این رشته کوشیده‌اند که با استفاده از هر یک از این اصطلاحات در معانی خاص، ضمن جلوگیری از تشبث معنایی، نظمی در حوزه این مفاهیم ایجاد کنند؛ از این رو، سلب مالکیت (expropriation) را که واژه‌ای است عام، به گونه‌های مختلف سلب مالکیت توسط دولت تعمیم داده‌اند.^{۶۲}

ملی کردن (nationalization) به سلب مالکیت‌های بزرگ، که به اقتضای مصالح سیاسی - اقتصادی کشور و معمولاً به موجب قانون صورت می‌پذیرد و بخش مهمی از اقتصاد کشور را دربرمی‌گیرد، اطلاق می‌گردد. مصادره (confiscation) غالباً جنبه جزایی دارد و استفاده از آن بیشتر خاص مواردی است که دولت اموال شخصی را به لحاظ ارتکاب جرمی (به‌طور مثال همکاری با اجنبی در زمان اشغال کشور، اقدامات غیرقانونی، سوءاستفاده، اختلاس و

۶۰. رجوع کنید به:

1. Brownlie: *Principles of Public International Law*, 4th ed. (1990), p. 531.

۶۱. در زبان فرانسه در «nationalization» به جای z، s بکار می‌رود، در حالی که در زبان انگلیسی به هر دو صورت نوشته می‌شود.

۶۲. براونلی: همان‌مآخذ، همان جا.

مالکیت‌های نامشروع) به عنوان مجازات از وی می‌گیرد.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، فرق عمدهٔ صادره با ملی کردن در این است که در صادره، انگیزه و موضوع اصلی اقدامات دولت وضعیت مالک مال است که به واسطهٔ ارتکاب عمل خلاف قانون اموالش ضبط می‌گردد، ولی در ملی کردن وضعیت مالک مال از نظر مقام ضبط‌کننده اهمیتی نداشته بلکه وضعیت خود مال است که به دلایلی مانند عام‌المنفعه بودن آن باید از مالکیت خصوصی اشخاص خارج شود و به مالکیت عمومی درآید.

علاوه بر واژه‌های فوق، کلمهٔ «taking» نیز در نوشته‌های حقوقی انگلیسی و امریکایی برای بیان سلب مالکیت توسط دولت به‌نحو عام بکار رفته است، اما واقع‌مطلب این است که «taking» یا «اخذ» مال یا «گرفتن» آن از مالک، نتیجهٔ سلب مالکیت است نه نفس عمل سلب مالکیت. به هر حال، این اصطلاح بیش از اندازهٔ عام و مبهم است و بهتر است از نفوذ آن به ادبیات حقوقی فارسی و استعمال آن به‌عنوان مترادف سلب مالکیت خودداری شود.

۲. انواع سلب مالکیت و قواعد حقوقی آن

بخشی از مباحث مطرح شده در مورد وضعیت یا رژیم حقوقی «ملی کردن» بر این سؤال مبتنی است که آیا «ملی کردن» با انحاء دیگر سلب مالکیت تفاوتی ماهوی دارد یا شکلی؟ فایدهٔ عملی بحث معمولاً در این است که اگر «ملی کردن» را پدیده‌ای متفاوت از سایر اشکال سلب مالکیت بدانیم، اصول حاکم بر آن نیز تفاوت خواهد کرد و تابع قواعد خاصی خواهد گردید. این تفاوت در عمل، بیشتر در تعیین غرامت و ضابطهٔ حاکم بر آن مؤثر است.^{۶۳} در این زمینه،

۶۳. بحث مادر خصوص سلب مالکیت و اصول حاکم بر آن منحصر به مواردی است که صاحب مال تبعهٔ بیگانه باشد. به عبارت دیگر، ما این موضوع را در چارچوب حقوق بین‌الملل و تعهداتی که دولتها در برابر بیگانگان برعهده دارند و نقض آن باعث مسؤلیت بین‌المللی آنها می‌گردد، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. سلب مالکیت در سطح داخلی و در مواردی که صاحب مال تبعهٔ خودی است، مشمول قوانین و مقررات داخلی است، زیرا در آنجا صاحب مال در حد تابع ←

اکثر علمای حقوق و صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل و همچنین کلیه قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد، سلب مالکیت (به معنای عام آن) و ملی کردن را (به مفهوم خاصی که ملاحظه کردیم) از حقوق مشروع ملتها و از مصادیق بارز حق حاکمیت دولتها بر منابع طبیعی و ثروتهای ملی دانسته‌اند. مع‌هذا، حقوق‌دانان و صاحب‌نظران به علت مشخصه‌هایی چند، از جمله تأثیر ملی کردن بر اقتصاد ملی و ابعاد آن، ماهیتاً برای این نحوه سلب مالکیت (ملی کردن)، در مقایسه با سایر انحاء سلب مالکیت به‌ویژه سلب مالکیت موردی و منفرد، مانند ضبط یک واحد تولیدی، قائل به امتیازاتی شده‌اند. از اهم این ملاحظات و امتیازات یکی این است که در ملی کردن، که اجماعاً حق مسلم ملل شناخته شده است^{۶۴}، عامل و ضابطه نفع عامه و تبعیض‌آمیز نبودن مستتر و مفروض است ولی در سلب مالکیت منفرد و موردی، حقوق بین‌الملل - در صورت احراز شرایط زیر - آن اقدام را غیر مشروع و غیرقانونی تلقی می‌کند:

اولاً، عمل دولت در جهت نفع عمومی نباشد؛
ثانیاً، تبعیض‌آمیز باشد؛ و

ثالثاً، ترتیباتی برای تعیین و پرداخت غرامت مناسب به مالک اتخاذ نشده باشد^{۶۵}.

ضبط اموال بیگانگان در موارد مذکور، عمل دولت را از نظر حقوق بین‌الملل غیرقانونی می‌سازد و اثر وضعی آن چنین است که در مقام برآورد

حقوق داخلی مورد نظر قرار می‌گیرد. البته، دولت در سلب مالکتهای داخلی که بر اساس قانون و اهداف عمومی و مصالح عامه انجام می‌دهد معمولاً مبلغی به عنوان بهای مال به مالکان می‌پردازد، که در واقع نوعی معامله اجباری است که دولت در مورد نحوه پرداخت و میزان آن رأساً تصمیم می‌گیرد. به هر حال، این قبیل اقدامات که نمودی از اعمال حاکمیت دولت است همواره مبتنی بر قانونی است که مرجع صالح تصویب می‌کند.

۶۴. رجوع کنید به:

Nguyen Quoc Dinh et...: *Droit international public*, Paris, 1992, p. 659.

۶۵. قدر متیقن اصطلاحات نفع عمومی و عدم تبعیض، از همان مفهوم متعارف و معقولی که نزد اکثر حقوق‌دانها و مراجع بین‌المللی از آن مراد می‌شود چندان دور نیست، ولی در مورد غرامت بحث خاصی مطرح است که در قسمت مربوط به ضابطه غرامت بدان خواهیم پرداخت.

خسارت و پرداخت مابه‌ازای آن، ممکن است دولت به پرداخت غرامت متفاوتی در مقام مقایسه با ملی کردن محکوم شود. بنابراین، با توجه به تعریفی که در بالا از ملی کردن و سلب مالکیت به دست دادیم، این اقدامات فی‌نفسه از دیدگاه حقوق بین‌الملل عمل غیرقانونی به‌شمار نمی‌رود، بلکه ملی کردن و سلب مالکیت در حوزه حقوق بین‌الملل ذاتاً عملی مشروع و قانونی است.

همان‌طوری که در چند سطر قبل اشاره شد، امتیاز دیگری که حقوق بین‌الملل در تحولات اخیر خود برای ملی کردنها (به‌ویژه ملی کردنهای گسترده) قائل شده است به تعیین میزان غرامت مربوط می‌شود، بدین معنی که در چنین مواردی قائل به پرداخت غرامت جزئی یا متناسب با امکانات و وضع دولت ملی‌کننده و اهداف ملی کردن است. اکثر علمای حقوق بین‌الملل از جمله نویسندگانی مانند براونلی^{۶۶}، کاتزاروف^{۶۷}، فرانچونی^{۶۸}، وایت^{۶۹}، فویگل^{۷۰}، لاترپاخت^{۷۱}، آمراسینگ^{۷۲}، جساپ^{۷۳}، و اسمیت^{۷۴} در آراء و نظرات خود همواره بر حق ملی کردن به عنوان حق مسلم و بلامنازع ملت‌ها برای تعیین سرنوشت و نحوه بهره‌برداری از منابع طبیعی و ثروت‌های ملی و بر تحولات حقوق بین‌الملل در زمینه تعیین میزان غرامت تأکید ورزیده‌اند. در مقابل، همان‌طوری که در مورد سلب مالکیت موردی و منفرد دیدیم، عدم رعایت سه شرط (یا

۶۶. I. Brownlie: *Principles of Public International Law*, 4th ed., Clarendon Press, Oxford. (1990), p. 532.
۶۷. K. Katzarov: *The Theory of Nationalization*, Martinus Nijhoff Publications, Netherlands (1964), p. 335.
۶۸. F. Francioni: «Compensation for Nationalization of Foreign Property: The Borderland between Law and Equity», 24 *ICLQ* (1957), p. 255 at 258.
۶۹. G. White: *Nationalization of Foreign Property*, Stevens & Sons Ltd., London (1961), p. 43.
۷۰. I. Foighel: *Nationalization: A Study in the Protection of Alien Property in International Law*, Stevens & Sons Ltd., London (1957), p. 19.
۷۱. H. Lauterpacht: *Oppenheim's International Law*, 8th ed., Longmans-Green, London (1955), p. 352.
۷۲. C. F. Amerasinghe: *State Responsibility for Injuries to Aliens*, Clarendon Press, Oxford (1967), p. 127.
۷۳. P. C. Jessup: *Modern Law of Nations*, 2nd ed., Macmillan, New York (1956), p. 1.
۷۴. H. A. Smith: *The Crisis of the Law of Nations*, Stevens & Sons Ltd., London (1947), p. 16.

به تعبیر دقیق‌تر، طبق تحولات حقوق بین‌الملل معاصر، عدم رعایت دو ضابطهٔ منافع عامه و تبعیض‌آمیز نبودن) ممکن است موجب شود که عمل دولت غیرمشروع به‌شمار آید.

۲-۱. سلب مشروع و غیرمشروع مالکیت و اثر آن در غرامت:

سواى امتیازاتی که حقوق بین‌الملل برای ملی‌کردنهای گسترده قائل شده است، از نظر قواعد این رشته از حقوق، سلب غیرمشروع مالکیت دارای آثارى متفاوت از سلب مشروع مالکیت می‌باشد. همان‌گونه که ملاحظه شد، سلب مالکیت‌هایی که فاقد شرایط پیش‌گفته باشند عمل و اقدام غیرقانونی به‌شمار می‌آیند و در چنین مواردی حتی استدلال شده است که تبعهٔ بیگانهٔ صاحب مال (خواهان) می‌تواند در مقام طرح دعوی غرامتی را مطالبه کند که معادل «اعادهٔ وضع به حالت اول»^{۷۵} باشد، به‌نحوی که غرامت بتواند آثار عمل غیرمشروع را زایل سازد. چنین غرامتی را از آن جهت به‌جای اعادهٔ وضع به حالت اول قابل مطالبه به‌شمار می‌آورند که از نظر اکثر علمای حقوق بین‌الملل اعادهٔ وضع به حالت اول به منزلهٔ اجبار دولتها به انجام عملی خلاف ارادهٔ آنهاست که نمی‌تواند علیه یک دولت حاکم مورد رأی واقع شود.

اکنون که ملاحظه شد بین سلب مشروع و غیرمشروع مالکیت تفاوت وجود دارد، بحث بعدی این خواهد بود که غرامت سلب غیرمشروع مالکیت از نظر حقوق بین‌الملل چگونه تقویم می‌گردد و با مورد سلب مشروع و قانونی مالکیت چه تفاوتی دارد.

اکثر قریب به اتفاق علمای حقوق و نیز رویهٔ قضایی بین‌المللی تأیید کرده‌اند که ضابطهٔ تعیین غرامت برای سلب قانونی مالکیت با سلب غیرقانونی آن متفاوت است. در حالت اول، مالک مال فقط مستحق دریافت ارزش واقعی مال در زمان سلب مالکیت است، در حالی که در حالت دوم عدم‌التفیع محدود و قابل تقویم نیز باید به مالک مال پرداخت گردد. این امر برای نخستین بار در قضیهٔ معروف به کارخانهٔ خورزو که از آراء قدیمی و معتبر دیوان دائمی

دادگستری بین‌المللی^{۷۶} است مطرح شد و مورد تأیید قرار گرفت^{۷۷}. دیوان داورى دعاوى ایران - ایالات متحده نیز در برخی از آراء خود این امر را مورد تأکید قرار داده است. این دیوان به‌ویژه در پرونده آموکو اینترنشنال فایننس (Amoco International Finance) معروف به «خمکو»، (شعبه سوم دیوان به ریاست پروفیسور ویرالی فقید) با تکیه به رأی دیوان دائمی در قضیه مذکور، درباره این موضوع مفصلاً بحث کرده است:

«دیوان دائمی، (اعاده به وضع سابق) را به نحو احسن تعریف کرده است. این اصطلاح به معنای اعاده عین و یا چنانچه این امر غیرممکن باشد، پرداخت معادل پولی است. در هر دو حالت، اصل مبنای اعاده یکی است، یعنی اینکه: «غرامت باید، حتی المقدور، کلیه آثار و نتایج عمل نامشروع را زایل و وضعیتی را که به احتمال زیاد در صورت عدم ارتکاب این عمل وجود می‌داشت، اعاده نماید». یکی از نتایج عمده این اصل این است که غرامت «الزاماً محدود به ارزش مؤسسه بازرگانی در هنگام مصادره» (به اضافه بهره تا روز پرداخت) نیست. طبق رأی دیوان دائمی، «این محدودیت فقط در صورتی مجاز است که دولت لهستان (دولت مصادره کننده) حق مصادره را داشته باشد و عمل نامشروع وی صرفاً عدم پرداخت... ارزش عادلانه مال مصادره شده، بوده است». مطلب اخیر حایز اهمیت شایان است: این بدان معنی است که غرامت قابل پرداخت در مورد مصادره مشروع (یا مصادره‌ای که برای مشروع تلقی شدن فقط احتیاج به پرداخت غرامت منصفانه دارد) محدود شده است به ارزش مؤسسه بازرگانی در موقع سلب مالکیت، یعنی ارزش عادلانه مال مصادره شده.»^{۷۸}

۷۶. دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی (Permanent Court of International Justice) سلف دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) بوده است.

77. «Case Concerning the Factory at Chorzów (Germany V. Poland), 1928, P.C.I.J Series A. No. 17.

۷۸. رأی جزئی شماره ۳-۵۶-۳۱۰ مورخ ۶۶/۴/۲۳ دیوان داورى در پرونده خمکو (گزاره آراء دیوان داورى، ج ۱۵، ص ۱۸۹)، بند ۱۹۶ رأی. همچنین، رک. رأی دیوان داورى در پرونده «INA»، رأی شماره ۱-۱۶۱-۱۸۴ مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۶۴ (گزاره آراء دیوان داورى، ج ۸، ص ۳۷۳).

همان‌طور که اشاره شد، علمای حقوق بین‌الملل و نویسندگان این رشته نیز تأیید کرده‌اند که مسؤولیت دولت به پرداخت غرامت در سلب مالکیت از شخص بیگانه، به تناسب مشروع بودن یا نبودن عمل سلب مالکیت، متفاوت است.^{۷۹} بطوریکه براونلی، استاد معروف حقوق بین‌الملل دانشگاه آکسفورد، نه تنها بین آثار سلب مشروع مالکیت و سلب غیرمشروع آن تفاوت قائل شده بلکه میان نتایج عملی انواع سلب غیرمشروع مالکیتها نیز قائل به تفکیک گردیده است.^{۸۰} اجمالاً، نظر غالب و نظری که در رأی خمکو نیز مورد تأیید واقع شده، مبین این است که مسؤولیت دولت به پرداخت غرامت بابت سلب مالکیت از شخص بیگانه در حالتی که عمل دولت مشروع باشد، منحصر به پرداخت قیمت واقعی مال در زمان سلب مالکیت است و عناصر دیگر از قبیل عدم‌التفع و غیره قابل اعتنا و پرداخت نیست.

سلب غیرمشروع مالکیت عملاً به ندرت اتفاق می‌افتد و کمتر پیش آمده است که مرجع رسیدگی‌کننده، عمل دولت را غیرمشروع تلقی کرده باشد، مگر آنکه دولت در ضبط اموال بیگانگان صریحاً انگیزه‌های غیراقتصادی و نامربوط به منفعت عمومی را قید کرده باشد. به‌طور مثال، دولت لیبی در ضبط اموال شرکت نفت انگلیس در سال ۱۹۷۱، صریحاً اعلام کرد که انگیزه اقدام آن دولت اعتراض به دولت انگلیس به خاطر چشم‌پوشی وی از عمل دولت ایران در استقرار حاکمیت بر سه جزیره ایرانی در خلیج فارس بوده است. به همین جهت، هیأت داوری به ریاست گونار لاگرگرن، داور سوئدی، عمل دولت لیبی را غیرمشروع اعلام کرد:

79. A. A. Fatouros: *Government Guarantees to Foreign Investors*, Columbia University press, New York (1962), p. 315: «The amount of compensation to be paid depends on the lawfulness or unlawfulness of measures involved»; R. Dolzer: *Encyclopedia of Public International Law*, vol. 8, North Holland Publications, Amsterdam (1985), p. 219; G. White: *Nationalization of Foreign Property*, Stevens & Sons Ltd. (1961), p. 11; D. W. Bowett: «Contracts between States and Private Entities: The Twilight Zone of International Law», 35 *Catholic University Law Review* (1986), p. 938; Thierry, Combacau, Sur et Vallée: *Droit International Public*, Montchrestien, Paris, (1984), pp. 320-321.

۸۰. براونلی: همان مأخذ، صص ۵۳۸ و ۵۳۹.

«عمل ضبط اموال خواهان به وضوح نقض حقوق بین الملل است، زیرا این عمل صرفاً به دلایل سیاسی نامربوط صورت گرفته است.»^{۸۱}

ذکر این نکته بجاست که در محاسبه غرامت ناشی از عمل غیر مشروع، اگر عدم التمتع قابل پرداخت باشد، محدود به نفعی خواهد بود که فوت آن در واقع تا هنگام صدور رأی تحقق یافته باشد، و موارد احتمالی و فرضی قابل پرداخت نیست. دیوان داوری در پرونده خمکو در این مورد چنین نظر داده است:

«... اگر مصادره مشروع باشد، ارزش مؤسسه بازرگانی در موقع سلب مالکیت ضابطه و میزان غرامت محسوب می شود؛ حال آنکه اگر مصادره نامشروع باشد، این ارزش فقط بخشی از غرامت قابل پرداخت بوده یا ممکن است باشد. در هر صورت، حتی در مورد مصادره نامشروع، خسارتی که واقعاً وارد شده ضابطه غرامت است...»^{۸۲} [تأکید افزوده شده است] .

۲-۲. توانایی دولت در پرداخت غرامت:

حال، این سؤال مطرح می شود که هر گاه دولتی بر اساس سیاستهای اقتصادی خود تصمیم به ملی کردن بخشی از اقتصاد کشور بگیرد ولی استطاعت پرداخت غرامت در برابر اموال ملی شده را نداشته باشد، آیا این ناتوانی باید مانع از اجرای تصمیم دولت گردد؟ جواب منفی است، زیرا نفس این ناتوانی باعث نمی شود که دولت از یک حق شناخته شده خود در حقوق بین الملل محروم شود. البته، اقدام دولت باید با مقدار توانایی اش در پرداخت غرامت متناسب باشد. در چنین حالتی، فی الواقع بین رعایت و اعمال دو حق مشروع - یکی حق حاکمیت دولتها در ملی کردن و دیگری حق اتباع خارجی صاحب مال به دریافت غرامت خود - تزاخم بوجود می آید. پاسخ حقوق بین الملل به این تزاخم آن است که حق دولتها در ملی کردن که متضمن مصالح یک کشور است به طور کامل، و در عین حال حقوق زیان دیده (تبعه خارجی) نیز تا جایی که ممکن است، باید مورد توجه واقع گردد.

81. *British Petroleum Exploration Co. v. The Government of Libyan Arab Republic*, Award of 10 October 1973, 53 ILR (1979), p. 297 at 329.

۸۲. رأی جزئی در پرونده خمکو، بند ۱۹۷.

از آنجا که ملی کردن و سلب مالکیت توسط دولتها - همان گونه که اشاره کردیم - ذاتاً عملی مشروع و قانونی است، لذا ضابطه غرامت قابل پرداخت برای آن نیز همیشه ضابطه غرامت قابل پرداخت برای یک عمل مشروع است. ولی - بطوریکه پیش از این گفتیم - یک شرط دیگر در این مورد وجود دارد و آن توانایی و استطاعت دولت به پرداخت غرامت است. از طرفی، چون ملی کردن معمولاً متضمن منابع طبیعی یا بخشی از اقتصاد یک کشور در ابعاد وسیع است، دولت ملی کننده همیشه قادر به پرداخت غرامت اموال ملی شده نخواهد بود. از طرف دیگر، حاکمیت بر منابع طبیعی و انتخاب سیستم اقتصادی کشور از حقوق حقه ملتها و از اصول مسلم حقوق بین الملل است؛ لذا هر کجا دولتها فقط به واسطه عدم توانایی پرداخت غرامت از اعمال این حق محروم گردند، حق ملتها بر حق تبعه خارجی برای وصول غرامت کامل خود اولویت خواهد داشت و دولت حق دارد اموال مورد نظر را ملی کند و فقط در حد توانایی خود غرامت بپردازد. تکلیف دولت به پرداخت غرامت جزئی، مورد تأیید علمای برجسته حقوق بین الملل نیز قرار گرفته است. به عنوان مثال، لاتریاخت در شرح کتاب حقوق بین الملل نوشته اُپنهایم به صراحت از مناسب تر بودن پرداخت غرامت جزئی در ملی کردنهای گسترده در مواقعی که دولت به قصد تغییر و تحویل ساختار اقتصادی کشور دست به این عمل می زند، سخن رانده است.^{۸۳} نویسندگان دیگر نظیر فاتوروس^{۸۴}، کاتزاروف^{۸۵} و شاختر^{۸۶} نیز نظریات مشابهی ابراز کرده اند.

دادگاه اروپایی حقوق بشر نیز در رأی خود در قضیه «لیتگو» عیناً این نظر را که در ملی کردنهای گسترده توسط دولتها پرداخت غرامت جزئی مناسب تر می نماید، تأیید کرده است.^{۸۷} دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده نیز در

۸۳. لاتریاخت: همان مأخذ، ص ۳۵۲.

۸۴. فاتوروس: همان مأخذ، ص ۳۲۷.

۸۵. کاتزاروف: همان مأخذ، ص ۳۳۴.

86. O. Schachter: «International Law in Theory and Practice», *Recueil des Cours, Académie de Droit International (R.C.A.D.I.)*, 1982 - V, p. 325.

۸۷. رجوع کنید به:

برخی آراء خود مانند آراء پرونده «سدکو» و پرونده «INA» به همین نظر گرایش داشته است. به طور مثال، شعبه سوم دیوان داوری در قرار اعدادی که در پرونده «سدکو» صادر کرده است با اشاره به تحولات حقوق بین الملل در این مورد و تأثیر قطعنامه های سازمان ملل چنین اعلام کرده است:

«با وجود این، صاحب نظرانی که استدلال می کنند تصویب قطعنامه شماره ۱۸۰۳، با توجه به زمینه شناسایی عمومی حق مالکیت دائمی کشورها نسبت به منابع طبیعی خویش، دلیل بر نوعی دگرگونی در حقوق بین الملل عرفی یا موجد چنین دگرگونی است، به نحوی که غرامتی کمتر از غرامت کامل باید ضابطه قابل اعمال شناخته شود، توجهشان عمدتاً معطوف به تأثیر احتمالی قطعنامه مزبور بر موضوع غرامت در رابطه با ملی کردنهای رسمی و سیستماتیک و گسترده از قبیل ملی کردن تمامی یک صنعت یا یک منبع طبیعی است؛ حال آنکه در دعوای حاضر هیچ یک از طرفین مدعی وجود چنین اوضاع و احوالی نشده است.»^{۸۸}

در پرونده «INA» نیز دیوان نظر مشابهی ارائه داده است:

«حقوق بین الملل در مورد این قبیل ملی شدنهای گسترده و ماهیتاً قانونی، دستخوش یک تجدید ارزیابی تدریجی شده که نتیجه آن می تواند تضعیف دکترین غرامت «کامل» یا «کافی» (در مواردی که معادل «کامل» بکار برده می شود)، که در این پرونده پیشنهاد شده است، گردد.»^{۸۹}

۳. آراء دیوان داوری در مورد دعوای سلب مالکیت

پس از بررسی اجمالی قواعد حقوقی ناظر به سلب مالکیت در حقوق

→ *Lithgow and Others v. The United Kingdom*, Judgment of 8 July 1986, Case No. 2/1986/74/12-118, *European Court of Human Rights*, Series A, No. 102, p. 121.

۸۸. قرار اعدادی شماره ۳-۱۲۹-۵۹ دیوان داوری، ص ۱۱ (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۱، ص ۱۸). منظور از نقل قول فوق این است که صرفاً نشان دهیم دیوان به طور اصولی غرامت جزئی را پذیرفته است؛ حال اگر گفته است خصوص مورد پرونده ۱۲۹ مصداق آن نیست، امر دیگری است که خارج از این بحث قرار دارد.

۸۹. رأی شماره ۱-۶۱-۱۸۴ مورخ ۲۲/۵/۶۴ دیوان داوری، ص ۸.

بین‌الملل، اکنون به بحث دربارهٔ پاره‌ای از آراء دیوان داوری در این زمینه و
احیاناً نقد آنها می‌پردازیم تا عملکرد دیوان در پرتو حقوق بین‌الملل روشن
گردد. البته، قصد نداریم تمامی آراء دیوان را که به نحوی مرتبط با موضوع سلب
مالکیت است نقد و بررسی کنیم، بلکه مهم‌ترین آنها را که حاوی مباحث اساسی
حقوق بین‌الملل در مورد سلب مالکیت یا احیاناً در جهت تحوّل آن بوده است
مورد بحث و گفتگو قرار می‌دهیم. گفتنی است که تأکید ما بیشتر بر مباحث و
استدلالات حقوقی راجع به سلب مالکیت و مسائل نظری و تحولات حقوق
بین‌الملل در این زمینه است نه توضیح نحوهٔ برخورد دیوان در یک پروندهٔ خاص
در محاسبهٔ غرامت یا چگونگی استدلال آن، زیرا این مطلب خاص هر پرونده و
بررسی آن محتاج تفصیل واقعیات پرونده‌ها و توضیح مواضع و ادعاهای طرفین
و لوایح آنهاست که از هدف و حوصلهٔ این مقاله خارج است.

۱-۳. سلب مالکیت از سهام:

آراء صادره در رابطه با سلب علایق مالکانهٔ سهامداران در شرکتها،
به‌ویژه رأی شعبهٔ سوم دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده در پروندهٔ
«AIG» و رأی شعبهٔ اول دیوان در پروندهٔ «INA»، از آرائی بوده که توجه علما و
منتقدان حقوقی را به خود جلب کرده است. در این مقاله به بررسی این دو رأی
بسنده می‌کنیم.

۱-۳-۱. نخستین رأی مهم دیوان در این زمینه رأی صادره در پروندهٔ
امریکن اینترنشنال گروپ («AIG») بود.^{۹۰} همان‌گونه که قبلاً عنوان شد، صنعت
بیمه در ایران با «لایحهٔ قانونی ملی شدن مؤسسات بیمه و مؤسسات اعتباری»
ملی گردید. از جملهٔ شرکتهای مشمول این قانون، شرکت بیمهٔ ایران و امریکا بود
که ۳۵ درصد سهام آن متعلق به شرکتهای تابع یک شرکت امریکایی به‌نام
«AIG» بود. شرکت اخیر قبل از امضای بیانیتهای الجزایر، دعوائی در امریکا
مطرح کرده بود^{۹۱} و پس از امضای بیانیتهای خود را نزد دیوان داوری

۹۰. رک. رأی شمارهٔ ۲-۳-۹۳ موزخ ۲۸ آذر ۱۳۶۲ (گزارهٔ آراء دیوان داوری، ج ۴، ص ۹۶).

۹۱. دعوائی شمارهٔ ۷۹-۳۲۹۸ در دادگاه منطقه‌ای کلمبیا.

دعاوی ایران - ایالات متحده مطرح ساخت^{۹۲}. در این دعوی، شرکت امریکایی «AIG» (خواهان) ادعا می‌کرد که اقدام خواندگان (دولت جمهوری اسلامی و بیمه مرکزی ایران) در سلب مالکیت از آن شرکت غیر مشروع بوده است زیرا، بهنگام سلب مالکیت، اصول حقوق بین‌الملل و مقررات عهدنامه مودت ایران و امریکا دایر بر لزوم پرداخت فوری (prompt) غرامت کامل (full) رعایت نشده است. نظر بیمه مرکزی ایران آن بود که ملی کردن صنعت بیمه عملی مشروع و حق مسلم دولت بوده است و در این مورد در حقوق بین‌الملل هیچ‌گونه استثنایی وجود ندارد. در خصوص غرامت نیز نظر بیمه مرکزی ایران چنین بود که اولاً عهدنامه مودت ارتباطی با مورد حاضر ندارد؛ ثانیاً گرچه حقوق بین‌الملل پرداخت غرامت را لازم دانسته ولی به پرداخت فوری آن نظر نداده است، به همین دلیل پرداخت غرامت در مدت زمانی معقول پس از سلب مالکیت کفایت می‌کند؛ ثالثاً تئوری امریکایی لزوم پرداخت غرامت کامل هیچگاه در حقوق بین‌الملل جایی نداشته، خصوصاً آنکه در ملی کردن، معمولاً و عموماً غرامت جزئی پرداخت شده است نه غرامت کامل^{۹۳}.

دیوان در بررسی این دعوی ابتدا صریحاً مشروعیت اقدام ایران را اینچنین مورد تأیید قرار داد:

«به عقیده دیوان داوری نمی‌توان گفت که ملی کردن شرکت بیمه ایران و امریکا، چه به موجب عهدنامه مودت (در صورتی که این عهدنامه در مورد حل اختلاف حاضر قابل اعمال باشد) و چه طبق اصول متداول حقوق بین‌الملل، فی نفسه غیرقانونی بوده است، زیرا دیوان داوری مدارک کافی در دست ندارد که نشان دهد ملی کردن شرکت مزبور جزئی از یک برنامه بزرگ اصلاحی به خاطر مصالح عامه نبوده یا اقدامی تبعیض‌آمیز بوده است.»^{۹۴}

۹۲. دعوای امریکن اینترنشنال گروپ علیه دولت جمهوری اسلامی ایران و شرکت بیمه مرکزی ایران، پرونده شماره ۲، شعبه سوم دیوان داوری.

۹۳. رک. رأی شماره ۲-۳-۹۳، بخش پنجم، قسمت اول.

۹۴. همان رأی، ص ۱۴.

با وجود این، دیوان با ذکر اینکه در پرونده مورد بحث لزومی به اعلام نظر در خصوص حاکمیت یا عدم حاکمیت مقررات عهدنامه مودت وجود ندارد، و با خودداری از ورود به بحث اصلی ضابطه گرامت، صرفاً چنین نتیجه گیری کرده که چون، حتی در مورد سلب مشروع مالکیت نیز، مالک استحقاق دریافت گرامتی معادل «ارزش مال» اخذ شده را دارد، وظیفه اصلی دیوان تعیین ارزش مال است. دیوان سپس ارزش سهام ملی شده خواهان را با لحاظ کردن شرکت بیمه ایران و امریکا به عنوان یک شرکت دایر - و نه آنچنانکه خواننده درخواست کرده بود بر اساس ارزش دفتری آن - محاسبه نمود^{۹۵}. هرچند دیوان در محاسبه ارزش شرکت، رقم پیشنهادی خواهان و کارشناسان او را با در نظر گرفتن کلیه شرایط و اوضاع و احوال ذی ربط تقریباً به یک چهارم تقلیل داد، با وجود این، قصور دیوان در صدور یک رأی مدلل و خودداری آن از ورود به بحث اصلی ضابطه گرامت و خصوصاً توسل آن به مفهوم کاملاً مبهم و متغیر «ارزش مال»، بی آنکه عناصر تشکیل دهنده آن ارزش را تعیین کند، محل ایراد و انتقاد است. اجمالاً تا همین حد مسلم می نماید که چنین رأی مبهمی نمی تواند به عنوان سابقه قضایی در موارد مشابه مورد استناد واقع شود.

۲-۱-۳. در پرونده دیگر معروف به «INA» نیز ملی شدن صنعت بیمه در ایران مطرح بود^{۹۶}. شرکت امریکایی «INA» حدود یک سال قبل از تاریخ ملی شدن صنعت بیمه، ۲۰ درصد سهام یک شرکت بیمه ایرانی (بیمه شرق) را خریداری کرده بود. این شرکت با طرح ادعایی نزد دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده، دریافت گرامت بر مبنای ارزش کامل سرمایه گذاری خود را مطالبه می کرد.

در این رأی نیز دیوان داوری ابتدا نظر داد که عمل دولت ایران در سلب مالکیت از خواهان عملی کاملاً مشروع و از حقوق مسلم دولت بوده است. در مورد ضابطه گرامت، دیوان استدلال کرد که تحولات اخیر حقوق بین الملل

۹۵. همان مأخذ، همان جا و صفحات بعد.

۹۶. رأی پرونده «INA»، پانوش ۷۸.

عرفی پایه‌های دکترین پرداخت غرامت کامل را در مورد ملّی کردن‌های گسترده و مشروع سست کرده است، چندان‌که در موارد مذکور لزومی به پرداخت این میزان غرامت نیست. مع‌ذلک، دیوان در ادامه چنین اعلام نظر کرد که اولاً مورد حاضر، با توجه به میزان ناچیز سرمایه‌گذاری خواهان، از مصادیق ملّی کردن‌های بزرگ نیست، و ثانیاً به علت نبود هیچ‌گونه استدلال مخالف، دیوان ملزم است حاکمیت مقررات عهدنامه مودت بر روابط طرفین را در موضوع ضابطه غرامت مورد تأیید قرار دهد. به این ترتیب، دیوان برای نخستین بار مقررات بند ۲ ماده ۴ عهدنامه مودت^{۹۷} را در حد «قانون خاص»^{۹۸} بین طرفین در این مورد (غرامت سلب مالکیت) پذیرفت و به این لحاظ به پرداخت ارزش کامل سهام ملّی شده، معادل سرمایه‌گذاری اولیه خواهان حکم کرد، هر چند در محاسبه ارزش کامل سهام به رقم نسبتاً کم سرمایه‌گذاری خواهان و فاصله اندک بین سرمایه‌گذاری و سلب مالکیت اشاره نمود و این عوامل را در محاسبه غرامت مدخلیت داد.

همان‌طور که گفته شد، قصد ما ورود در جزئیات و مسائل موضوعی پرونده و نقد رأی مربوط نیست، زیرا نقاط ضعف رأی در نظر مخالف داور ایرانی، با توجه به واقعیات خاص این پرونده، ذکر شده است. قابل توجه است که رئیس شعبه یک دیوان در این رأی نظر جداگانه‌ای ثبت نمود و طی آن مجدداً موضوع تحولات حقوق بین‌الملل و عدم لزوم پرداخت غرامت کامل در موارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۹۷. بند ۲ ماده ۴ عهدنامه مودت می‌گوید: «علوم انسانی»

«اموال اتباع و شرکتهای هر یک از طرفین معظمین متعاهدین از جمله منافع اموال از حد اعلای حمایت و امنیت دائم به‌نحوی که در هیچ مورد کمتر از مقررات قانون بین‌المللی نباشد، در داخل قلمرو طرف متعاهد معظم دیگر برخوردار خواهد بود. این اموال جز به‌منظور نفع عامه، آن هم بی‌آنکه غرامت عادلانه به اسرع اوقات پرداخت شود، گرفته نخواهد شد. غرامت مزبور باید به وجه مؤثری قابل تحقق باشد و به نحو کامل معادل مالی خواهد بود که گرفته شده است و قبل از آنکه گرفته شود یا در حین گرفتن مال، قرار کافی جهت تعیین مبلغ غرامت و پرداخت آن داده خواهد شد.»

برای ملاحظه متن کامل عهدنامه مودت، رک. منبع مذکور در پانوش ۷.

98. Lex Specialis

ملی‌کردنهای گسترده را مورد تأیید قرار داد^{۹۹}. به هر حال، اهمیت این رأی از نظر حقوقی در آن است که از یک تحوّل در حقوق بین‌الملل نظری صحبت به میان آورده است و آن چیزی نیست جز تغییر دکترین غرامت کامل برای ملی‌کردنها و حرکت به سوی «غرامت مناسب».

پس از این رأی، دیوان داوری در آراء دیگر خود در موضوع سلب مالکیت، مقررات بند ۲ ماده ۴ عهدنامه مودت را «به‌عنوان قانون خاص» بین طرفین در زمینه ضابطه غرامت قابل پرداخت، اعمال کرد^{۱۰۰}.

یادآوری این نکته لازم است که این قبیل آراء دیوان در زمینه غرامت سلب مالکیت، تا جایی که از ضابطه «غرامت مناسب» صحبت کرده و ضابطه قدیمی «غرامت کامل» را به کنار نهاده است، بی‌شک گامی مؤثر در حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود و از این حیث روّی‌های بخردانه به‌شمار می‌آید، لکن استناد دیوان به ضابطه غرامت مقرر در عهدنامه مودت ایران و امریکا به مثابه یک ضابطه قراردادی و نه معیار پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل نمی‌تواند در حدّ روّی‌های بین‌المللی، در موارد کلی و در آنجا که طرفین تعهد قراردادی خاصی در قبال یکدیگر نکرده‌اند، مورد توجه و تبعیت قرار گیرد^{۱۰۰ مکرر}.

۹۹. نظر جداگانه گونار لاگرگرن رئیس وقت شعبه اول در پرونده ۱۶۱، ثبت شده به تاریخ ۲۴ مرداد

۱۳۶۴ (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۸، ص ۳۸۵).

۱۰۰. به‌طور مثال، مراجعه شود به آراء زیر:

— رأی نهایی سدکو، رأی شماره ۳-۱۲۱-۳۰۹ مورخ ۱۳۶۶/۳/۱۱ (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۱۵، ص ۲۳).

— رأی توماس ارل پاین، رأی شماره ۲-۳۳۵-۲۴۵ مورخ ۱۳۶۵/۵/۱۷ (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۱۲، ص ۳).

— رأی نهایی استارت، رأی شماره ۱-۲۴-۳۱۴، مورخ ۱۳۶۶/۵/۲۳ (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۱۶، ص ۱۱۲).

۱۰۰ مکرر. در فاصله بین نگارش مقاله حاضر و چاپ آن، شعبه سوم دیوان داوری در رأی خود در پرونده شاهین ابراهیمی و برخی دیگر علیه دولت جمهوری اسلامی ایران، (رأی شماره ۳-۴۷/۴۶/۴۴-۵۶۰ مورخ ۱۰ اکتبر ۱۹۹۴) موضوع ضابطه غرامت را به‌تفصیل مورد بررسی قرار داده و در آن خصوص اعلام نظر کرده است. در رأی مذکور، دیوان پس از اشاره به موضع خواهانها، که با استناد به بند ۲ ماده ۴ عهدنامه مودت خود را محق به دریافت ←

۲-۳. سلب حقوق قراردادی:

نمونه‌های سابق‌الذکر راجع به آراء دیوان درباره سلب مالکیت از خارجیان نسبت به سهام و سایر حقوق مالی و مالکانه آنها در شرکتها بود، اما درباره سلب مالکیت حقوق قراردادی، باید به سایر آراء دیوان رجوع کرد. پرونده معروف به «خمکو» و رأی صادره توسط شعبه سوم دیوان ریاست میشل ویرالی، استاد فقید فرانسوی حقوق بین‌الملل، از آراء مهم دیوان داوری در موضوع سلب مالکیت از حقوق قراردادی به‌شمار می‌آید. هر چند در ضابطه غرامت، رأی خمکو نیز به پیروی از رویه جاری دیوان، مقررات عهدنامه مودت را قابل اعمال دانسته است، ولی توصیف دقیق و مستدلی که برای نخستین بار از ضابطه غرامت مذکور در عهدنامه مودت ارائه کرده و نیز مباحث حقوقی باارزشی که در مورد جنبه‌های دیگر موضوع سلب مالکیت مطرح ساخته است، رأی مزبور به وضوح از سایر آراء دیوان در این زمینه ممتاز گردانیده است.

→ «معادل کامل قیمت مال اخذ شده» می‌دانسته‌اند، به تحوّل که در سالهای اخیر در این زمینه خصوصاً به سبب نوشته‌های علمای حقوق، رویه قضایی و قطعنامه‌های ذی‌ربط سازمان ملل حاصل شده است، می‌پردازد و چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

– حقوق بین‌الملل عرفی ضابطه قدیمی «غرامت کامل در کلیه موارد» را مردود دانسته و اینک معیار «غرامت مناسب» را – خواه در موارد ضبط اموال عینی یا قراردادی و خواه در خصوص ملی‌کردنهای بزرگ و یا غیر آن – به‌عنوان قاعده غالب پذیرفته است.

– هدف و مقصود قاعده جدید حصول اطمینان از این امر است که میزان غرامت نه به‌صورت خشک و از پیش تعیین شده بلکه به شکل انعطاف‌پذیر و لزوماً با در نظر گرفتن شرایط خاص هر مورد تعیین خواهد شد.

– در عمل، ابتدا قیمت کامل مال اخذ شده تعیین می‌شود و سپس میزان «غرامت مناسب»، با در نظر گرفتن کلیه شرایط و اوضاع و احوال خاص هر پرونده، از قیمت کامل استخراج می‌گردد.

استاد انحصاری رأی مورد بحث به ضابطه غرامت در حقوق بین‌الملل عرفی و اعمال آن ضابطه در پرونده مورد بحث، علی‌رغم تکیه خواهان به ضابطه غرامت در عهدنامه مودت، مبتنی آن است که دیوان، این بار به‌طور کلی و بدون محدودیت، تبعیت از قاعده غالب در حقوق بین‌الملل عرفی را، حتی در مواردی که طرفین به نحو دیگری توافق کرده باشند، لازم دانسته است.

موضوع این پرونده ادعای ناشی از قرارداد مشارکت در یک طرح پتروشیمی بین شرکت ملی پتروشیمی ایران و شرکت سویسی آموکو اینترنشنال بود که قرارداد آن در سال ۱۳۴۵ برای احداث یک کارخانه پتروشیمی در جزیره خارک جهت تبدیل گاز حاصله از استخراج نفت در خلیج فارس به مواد پتروشیمی منعقد شده بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۵۸، قرارداد مذکور به همراه دیگر قراردادهای نفتی و در اجرای ماده واحده مربوط به قراردادهای نفتی مصوب شورای انقلاب و به لحاظ ارتباط نزدیکی که با قراردادهای نفتی مشمول ماده واحده مذکور داشت، به حکم کمیسیون خاص لغو و کان لم یکن اعلام گردید.^{۱۰۱}

شرکت امریکایی آموکو که صاحب سهام شرکت سویسی بود، با استناد به نقض قرارداد مشارکت و ضبط سهام و حقوق و منافع مکتسبه قراردادی، علیه دولت ایران در دیوان داوری اقامه دعوی کرد.

دیوان داوری قبل از ختم رسیدگی و صدور حکم نهایی در این پرونده، ابتدا نظر و رأی خود را به صورت یک حکم جزئی در مورد چند موضوع بااهمیت پرونده از قبیل مسؤلیت، سلب مشروع مالکیت و ضابطه غرامت اعلام کرد. از موضوعات مهم دیگری که دیوان در این رأی بدانها پرداخته است، مشروعیت اقدامات دولت در سلب مالکیت و اثر آن بر ضابطه غرامت قراردادهای دولتی و وضعیت آنها در حقوق بین الملل، روش ارزیابی غرامت و شرط تثبیت در قرارداد است.

در مورد ضرورت تفکیک بین موارد سلب مشروع مالکیت از موارد سلب غیر مشروع آن به توضیحات قبلی (بند ۲-۱) بسنده می‌گردد. در خصوص اثر این تفکیک بر ضابطه غرامت، دیوان داوری چنین اعلام نظر کرد که گرچه در هر دو مورد «ارزش کامل مال» ضبط شده پرداخت می‌گردد اما «ارزش کامل مال»

۱۰۱. همان‌گونه که اشاره شد، این «مشارکت» جهت تأسیس یک کارخانه پتروشیمی ایجاد شده بود و فی‌نفسه قرارداد نفتی نبود، اما کمیسیون خاص یاد شده قرارداد زیربنایی آن‌را، که موجب ایجاد یک شرکت تجاری به نام «خمکو» شده بود، از جمله قراردادهای مشمول ماده واحده دانست و آن قرارداد را از ابتدا کان لم یکن اعلام کرد.

یک مفهوم کلی و مبهم است که در وهله نخست باید معنای دقیق و عناصر تشکیل دهنده آن را، لزوماً با مراجعه به حقوق بین الملل عرفی، روشن ساخت. دیوان سپس با تجزیه و تحلیل حقوق بین الملل عرفی ذی ربط، خصوصاً با تشریح دقیق رأی صادره در قضیه کارخانه خورزو، نتیجه گیری کرد که طبق حقوق بین الملل عرفی، مفهوم و عناصر تشکیل دهنده «ارزش کامل مال» برحسب اینکه مالکیت به نحو مشروع یا غیرمشروع سلب شده باشد، تفاوت می کند. در حالت اول، ارزش کامل مال عبارت است از ارزش آن در زمان سلب مالکیت و لاغیر، و از این رو عناصر تشکیل دهنده آن عبارت است از ارزش مال (اعم از ارزش اجزاء عینی و غیرعینی آن) در زمان سلب مالکیت به اضافه یک ارزش کلی که در همان زمان برای منافع آتی^{۱۰۲} در نظر گرفته می شود. به عبارت دیگر، در این حالت، عدم التفع آتی^{۱۰۳} از زمره عناصر تشکیل دهنده ارزش مال خارج می شود. در حالت دوم، یعنی در حالت سلب غیرمشروع مالکیت، ارزش کامل مال عبارت است از ارزش اجزاء عینی و غیرعینی آن در زمان سلب مالکیت به اضافه عدم التفع از دست رفته در فاصله بین سلب مالکیت و صدور حکم، و نه بیش از آن.

بررسی تجزیه و تحلیل فوق و خصوصیات این قسمت از رأی خارج از حوصله مقاله حاضر است، اما به برخی از نکات برجسته آن اجمالاً اشاره می شود: - خسارات تبیی (از جمله خسارات تنبیهی) به طور مطلق، و عدم التفع برای دوره بعد از صدور رأی در هیچ حالتی، حتی در حالت سلب غیرمشروع مالکیت، پرداخت نمی شود.

- در موارد سلب غیرمشروع مالکیت، عدم التفع محدود به حد فاصل زمانی سلب مالکیت و صدور رأی است.

- در موارد سلب مشروع مالکیت «ارزش کامل مال» بدون در نظر گرفتن عدم التفع محاسبه می گردد، هر چند برای سوددهی احتمالی آن در آینده ارزشی تحت عنوان «Future Prospect» در زمان سلب مالکیت در نظر گرفته می شود.

102. Future Prospect

103. Loss of Profits

– از آنجا که در رأی، لزوم پرداخت معادل «ارزش کامل مال» پذیرفته شده و صرفاً، با استناد به حقوق بین‌الملل عرفی، به تبیین معنی و عناصر تشکیل‌دهنده آن در دو حالت سلب مشروع و غیرمشروع پرداخته شده است، وجود هرگونه قرارداد خاص بین طرفین، نظیر عهدنامه مودت که در آن تعهد به پرداخت غرامت معادل ارزش کامل مال شده است، هیچ‌گونه مانعی برای اعمال یافته‌های حقوقی رأی ایجاد نکرده است، کما اینکه در رأی خمکو نیز حکم به عدم پرداخت عدم‌التفع با فرض اعتبار عهدنامه مودت در روابط بین طرفین داده شده است. اهمیت این نکته در رأی خصوصاً در آنجاست که گرچه مشابه آراء دیگر دیوان، ضابطه توافق شده برای تعیین غرامت مذکور در عهدنامه مودت را بین طرفین عهدنامه جاری و معتبر به‌شمار آورده است، ولی تفسیر بسیار روشن و رسایی از تئوری ارزش کامل (Full Value) به‌دست می‌دهد و ارزش مال بدون احتساب عدم‌التفع را غرامت یا ارزش کامل مال می‌شناسد.

– و بالاخره تذکر این نکته ضروری است که هر چند رأی صادره در پرونده خمکو ناظر بر دعوای سلب مالکیت از حقوق قراردادی بوده است، اما اشارات مکرر رأی به موارد سلب مالکیت از یک مؤسسه تجاری فعال و ارزش حقوق عینی همراه تبیین و تشریح اصول مورد حکم در رأی قضیه خورزو، تردیدی باقی نمی‌گذارد که دامنه یافته‌های رأی محدود به موارد سلب مالکیت از حقوق قراردادی نیست بلکه شامل موارد سلب مالکیت از یک شرکت یا مؤسسه فعال سودآور، یعنی تعیین غرامت حقوق عینی و غیرعینی از جمله انتظارات معقول قراردادی نیز می‌شود.

موضوع مهم دیگری که در رأی خمکو مورد توجه واقع شده – همان‌طور که ذکر شد – قراردادهای دولتی است. ماهیت این نوع قراردادها، یعنی قراردادهایی که دولت یا شرکت‌های دولتی (باتصویب دولت) با اتباع و شرکت‌های خارجی منعقد می‌سازند، از جمله مسائل مورد اختلاف در حقوق بین‌الملل است. بعد از جنگ دوم جهانی و متعاقب اقدامات کشورهای جهان سوم در خاتمه دادن به امتیازات ناحق گذشته، تنی چند از حقوقدانان غربی کوشیده‌اند قراردادهای دولتها با اتباع بیگانه (اعم از شخص حقیقی

یا حقوقی) را از قلمرو صلاحیت قوانین کشورهای طرف قرارداد خارج سازند. در جهت تأمین این هدف، این دسته از حقوقدانان نظریه‌برابری قراردادهای دولتی با عهدنامه‌های بین‌الدولی را مطرح ساختند.^{۱۰۴} ابتدا نویسندگانی مانند جنینگز^{۱۰۵}، سیدل - هوهنفلدن^{۱۰۶} و فیشر^{۱۰۷} آن را از دیدگاه‌های مختلف ارائه و درباره آن گفتگو کردند، سپس رنه ژان دوپوئی داور منفرد در قضیه معروف به «تاپکو» نیز این نظریه را تأیید و بر اساس آن حکم قضیه را صادر نمود.^{۱۰۸}

منظور این دسته از حقوقدانان از برابری قراردادهای دولتی با عهدنامه‌ها در حقیقت اعمال اصل لزوم وفای به عهد^{۱۰۹} نسبت به قراردادهای دولتی بوده است. به نظر آنان همان‌گونه که دولتها باید به تعهدات خویش در عهدنامه‌ها و در برابر سایر دول وفادار باشند، در قراردادهای خود با اتباع و اشخاص خصوصی خارجی نیز باید از این اصل تبعیت کنند؛ در غیر این صورت نقض آن قراردادها توسط دولت، مسؤولیت بین‌المللی او را به دنبال خواهد داشت.

این فرضیه هیچ‌گونه مبنایی در حقوق بین‌الملل ندارد و آراء معتبر بین‌المللی و آموزه اکثریت علمای حقوق بین‌الملل (از جمله بسیاری از حقوقدانان

۱۰۴. این مطلب نخستین بار قبل از جنگ جهانی دوم توسط دولت سویس در قضیه *Losinger* نزد دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی مطرح شده بود (PCIJ Pleadings, Series C, No. 78, p. 32). بعد از جنگ نیز دولت انگلستان در قضیه شرکت نفت ایران و انگلیس عیناً همین نظریه را نزد دیوان بین‌المللی دادگستری تکرار کرد تا بتواند مداخله دولت انگلیس در دعوی و صلاحیت دیوان را برای رسیدگی به آن بهتر ثابت کند (ICJ Pleadings, Documents, 1952, p. 105). البته، دیوان بین‌المللی دادگستری این استدلال دولت انگلیس را نپذیرفت و نظر داد که قرارداد موضوع اختلاف چیزی بیش از یک قرارداد حق‌الامتیاز بین یک دولت و یک شرکت خارجی نیست.

105. R. y. Jennings: «State Contracts in International Law», 37 *BYIL*, (1961), p. 156.

106. I. Seidl-Hohenveldern: *International Economic Law*, Martinus Nijhoff Publishers, Netherlands (1989), p. 45 et seq.

107. P. Fischer: *Encyclopedia of Public International Law*, vol. 8, op cit., p.102.

۱۰۸. دعوی بین شرکت امریکایی نگراکو و دولت لیبی. رأی مورخ ۱۹ ژانویه ۱۹۷۷، مندرج در شماره

۱۷ ILM (۱۹۷۸)، صص ۱ و بعد.

109. *Pacta sunt servanda*

غربی) آن را رد کرده است. دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه قرضه‌های صربستان^{۱۱۰} و دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه شرکت نفت ایران و انگلیس^{۱۱۱} تصریح کرده‌اند که حقوق بین‌الملل عمومی، حاکم بر قراردادهای دولت با اتباع بیگانه نیست بلکه قانون حاکم بر این‌گونه قراردادها معمولاً قانون دولت طرف قرارداد است. نویسندگان و علمای حقوق بین‌الملل مانند باوت^{۱۱۲}، فریدمن^{۱۱۳}، هیگینز^{۱۱۴}، وایت^{۱۱۵}، اکهرست^{۱۱۶}، آرشاگا^{۱۱۷}، شاختر^{۱۱۸}، القشیری^{۱۱۹}، ریگو^{۱۲۰} و بالاخره ورهون^{۱۲۱} نیز از همین نظر حمایت و به نحوی مشابه استدلال کرده‌اند که منزلت دادن به یک قرارداد تجاری منعقد شده بین یک واحد دولتی و یک شرکت خارجی در حدّ یک عهدنامه بین‌المللی صحیح نیست و حقّ حاکمیت دولتها و منافع عمومی ملتها نمی‌تواند تحت‌الشعاع منافع خصوصی اشخاص و شرکتهای خارجی قرار گیرد و به‌خاطر آنها تعطیل گردد. بنابراین، اقدام دولت در نقض قراردادی که با یک خارجی

۱۱۰. قضیه قرضه‌های صربستان (۱۹۲۹)، مجموعه آراء دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی، سری الف، ص ۴۱.

۱۱۱. قضیه شرکت نفت ایران و انگلیس (۱۹۵۲)، مجموعه آراء دیوان بین‌المللی دادگستری، ص ۱۱۲.
112. D. W. Bowett, *op. cit.*, p. 929 at 933.
113. S. Friedman: *Expropriation in International Law*, Stevens & Sons Ltd., London (1953), pp. 140-142.
114. R. Higgins: «The Taking of Property by the State: Recent Developments in International Law», *R.C.A.D.I.*, 1982-III, p. 308.
115. White: *Nationalization of Foreign Property*, Stevens & Sons Ltd., London (1961), p. 90.
116. M. Akehurst: *A Modern Introduction to International Law*, 6th ed., Allen & Unwin, London (1987), p. 96.
117. E. J. de Archaga: «State Responsibility for Nationalization of Foreign Owned Property», *11 New York University Journal of International Law and Politics* (1978-79), pp. 190-191.
118. O. Schachter: «International Law in Theory and Practice», *R.C.A.D.I.*, 1982-V, pp. 302-309.
119. A. S. El-Kosheri and T. F. Riad: «Law Governing a New Generation of Petroleum Agreements», *ICSID Review of Foreign Investment Journal*, vol. 1(1986).
120. F. Riguax: *Droit public et droit privé dans les relations internationales*, Pédone, Paris (1977), p. 435 and, «Les dieux et les heros», *16 Revue Critique de Droit International Public* (1978), p. 435.
121. J. Verhoeven: «Arbitrage entre Etats et Entreprises Etrangères: des règles spécifiques?», *Revue de L'Arbitrage* (1985), N° 4, p. 609.

بسته است به ملاحظه مصالح عامه، مانند نقض هر قرارداد دیگر، فقط می‌تواند در حد پرداخت غرامت عادلانه برای دولت ضمان‌آور باشد و نقض چنین قراردادهایی را نباید به مثابه نقض عهدنامه‌های بین‌المللی و در نتیجه عامل مسؤولیت بین‌المللی دولت، به معنایی که در حقوق بین‌الملل عمومی مطرح است، دانست. دیوان داوری با تأیید همین نظر در رأی خمکو، در مورد استدلال خواهان که لازم‌الاجراء بودن معاهدات بین‌المللی را با اصل احترام به قراردادهای خصوصی یکی تلقی می‌نمود، به نحو زیر اظهار نظر کرد:

«معدنک، قاعده مورد بحث [وفای به عهد] را نباید با اصل «الزام‌آور بودن قراردادهای» (Pacta sunt servanda)، که غالباً خواهانها در داوریهای بین‌المللی بدان استناد می‌کنند، برابر شمرد. برابر شمردن آندوه، این شبهه را القا می‌کند که دولتهای مستقل، درست همان‌طور که با عقد معاهدات با سایر دولتهای مستقل متعهد می‌شوند، به وسیله قراردادهای منعقد با اشخاص خصوصی نیز مقید می‌گردند. چنین چیزی مطلقاً هیچ اساس و پایه‌ای در قانون یا انصاف نداشته و بسی فراتر از آن می‌رود که هر دولتی در هر زمانی، در قوانین داخلی خود مجاز شمرده است. در هیچ نظام حقوقی اجازه داده نمی‌شود که منافع خصوصی بر منافع حقه عمومی مستولی گشته، برداشتن قدمهای لازم در جهت منافع عامه را غیرممکن سازد. برعکس، اشخاص خصوصی که با دولتی قرارداد می‌بندند فقط حق دارند در مواقعی که اقداماتی در جهت منافع عامه، حقوق قراردادی آنها را تضییع می‌کند، غرامت عادلانه دریافت کنند. دلیلی وجود ندارد که در مورد علایق خصوصی خارجی به طرز دیگری عمل شود. اصرار بر مصونیت کامل در برابر ضرورت‌های سیاست اقتصادی دولت مربوط، به طور حتم منجر به رد و نفی قاعده فوق‌الذکر می‌گردد.»^{۱۲۲}

از موضوعات مهم دیگر که در رأی خمکو مورد بحث واقع شده روش ارزیابی مالی اخذ شده است. هرچند دیوان - همان‌طور که ذکر شد - در حکم خود در مورد معیار غرامت، بند ۲ از ماده ۴ عهدنامه مودت بین ایران و ایالات

۱۲۲. رأی جزئی در پرونده خمکو، بند ۱۷۸.

متحده را حاکم دانسته و آن را اعمال نموده است ولی، به تبعیت از تعریفی که به شرح سابق از مفهوم «ارزش کامل مال» به دست داده است، در مورد روش ارزیابی سهام اخذ شده نیز به نتایجی رسیده که قابل توجه است. در این زمینه خواهان پرونده معتقد بود که باید روش معروف به «DCF»^{۱۲۳} یا «جریان نقدینگی تنزیل شده» اعمال گردد و در توجیه نظر خود لوایح مفصلی حاوی نظرات کارشناسان این رشته را به دیوان تقدیم کرد. براساس این روش، به جای ارزیابی مال ضبط شده با روشهای مناسب، درآمد و جریان نقدینگی آن مال در پایان مدت قرارداد یا پروژه که مدت آن طولانی می‌تواند باشد تخمین زده می‌شود. ولی چون این رقم به دست آمده به عنوان درآمد در واقع سودی قابل انتظار است که، با فرض ادامه قرارداد، خواهان می‌توانست در آینده به آن دست یابد اما به لحاظ سلب مالکیت از آن محروم شده است، لذا درصدی به عنوان نرخ تنزیل از آن کسر می‌شود تا رقم درآمد مفروض در زمان سلب مالکیت به دست آید. این رقم میزان غرامت را نشان می‌دهد. همان‌گونه که از تعریف این روش (DCF) برمی‌آید، روش مذکور که در حقیقت کل منافع احتمالی آتی یک مال درآمدزا مانند یک شرکت تجاری فعال و سودآور را در خط مستقیم تا آخر عمر مال تعیین می‌کند، ارتباطی با ارزش خود مال ندارد و از این جهت اصولاً در سلب مالکیتها، علی‌الخصوص سلب مشروع مالکیت، نمی‌تواند کاربردی داشته باشد. بعلاوه، عامل فرض و تخمین در آن عنصری اساسی است و لذا اعمال آن حتی در سلب غیر مشروع مالکیت نیز مناسب نیست. به همین دلایل، دیوان در رأی خمکو استفاده از این روش را برای ارزیابی اموال ضبط شده بکلی غلط دانست و با رد آن چنین اعلام کرد:

«طبق روش جریان نقدینگی تنزیل شده، به ترتیبی که در این پرونده مورد استفاده واقع شده، ارزش ادعایی مؤسسه با ارزش این عناصر، و لذا با سرمایه‌گذاری انجام شده جهت ایجاد مؤسسه و حفظ سوددهی آن،

۱۲۳. Discounted Cash Flow - برای اطلاع بیشتر از روشهای ارزیابی مال اخذ شده، رک. احمد حجازی: «معیارهای سنجش ارزش اموال مصادره شده بیگانگان در آراء دیوان دآوری دعوی ایران - ایالات متحده»، مجله حقوقی، شماره ۱۴ - ۱۵، صص ۳۲ و بعد.

هیچ‌گونه ارتباطی ندارد. ارزش جایگزینی، یعنی سرمایه‌گذاری لازم جهت ایجاد مؤسسه مشابهی، دیگر در نظر گرفته نمی‌شود. از تبدیل به نقد کردن عواید آتی، احتمالاً مبلغی بسیار بیشتر به دست خواهد آمد که ممکن است منجر به دارا شدن غیر عادلانه طرفی گردد که چنین غرامتی را دریافت می‌دارد.»^{۱۲۴}

با توجه به اینکه در تمام دعاوی نفتی، خواهانهای امریکایی همین روش را برای ارزیابی اموال ملی شده خود پیشنهاد کرده بودند، رد آن توسط شعبه سوم به ریاست پروفیسور ویرالی فقید از ارزش خاصی برخوردار است. و بالاخره، نکته دیگری که در رأی خمکو مورد بحث قرار گرفته مسأله «شرط تثبیت قرارداد» است.^{۱۲۵} توضیح اینکه در قرارداد اولیه بین طرفین قید

۱۲۴. بند ۲۳۱ رأی خمکو. دیوان داوری روشهای ارزیابی را طی بندهای ۲۲۷ تا ۲۴۸ رأی، مورد بحث و بررسی قرار داده و سپس در بند ۲۶۵ با استناد به حکم پرونده آمینویل (Aminoil) به این نتیجه رسیده است که برای ارزیابی یک شرکت یا مؤسسه تجاری فعال و سودآور باید به اجزاء تشکیل‌دهنده آن شرکت یا مؤسسه (از قبیل تأسیسات و ماشین آلات) به‌عنوان یک واحد کل نگریسته شود که بهایی بیشتر از تک تک آن اجزاء دارد. علاوه بر این، از حکم خمکو چنین برمی‌آید که دیوان انتظارات معقول و مشروع را مبنای ارزیابی غرامت سایر حقوق غیر عینی از جمله حقوق قراردادی و سودآوری آتی قرار داده است. پرونده خمکو بعد از صدور حکم مذکور، به‌مصلحه بین طرفین انجامید و جریان داوری متوقف و پرونده مختومه شد (در این رابطه همچنین به بندهای ۱۶۱ و ۱۷۳ رأی دیگری از همان شعبه که، همزمان با رأی خمکو، در پرونده‌های مربوط به کنسرسیوم - موبیل ایران اینکورپوریند و دیگران، پانویس ۱۳۱ - صادر شده است مراجعه شود). رسیدگی به این دسته از دعاوی نیز پس از مصالحه اختلافات بین طرفین، قبل از صدور حکم نهایی، مختومه شد.

۱۲۵. «شرط تثبیت قرارداد» یا The Stabilization Clause که معمولاً در قراردادهای درازمدت، که موضوع آنرا سرمایه‌گذاریهای هنگفت تشکیل می‌دهد و طرف آن نیز یک دولت یا دستگاه دولتی است، قید می‌شود در واقع نوعی تضمین به طرف خارجی است که طرف دولتی از امکانات قانونگذاری خود طوری استفاده نخواهد کرد که به قرارداد لطمه وارد کند. درج این شرط در قراردادها مورد انتقاد بسیاری قرار گرفته است و آن را نوعی محدود کردن حاکمیت دولت دانسته‌اند. به‌عنوان نمونه‌ای از نظرات مربوط به این موضوع، رجوع کنید به منابع مندرج در پانوشتهای ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱ و نیز به:

J. D. M. Lew: *Applicable Law in International Commercial Arbitration*, Oceana Publications Inc., New York (1978).

شده بود که طرف ایرانی هیچ‌گونه اقدامی جهت «لغو، اصلاح یا تغییر قرارداد بدون موافقت آموکو اینترنشنال (طرف مقابل) انجام نخواهد داد و مفاد قرارداد، با حسن‌نیت انجام خواهد شد». خواهان مدعی بود که مادهٔ واحدهٔ راجع به کان‌لم‌یکن کردن قراردادهای نفتی، که مورد استناد خوانده (شرکت نفت و شرکت پتروشیمی ایران) قرار گرفته بود، در واقع تخلف از این شرط قراردادی است و در نتیجه سلب مالکیت از خواهان غیرمشروع بوده است. دیوان در رأی جزئی خود تصمیم گرفت با توجه به اینکه دولت ایران قرارداد خمکو را امضاء نکرده و شرکت پتروشیمی طرف قرارداد بوده است، شرط تثبیت مندرج در قرارداد دولت را مأخوذ نمی‌کند و موجب نمی‌شود که دولت، بنا به مصالح عامه، نتواند قرارداد را فسخ کند.^{۱۲۶}

اجمالاً با توجه به نکات فوق‌الذکر، رأی صادره در پروندهٔ خمکو را می‌توان بحق از دستاوردهای ارزشمند دیوان داوری در زمینهٔ سلب مالکیت به‌شمار آورد. جا دارد حقوق‌دانان و محققان به بررسی و تجزیه و تحلیل هرچه بیشتر آن پردازند.

۳-۳. دعاوی نفتی:

دعاوی نفتی مطروح در دیوان را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: گروه اول دعاوی ناشی از قرارداد خرید و فروش نفت مورخ سال ۱۹۷۳ معروف به دعاوی کنسرسیوم؛ گروه دوم دعاوی ناشی از قراردادهای مشارکت منعقد شده بین شرکت ملی نفت ایران با شرکتهای امریکایی جهت اکتشاف و استخراج نفت؛ گروه سوم دعاوی عادی ناشی از قراردادهای خدمات مهندسی و خرید و فروش تجهیزات و موارد مشابه مرتبط با صنعت نفت، بدون اینکه موضوع آنها خرید و فروش نفت یا مشارکت باشد. گروه اخیر جزء دعاوی عادی محسوب می‌شود و لذا بحث جداگانه در مورد آنها ضرورتی ندارد. در این مبحث منظور ما از دعاوی نفتی دو گروه اول و دوم است که مادهٔ واحدهٔ مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب در مورد

۱۲۶. رک. بند ۱۸۰ رأی خمکو.

قراردادهای نفتی ناظر به آنهاست.

تقریباً کلیه اختلافات ناشی از کان لم یکن شدن قراردادهای نفتی با طرفهای غیر امریکایی ضمن مذاکرات با شرکتهای ذی ربط حل و فصل شد^{۱۲۷}، ولی شرکتهای امریکایی دعاوی خود را - اعم از دعاوی مشارکت یا دعاوی کنسرسیوم - در دیوان داوری مطرح ساختند. البته، اکثر این دعاوی به صدور رأی نهایی منتهی نشد و در جریان رسیدگی، از طریق مذاکرات اصلاحی حل و فصل گردید^{۱۲۸}. توضیح اینکه در گروه مربوط به قراردادهای مشارکت، شرکت ملی نفت ایران با انجام مذاکرات اصلاحی با طرفهای مقابل موجبات حل و فصل آنها را فراهم ساخت^{۱۲۹}. آخرین دعاوی این گروه در سال ۷۱ با توافق طرفین مصالحه و مختومه گردید^{۱۳۰}.

در دعاوی معروف به کنسرسیوم، یعنی قراردادهای فروش نفت، شعبه سوم دیوان به ریاست میشل ویرالی فقید در سال ۱۳۶۶ یک «رأی جزئی» صادر کرد^{۱۳۱}. این رأی نیز از جمله آراء معتبر و باارزش دیوان است^{۱۳۲}. دیوان در این

۱۲۷. البته بعضی از شرکتهای غیر امریکایی، به دنبال اعلام کان لم یکن بودن قراردادهایشان، به مراجع بین المللی ذی ربط مراجعه و علیه شرکت ملی نفت ایران طرح دعوی کردند، مانند شرکت بی. پی. (بریتیش پترولیوم) که به داوری I.C.C. در پاریس رجوع کرد؛ اما کمیسیون خاص موضوع ماده واحد مذکور، بنا به اجازه و تکلیفی که داشت، با این قبیل شرکتهای مذاکره و تسویه حساب نمود.

۱۲۸. گرچه در برخی از دعاوی، از جمله دعاوی مربوط به شرکای امریکایی کنسرسیوم و دعاوی حکمو، رأی جزئی صادر گردید ولی این دعاوی نیز قبل از صدور رأی نهایی حل و فصل شدند. ۱۲۹. در مورد دعاوی مبتنی بر قراردادهای کنسرسیوم که در دیوان داوری مطرح بودند و میزان خواسته و نحوه حل و فصل آنها از طریق مذاکرات، رک. دکتر محمدعلی موحد: «دعاوی کنسرسیوم در برابر دیوان داوری ایران - ایالات متحده»، مجله کانون وکلا، شماره ۴ (دوره جدید)، صص ۷۱ و ۷۲ و نیز «یادداشت تکمیلی» ذیل همان مقاله.

۱۳۰. دعاوی شماره های ۲۰ و ۲۱ که از جانب دو شرکت «سان» و «آرکو» طرح شده و هر کدام ۲۷۵ میلیون دلار خواسته به اضافه بهره مطالبه کرده بودند.

۱۳۱. رأی شماره ۳-۱۵۰/۸۱/۷۶/۷۴-۳۱۱ مورخ ۱۳۶۶/۴/۲۳ در پرونده موویل ایران اینکودپوریت و دیگران (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۱۶، ص ۳).

۱۳۲. رک. دکتر محمدعلی موحد: همان مأخذ، صص ۶۶ به بعد.

رأی نظر داد که قرارداد خرید و فروش نفت مورخ ۱۹۷۳، با توجه به اوضاع و احوال موجود و باتوافق طرفین، در اوایل سال ۱۳۵۸ خاتمه یافته است ولی چون تا قبل از کان لم یکن اعلام شدن قرارداد سال ۱۹۷۳ طرفین مذاکراتی را برای جانسین ساختن آن قرارداد با ترتیبات دیگر ادامه داده بودند، از آنها خواست تا در مورد انتظارات مشروع و معقولی که اعضای کنسرسیوم می توانستند در صورت موفقیت آن مذاکرات داشته باشند و ارزشی که می توان برای آن انتظارات قائل شد، تبادل لایحه کنند تا احتمالاً بر اساس آن لویح انتظارات مشروع و غرامت از دست رفتن آنها را تعیین کند. در این گروه از دعاوی، طرفین در مورد سایر اقسام ادعا مرتبط با اموال عینی یا دیون ناشی از پیش پرداختها و سرمایه گذاریهای مستهلک نشده اختلاف چندانی نداشتند. پذیرش «انتظارات مشروع» به عنوان مبنا و ضابطه ای برای سنجش میزان غرامت توسط دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده، بسیاری از زیاده طلبی هایی را که خواهانهای امریکایی تحت عنوان عدم التفع مطالبه می کردند، منتفی ساخت ۱۳۳.

گفتار دوم

آراء دیوان داوری درباره دعاوی اخراج

همان گونه که قبلاً اشاره شد، در جریان انقلاب اسلامی، اتباع امریکا ایران را ترک کردند. پس از امضای بیانه های الجزایر و تشکیل دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده، حدود دو هزار و پانصد تن از اتباع یاد شده، ضمن مطرح ساختن ادعاهایی در دیوان، مدعی شدند که آنان آزادانه و به اختیار خود خاک ایران را ترک نکرده اند بلکه در اثر اقدامات، اعمال و سیاستهایی که قابل انتساب به دولت جمهوری اسلامی ایران است از ایران اخراج گردیده اند و لذا کلیه

۱۳۳. چون نکات حقوقی و مباحث رأی دیوان در پرونده کنسرسیوم در مقاله آقای دکتر موحد مورد بحث و نقد قرار گرفته است، تفصیل بیشتر مطلب ضرورتی ندارد و علاقه مندان را به آن مقاله ارجاع می دهیم.

خساراتی که از این رهگذر به آنها وارد شده، باید جبران شود^{۱۳۴}. تقریباً تمامی این دعاوی، جزء دعاوی کوچک (ادعاهای زیر ۲۵۰,۰۰۰ دلار) بود که - همان‌طور که قبلاً یادآوری شد - به‌طور یکجا حل و فصل گردید؛ منتها قبل از حل و فصل دعاوی مذکور سه شعبه دیوان هر کدام یک دعوی در زمینه اخراج را مورد بررسی و صدور حکم قرار داده بودند. گفتگو درباره این احکام و تحلیل حقوقی آنها را با این قصد انجام می‌دهیم که بخشی دیگر از آراء و مصادرات حقوقی دیوان را نقد و ارزیابی کنیم. اما پیش از بحث درباره این احکام و تحلیل حقوقی آنها لازم است توضیح مختصری در مورد وضعیت «اخراج اتباع بیگانه از کشور» در حقوق بین‌الملل ارائه گردد.

۱. قواعد اخراج در حقوق بین‌الملل

طبق اصول کلی حقوق بین‌الملل، پذیرش اتباع بیگانه در قلمرو یک کشور و نیز درخواست از آنان به ترک آن کشور، از مصادیق حاکمیت دولتهاست و دولتها در این موارد اختیار کامل دارند^{۱۳۵}. به‌طور مثال، براونلی در این مورد معتقد است که پذیرفتن و اخراج اتباع بیگانه «از جمله مسائل مربوط به صلاحیت داخلی است. دولت مختار است که از پذیرفتن بیگانگان امتناع ورزد و یا برای پذیرش ایشان شرایطی قائل شود». وی همچنین می‌افزاید:

«اخراج [بیگانگان] نیز در صلاحیت دولت است، ولی در اعمال آن باید

با حسن‌نیت عمل کند نه با انگیزه‌های خاص.»^{۱۳۶}

نویسندگان امریکایی نیز نظر مشابهی ارائه داده‌اند:

۱۳۴. آنان از نظر صلاحیتی دعاوی خود را چنین توجیه می‌کردند که در بیانیه‌ها از جمله موارد صلاحیت دیوان یکی هم رسیدگی به اقدامات مؤثر در حقوق مالکیت است.

۱۳۵. بعضی از حقوقدانان کلاسیک اروپا مانند ویتوریا و گروسوس معتقد به نوعی وظیفه برای دولتها به پذیرفتن اتباع بیگانه بودند. امروزه این نظر طرفداری ندارد. رجوع کنید به:

K. Doehring: *Encyclopedia of Public International Law*, vol. 8, op. cit., pp. 11-16.

۱۳۶. براونلی: همان مأخذ، ص ۵۱۹.

«در شرایط عادی و در نبود هرگونه تعهد بین‌المللی که خلاف آن را ایجاب کند، دولت هیچ وظیفه‌ای به پذیرفتن اتباع دولتهای دیگر در قلمرو خود ندارد و اخراج بیگانه موجب مسؤولیت بین‌المللی دولت نمی‌شود.»^{۱۳۷}

بنابراین، در وضعیت کنونی حقوق بین‌الملل پذیرش و اخراج بیگانگان از حقوق و اختیارات اساسی دولتهاست، مگر آنکه دولت یک تعهد بین‌المللی مغایر با این اختیارات را پذیرفته باشد که برای مثال می‌توان به تعهدات دولتهای عضو جامعه اروپا در پذیرفتن اتباع یکدیگر اشاره کرد. البته باید توجه داشت که، مطابق اصول حقوق بین‌الملل، اختیارات دولت در پذیرفتن اتباع بیگانه مطلق است، در حالی که در اخراج آنها دولت باید حق حاکمیت و اختیارات خود را با حسن نیت اعمال کند. مثلاً اگر اقدام دولت در اخراج تبعه بیگانه‌ای که به‌طور قانونی در قلمرو آن دولت زندگی می‌کند، تنها به این انگیزه باشد که وی ناگزیر از ترک اموال خویش گردد و دولت آن اموال را تصاحب کند، عمل دولت محل سؤال و احیاناً موجب مسؤولیت خواهد بود. با این همه، به نظر می‌رسد که نفس اخراج در این مورد نیز موجب مسؤولیت بین‌المللی دولت نگردد بلکه مسؤولیت دولت ناشی از مصادره غیر مشروع اموال و لزوم جبران خسارت باشد.

در اینجا لازم است به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که از اسناد بین‌المللی مهم معاصر است نیز اشاره گردد. این میثاق در سال ۱۹۶۶ به صورت قطعنامه‌ای در سازمان ملل متحد به تصویب رسید و از سال ۱۹۷۶ نیز با پیوستن تعدادی کافی از دولتهای جهان به آن لازم‌الاجراء شده است^{۱۳۸}. ماده ۱۳ این میثاق شرایطی برای اخراج بیگانگان پیش‌بینی کرده است:

137. L. Henkin, R.C. Pugh, O. Schachter and H. Smith: *International Law, Cases and Materials*, 2nd ed., West Publishing Co., U.S.A. (1980), p. 685.

۱۳۸. دولت ایران در سال ۱۳۴۷ میثاق را امضاء کرد. رجوع کنید به قانون اجازه الحاق دولت ایران به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مندرج در روزنامه رسمی، شماره ۸۸۶۸، مورخ ۵۴/۳/۲۶. شایان ذکر است که دولت آمریکا در سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲ میلادی) میثاق مزبور را تصویب کرده است.

«ماده ۱۳: بیگانه‌ای که قانوناً در قلمرو یک دولت طرف این میثاق باشد، فقط در اجرای تصمیمی که مطابق قانون اتخاذ شده باشد ممکن است از آن کشور اخراج بشود و جز در مواردی که جهات حتمی امنیت ملی طور دیگر اقتضا نماید، باید امکان داشته باشد که علیه اخراج خود موجهاً اعتراض کند و اعتراض او نزد مقام صالح یا نزد شخص یا اشخاص منصوب بخصوص از طرف مقام صالح با حضور نماینده‌ای که به این منظور تعیین می‌کند، رسیدگی شود.»

بطوریکه ملاحظه می‌شود، دول عضو این میثاق متعهد شده‌اند که در اخراج اتباع بیگانه که به طور قانونی در قلمرو آنان هستند، شرایط خاصی را رعایت کنند.

۲. رویه دیوان داوری در دعاوی اخراج

دیوان داوری در احکامی که در مورد مسأله اخراج صادر نموده است چنین نتیجه‌گیری کرده که اخراج بیگانگان در شرایطی خاص می‌تواند غیر مشروع تلقی گردد. طبق نظر دیوان داوری، عمل اخراج از جمله در صورتی غیر مشروع است که باعث نقض تعهدات قراردادی شود و یا اخراج تبعیض آمیز باشد. در پرونده رنکین^{۱۳۹}، آقای جک رنکین، که قبل از انقلاب در شرکت بل هلیکوپتر در ایران مشغول به کار بوده است، پنج روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران را ترک کرد، اما در دادخواست ثبت شده در دیوان داوری، چنین ادعا شده بود که جک رنکین در اثر اقدامات دولت ایران به طور غیر قانونی از ایران اخراج شده و لذا دولت مسؤول جبران خسارت ناشی از این عمل است. شعبه دوم دیوان داوری در حکم مورخ ۱۳۶۶/۸/۱۲ خود در پرونده مذکور تأیید کرد که دولت ایران زمانی مسؤول شناخته خواهد شد که ثابت گردد خواهان در اثر فعل و یا ترک فعل قابل استناد به دولت ایران مجبور به ترک ایران شده و آن

139. Jack Rankin

فعل و ترک فعل نیز خود غیر مشروع باشد. بعلاوه، دیوان تأیید کرد که باید در اثر فعل یا ترک فعل دولت خسارت مالی به خواهان وارد آمده باشد. به نظر دیوان، با توجه به ماده ۵ بیانیه حل و فصل، قانون حاکم در این مورد قانون ایران و حقوق بین الملل می باشد و بار اثبات اخراج غیر قانونی نیز به عهده خواهان است.^{۱۴۰}

دیوان همچنین نظر داد که خروج اتباع بیگانه در اثر سیاستهای عمومی یک دولت و یا اظهارات عمومی رهبران کشور نمی تواند موجب مسؤولیت دولت گردد، مگر اینکه در هر مورد خاص ثابت گردد که اقدام خاص و مستقیمی به طور غیر مشروع بعمل آمده و منجر به اخراج فرد بیگانه شده است.^{۱۴۱}

با توجه به اصول اعلام شده در این رأی که در واقع قواعد ناظر بر اخراج در حقوق بین الملل نیز به شمار می رود و با توجه به ناتوانی خواهان در اثبات اینکه در اثر اعمال غیر مشروع دولت ایران از این کشور اخراج شده است، دیوان ادعای او را رد کرد.

شعبه سوم نیز به همین ترتیب در پرونده آلفرد شورت^{۱۴۲} ادعای اخراج خواهان را مردود اعلام کرد.^{۱۴۳} خواهان آقای آلفرد شورت قبل از انقلاب در شرکت «لاکهد» مشغول به کار بود و چند روز قبل از پیروزی انقلاب، ایران را ترک گفت. دیوان داوری در این رأی تأیید کرد که اخراج بیگانگان، علاوه بر روش مستقیم یعنی با دستور کتبی به ترک کشور، ممکن است به روشهای غیر مستقیم نیز صورت گیرد و اگر ثابت شود که بیگانه ای در اثر اعمال قابل استناد به دولت مجبور به ترک کشور شده است آثار این خروج می تواند با آثار اخراج یکی باشد. در عین حال، دیوان چنین حکم داد که خروج کلیه اتباع یک کشور خارجی در مواقع ناآرامی و انقلاب در یک کشور، نمی تواند مسؤولیتی برای دولت

۱۴۰. رک. رأی شماره ۲-۱۰۹۱۳-۳۲۶، بندهای ۲۰ و ۲۱ (گزاره آرای دیوان داوری، ج ۱۷، ص ۱۳۵).

۱۴۱. همان رأی، بندهای ۲۶-۳۰.

142. Alfred L. W. Short

۱۴۳. رک. رأی شماره ۳-۱۱۱۳۵-۳۱۲ مورخ ۲۳ تیر ۱۳۶۶ (گزاره آرای دیوان داوری، ج ۱۶، ص ۷۶).

انقلابی به بار آورد و در هر مورد، اخراج باید جداگانه رسیدگی شود و مدعی باید ثابت کند که در اثر اعمال قابل استناد به دولت انقلابی، به طور غیرقانونی از کشور اخراج شده است.^{۱۴۴} دیوان داوری همچنین با اشاره به رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیهٔ مربوط به کارکنان سفارت آمریکا در تهران چنین نظر داد که اعلامیه‌های عمومی توسط رهبران یک کشور، حتی اگر در رابطه با موضوع مورد ادعا باشد، برای مسؤول شناختن دولت از حیث اخراج اتباع خارجی کافی نیست و اعلامیهٔ مورد ادعا باید مستقیماً در رابطه با موضوع دعوی صادر شده باشد.^{۱۴۵}

شعبهٔ اول دیوان در حکم مورخ ۱۲ آبان ۱۳۶۶ خود در پروندهٔ آقای کنت بیگر^{۱۴۶} که از کارکنان شرکت بل هلیکوپتر بوده و چند روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران را ترک کرده بود، مانند دو شعبهٔ دیگر این اصل را تأیید نمود که در مسئلهٔ اخراج، دولتها از اختیارات زیادی برخوردارند، ولی چنین نظر داد که بر اساس اصول حقوق بین‌الملل حداقل حقوق فرد بیگانه باید رعایت گردد. به نظر شعبهٔ اول دیوان، از زمرهٔ این حقوق آن است که فرد اخراج شده اجازه داشته باشد امور خود را در حداقل زمان لازم سر و سامان بخشد. از آنجا که خواهان مدعی شده بود که پاسداران انقلاب به منزل وی مراجعه کرده و برای جمع‌آوری لوازم فقط سی دقیقه به او فرصت داده بودند، لذا به نظر دیوان خواهان از حقوق لازم برخوردار نشده و بنابراین اخراج وی از دیدگاه موازین حقوق بین‌الملل، غیرقانونی و مسؤولیت‌آور بوده است.^{۱۴۷}

۱۴۴. همان رأی، بند ۳۰.

۱۴۵. همان رأی، بند ۳۵. ضمناً منظور دیوان داوری از اشاره به رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در دعوی ایالات متحده علیه ایران در قضیهٔ اشغال سفارت آمریکا در تهران، بند ۵۹ رأی بود که طی آن چنین اعلام شده بود:

«به نظر دیوان، تلقی اعلامیه‌های عمومی آیه‌الله [امام] خمینی خطاب به مردم یا دانشجویان ایرانی به عنوان مجوز اقدام به عمل خاص حمله و گرفتن سفارت آمریکا، تفسیر بسیار موسع و بعیدی است.»

رک. مجموعهٔ آراء دیوان بین‌المللی دادگستری، ۱۹۸۰.

146. Kenneth P. Yeager

۱۴۷. رک. رأی شمارهٔ ۱-۱۰۱۹۹-۳۲۴، بند ۵۰ (گزارهٔ آراء دیوان داوری، ج ۱۷، ص ۹۲).

با توجه به مراتب، شعبه اول دیوان در این پرونده، با احراز اینکه خواهان در ترک ایران مجبور بوده و حقوق مسلم و لازم‌الرعایه وی رعایت نشده است، دولت ایران را از این بابت مسؤول شناخت. با عنایت به اینکه میزان دخالت دولت در این پرونده با دو پرونده دیگر تفاوت مؤثری نداشته است و خواهان نیز دلایل قانع‌کننده‌ای در اثبات ادعای خود ارائه نداده بود، رأی مزبور از این جهات رأیی ضعیف تلقی شده و مورد انتقاد واقع گردیده است.

گفتار سوم دعای پولی و ارزی

۱. طرح موضوع

به‌طور کلی، تنظیم نظام پولی و اعتباری کشورها و وضع مقررات و محدودیتهای ارزی جزء حقوق مسلم ناشی از حاکمیت دولتها محسوب و در حقوق بین‌الملل اصلی شناخته شده است. «مان» در کتاب خود تحت عنوان جنبه حقوقی پول، با تأکید بر اصل مزبور، اظهار می‌دارد:

«پول همانند تعرفه‌های گمرکی یا مالیات یا پذیرش اتباع خارجی یکی از مسائلی است که اصولاً در چارچوب صلاحیت داخلی دولتها قرار دارد (بند ۷ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد). لذا، بغیر از استثنائات وارده بر این اصل توسط حقوق بین‌الملل عرفی یا عهدنامه‌ها، قانونگذار داخلی مجاز به تعیین پول رایج کشور... وضع مقررات ارزی و اتخاذ دیگر تدابیر ناظر بر روابط پولی است. حقوق بین‌الملل عرفی معمولاً صلاحیت قانونگذار داخلی را در این‌گونه امور محدود نمی‌سازد و تدابیر اتخاذی آن را به‌عنوان تخلف بین‌المللی موجب مسؤولیت تلقی نمی‌کند.»^{۱۴۸}

148. F. A. Mann: *The Legal Aspect of Money*, 4th ed., Clarendon Press, Oxford (1982), p. 465.

دولتها مجازند مقررات و محدودیت‌های ارزی را در مورد اتباع خارجی نیز اعمال کنند، چرا که مقررات مذکور نسبت به همه اشخاصی که در قلمرو حاکمیت کشور و اضاع آن مقررات (صرف نظر از تابعیت آنها) اقامت دارند و نیز نسبت به تمام قراردادهای مرتبط با پول آن کشور، جاری و قابل اعمال است و از جمله قواعد امره مرتبط با نظم عمومی به شمار می‌رود. علاوه بر این، مقررات و محدودیت‌های ارزی از نظر حقوق بین‌الملل نیز فی نفسه غیرقانونی نیست و مصادره تلقی نمی‌شود. هدف اصلی از وضع مقررات و محدودیت‌های ارزی توسط دولتها حفظ منافع و ثروتهای ملی و جلوگیری از تضعیف بنیه اقتصادی و مالی کشور است. لذا دولتها می‌توانند، حتی با وضع این‌گونه مقررات و محدودیت‌ها، حقوق قراردادی اشخاص را تا جایی که متضمن مسائل پولی و ارزی باشد ملغی و یا غیرقابل اجرا سازند. در این خصوص، براونلی در مبحث مربوط به نقض و فسخ قراردادهای دولت با اتباع خارجی می‌گوید:

«دولت با اقدام توأم با حسن نیت می‌تواند به وضع مقررات کنترل ارزی یا محدودیت‌های تجاری مبادرت کند که نتیجه ضمنی آن (به شرط عدم تبعیض) فسخ یا عدم قابلیت اجرای حقوق قراردادی باشد.»^{۱۴۹}

با این همه امروزه، به لحاظ قبول تعهدات بین‌المللی دولتها در مقابل یکدیگر و عضویت در سازمانهای بین‌المللی، اختیارات دولتها در وضع مقررات و محدودیت‌های ارزی کاهش یافته است. صرف نظر از تعهدات دولتها در قبال دول دیگر در عهدنامه‌های دو یا چندجانبه، از قبیل عهدنامه‌های دوجانبه سرمایه‌گذاری و یا عهدنامه‌های مودت، یکی از سازمانهای بین‌المللی که اکثر دولتها با عضویت در آن در زمینه‌های پولی و ارزی قبول تعهد کرده‌اند صندوق بین‌المللی پول است.^{۱۵۰} البته، اساسنامه (موافقتنامه) صندوق تکالیفی

۱۴۹. براونلی: همان مأخذ، ص ۵۴۸.

۱۵۰. تعهدات اعضا در برابر یکدیگر و صندوق در اساسنامه صندوق خصوصاً مواد هشتم و یازدهم آن آمده است. ضمناً ایران عضو این صندوق است و اساسنامه آن به صورت قانون به تصویب مجلس وقت رسیده است (رک. روزنامه رسمی، شماره ۹۵۱۲، مورخ ۱۳۵۶/۵/۲۵).

را، هم برای کشورهای عضو و هم برای صندوق به عنوان یک سازمان بین‌المللی مستقل، ایجاد کرده است.

اساسنامه صندوق بین‌المللی پول برای دو دسته از معاملات ارزی مقرراتی وضع کرده است: معاملات جاری ارزی، و معاملات ارزی مربوط به انتقال سرمایه. به موجب بعضی از مواد اساسنامه، کشورهای عضو بدون تصویب صندوق از ایجاد محدودیت در پرداخت و انتقال پول بابت معاملات جاری بین‌المللی ممنوع هستند^{۱۵۱}. علاوه بر این، اختیار کشورهای عضو صندوق به ایجاد محدودیتهایی در نقل و انتقال بین‌المللی سرمایه، منوط و موقوف به این است که موجب محدودیت پرداختهای مربوط به معاملات جاری یا تأخیر بیش از حد معقول در انتقال وجوه برای تسویه تعهدات نگردد^{۱۵۲}.

علی‌رغم قواعد و محدودیتهای مزبور، به موجب بخش دوم ماده ۱۴ اساسنامه صندوق بین‌المللی پول، اعضا می‌توانند با اعلام قبلی به صندوق، قطع نظر از سایر مواد اساسنامه، موقتاً محدودیتهای وضع شده در مورد پرداختها و انتقالات بابت معاملات جاری بین‌المللی را که در تاریخ پیوستن عضو مربوطه به صندوق لازم‌الاجراء بوده است، حفظ و یا آنها را با توجه به اقتضای تحولات و شرایط پولی و اقتصادی خود تعدیل کنند. ایران از ابتدای عضویت تاکنون همواره به علت شرایط اقتصادی و سیاسی کشور از اختیار اعطایی بخش دوم ماده ۱۴ اساسنامه صندوق استفاده کرده و محدودیتهای ارزی و پولی خاصی را به مرحله اجرا گذارده است. جدیدترین نوع این محدودیتها یک بار در سال ۱۳۵۷ پس از پیروزی انقلاب اسلامی و یک بار مقارن با جنگ تحمیلی اعمال گردید. در آن زمان، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، با وضع و ابلاغ مقرراتی، پاره‌ای محدودیتهای ارزی را در مورد معاملات مشخصی وضع و اعمال کرد. بغیر از ماده مزبور، ماده ۶ اساسنامه نیز که مربوط به صلاحیت اعضا برای اعمال محدودیت نسبت به انتقال سرمایه می‌شود، این اقدام بانک مرکزی را تجویز کرده

۱۵۱. رک. بند الف بخش دوم از ماده ۸ اساسنامه.

۱۵۲. رک. بخش سوم از ماده ۶ اساسنامه.

است، ضمن اینکه مقررات و محدودیتهای ارزی یاد شده به صندوق بین‌المللی پول نیز اعلام و در گزارش سال ۷۹ صندوق منعکس گردیده است.

در تعدادی از پرونده‌های دیوان داوری، محدودیتهای ارزی و پولی ایران مبنای دعاوی خواهانهای امریکایی علیه ایران و بانکهای ایرانی قرار گرفته است و دیوان داوری در مواردی، با بررسی و تطبیق بعضی از محدودیتهای فوق با قواعد صندوق، مبادرت به صدور رأی کرده است. در این بخش به ارزیابی رویه دیوان در مورد دعاوی پولی و ارزی می‌پردازیم. به دیگر سخن، در اینجا با اشاره به آراء صادره، این مسأله مورد توجه قرار می‌گیرد که آیا دیوان محدودیتهای ارزی ایران را مغایر با قواعد صندوق بین‌المللی پول دانسته است یا خیر.

۲. بررسی رویه دیوان در دعاوی پولی و ارزی

از آراء صادره در اکثر پرونده‌هایی که مقررات ارزی ایران مبنای دعاوی خواهانهای امریکایی قرار گرفته است استنباط می‌شود که شعب دیوان حتی المقدور از ورود در بحث و بررسی مسأله دشوار انطباق این مقررات با قواعد صندوق بین‌المللی پول احتراز نموده و حکم دعوی را با توسل به موضوعات دیگر صادر کرده‌اند. با وجود این، شعب اول و سوم در دو پرونده مسأله انطباق محدودیتهای ناظر بر معاملات ارزی را با قواعد صندوق مورد بحث قرار داده‌اند. نخستین دعوی که دیوان در رسیدگی به آن مسأله مطابقت مقررات ارزی ایران با قواعد صندوق بین‌المللی پول را مورد توجه قرار داد، دعوی شماره ۱۴۹ توسط مارک دلال ۱۵۳ علیه بانک ملت بود ۱۵۴. در این دعوی، خواهان وجه دو طغری چک بانکی صادره توسط بانک بین‌المللی سابق عهده بانک چیس مانهاتان به حواله کرد خود را مطالبه می‌کرد. توضیح اینکه چون بانک یاد شده پس از ملی شدن بانکها در بانک ملت ادغام شده بود، لذا خواهان بانک ملت را

153. Mark Dallal

۱۵۴. مارک دلال علیه جمهوری اسلامی ایران و بانک ملت، رأی شماره ۱-۱۴۹-۵۳ (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۳، ص ۱۰).

خوانده قرار داده بود. خواهان از جمله به بخشنامه‌ها و مقررات ارزی بانک مرکزی که مبنای اقدام خوانده در ردّ پرداخت وجه چکها قرار گرفته بود ایراد داشت، بی‌آنکه صریحاً ادعای مغایرت آن مقررات با قواعد صندوق بین‌المللی پول را مطرح سازد.

شعبه اول دیوان در این دعوی باید بررسی می‌کرد که آیا مقررات ارزی ایران منطبق با قاعده مقرر در بخش سوم ماده ۶ اساسنامه صندوق هست یا خیر. قاعده مذکور در مورد اعمال محدودیتهای ارزی توسط کشورهای عضو، بین دو مسأله «انتقال سرمایه» و «انتقال معاملات جاری» تفاوت قائل شده و فقط اعمال محدودیت نسبت به «انتقال سرمایه» را تجویز کرده است^{۱۵۵}. دیوان در رأی خود در این پرونده، پس از نقل بند «ب» بخش دوم از ماده ۸ اساسنامه صندوق^{۱۵۶} و تأکید بر اینکه مقررات ارزی مندرج در بخشنامه مورخ ۲۳ آبان ۱۳۵۷ بانک مرکزی به صندوق گزارش و در گزارش سال ۱۹۷۹ صندوق نیز منعکس شده است، چنین نتیجه می‌گیرد:

«تا آنجا که این مقررات طبق بند ۳ ماده ۶ موافقتنامه صندوق بین‌المللی پول صرفاً به انتقال سرمایه مربوط می‌شود، طبق مفهوم بند ۲ (ب) ماده ۸

۱۵۵. متن بخش سوم از ماده ۶ اساسنامه صندوق به قرار ذیل است:

«اعضای صندوق می‌توانند برای تنظیم نقل و انتقالات بین‌المللی سرمایه کنترل‌های ضروری را برقرار نمایند، اما هیچ عضوی نمی‌تواند این کنترل‌ها را به نحوی برقرار کند که پرداختهای مربوط به معاملات جاری را محدود سازد یا بیش از حد لزوم موجب تأخیر در انتقال وجوه برای تصفیه تعهدات شود، بجز در مواردی که در بخش سوم (ب) ماده هفتم و بخش دوم ماده چهاردهم پیش‌بینی شده است.»

۱۵۶. متن بند ب بخش دوم از ماده ۸ اساسنامه صندوق چنین است:

«قراردادهای ارزی در مورد پول یک عضو که با مقررات مربوط به کنترل ارز آن عضو که طبق مفاد این موافقتنامه مقرر شده مغایر باشند، در محدوده حاکمیت هیچ‌یک از اعضا قابل اجرا نخواهد بود. بعلاوه، اعضا می‌توانند با توافق یکدیگر در اقداماتی که منظور از آن مؤثرتر ساختن مقررات کنترل ارز است با یکدیگر همکاری کنند، مشروط بر آنکه این قبیل اقدامات و مقررات با مدلول این موافقتنامه وفق دهد.»

موافقتنامه صندوق بین‌المللی پول، مقررات ارزی معتبر محسوب می‌شود.»^{۱۵۷}

نکته‌ای که از حیث معتبر بودن مقررات ارزی ایران در رأی دیوان اهمیت دارد تصریح دیوان بر این مسأله است که «دادگاههای بین‌المللی نیز باید شرایط ذی‌ربط در موافقتنامه صندوق بین‌المللی پول را محترم شمارند»^{۱۵۸}. در این خصوص دیوان، با ذکر تفسیر مدیران اجرایی صندوق^{۱۵۹} در مورد «قراردادهای ارزی غیرقابل اجرا» و وظیفه مراجع قضایی و اداری کشورهای عضو در

۱۵۷. همان رأی، ص ۵.

۱۵۸. رک. همان رأی، ص ۷.

۱۵۹. منظور تصمیم شماره ۴-۴۴۶ مورخ دهم ژوئن ۱۹۴۹ مدیران اجرایی صندوق است بدین شرح: «۱. طرفهایی که قراردادهای ارزی، متضمن پول رایج هریک از اعضای صندوق و مغایر با مقررات کنترل ارزی عضو مزبور که سازگار با موافقتنامه صندوق ابقاء یا تدوین گردیده است، منعقد سازند، از مساعدت مراجع قضایی یا اداری سایر اعضا جهت اجرای این‌گونه قراردادهای برخوردار نخواهند شد. بدین‌قرار که تعهدات موضوع این‌گونه قراردادهای از طرف مقامات قضایی یا اداری کشورهای عضو، مانند صدور حکم جهت انجام قرارداد یا جبران خسارت بابت عدم انجام قرارداد، به مرحله اجرا گذاشته نخواهد شد.

۲. اعضای صندوق با قبول موافقتنامه تعهد کرده‌اند که به‌نحو مؤثری اصل مذکور در فوق را به صورت جزئی از قانون ملی خود درآورند. این امر به کلیه اعضا اطلاق دارد، اعم از اینکه اعضای مزبور از ترتیبات موقت مندرج در بند ۲ ماده ۱۴، استفاده کنند یا نکنند.

نتیجه بارز تعهد پیش‌گفته آن است که اگر یک طرف قرارداد ارزی از نوع مذکور در بند ۲ (ب) ماده ۸ بخواهد چنین قراردادی را اجرا نماید، مرجع مربوط در کشور عضو صندوق که دعوی مزبور نزد آن اقامه شده است، به این علت که مقررات ارزی عضو دیگر مغایر سیاست عمومی (نظم عمومی) مرجع رسیدگی مورد بحث است، از شناسایی مقررات کنترل ارزی عضو مزبور که سازگار با موافقتنامه صندوق ابقاء یا تدوین گردیده است، امتناع نخواهد کرد. بنابراین، این قبیل قراردادهای غیرقابل اجرا تلقی خواهد شد، صرف‌نظر از اینکه طبق حقوق بین‌الملل خصوصی مرجع رسیدگی، قانونی که براساس آن مقررات ارزی ابقاء یا تدوین گردیده است، قانونی نباشد که حاکم بر قرارداد یا اجرای آن است.»

خودداری از اجرای این گونه قراردادهای، تأکید کرد که صدور حکم به نفع خواهان توسط دیوان در واقع به منزله اجرای قرارداد ارزی غیرقابل اجرا و عدول از مقررات ارزی محسوب می‌گردد که احترام به آن وظیفه ایران، ایالات متحده و سایر دول عضو صندوق است.^{۱۶۰}

در دعوی دیگری به شماره ۱۰۰ که از جانب هود کورپوریشن^{۱۶۱} طرح شده بود^{۱۶۲}، خواهان از جمله معادل دلاری موجودی ریالی حسابش نزد بانک ملت را مطالبه می‌کرد و با صراحت مدعی بود که امتناع بانک مرکزی از صدور مجوز تبدیل وجوه مورد ادعا به دلار تخلف از تعهداتی است که ایران به موجب اساسنامه صندوق بین‌المللی پول بر دوش گرفته است. علاوه بر بخش سوم ماده ۶، خواهان بالاخص به بند «الف» بخش دوم از ماده ۸ اساسنامه استناد می‌کرد که طبق آن اختیارات دولتهای عضو جهت «وضع محدودیتها در مورد پرداختها و انتقالات بابت معاملات جاری بین‌المللی» محدود شده است.^{۱۶۳}

شعبه سوم دیوان در این دعوی در رأی صادره بدو تصریح کرده که در پرونده حاضر مقررات بندهای ۴ و ۱۴ فهرست پیوست بخشنامه شماره ۱۱۶۰۰ مورخ ۲۳ آبان ۱۳۵۷ بانک مرکزی از نظر مطابقت با قواعد صندوق مورد توجه خاص است. بند ۴ فهرست مذکور از جمله قید می‌کند که فروش ارز خارجی بابت خدمات به موجب قراردادهای منعقد شده بین شرکتهای داخلی و خارجی مستلزم تأیید بانک مرکزی است. همچنین، طبق بند ۱۴، فروش ارز تجاری خارجی برای منظورهای دیگری غیر از آنچه که در فهرست ذکر شده در هر مورد منوط به تصویب قبلی بانک مرکزی است.

۱۶۰. رک. همان رأی، ص ۷.

161. Hood Corporation

۱۶۲. هود کورپوریشن علیه جمهوری اسلامی ایران، بانک مرکزی و بانک ملت، رأی شماره ۱۰۰-۱۴۲ (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۷، ص ۳۶).

۱۶۳. متن بند الف بخش دوم از ماده ۸ اساسنامه به شرح ذیل است:

«بارعایت مفاد بخش سوم (ب) ماده هفتم و بخش دوم ماده چهاردهم هیچ عضوی بدون تصویب صندوق در انجام پرداختها و انتقالات برای معاملات جاری بین‌المللی محدودیتی برقرار نخواهد کرد.»

دیوان برای تشخیص این مسأله که با وجود بخشنامه و مقررات مزبور ایران از موافقتنامه صندوق تخلف کرده است یا خیر، بخش ۳ ماده ۶ موافقتنامه و مفهوم معاملات جاری را مورد توجه قرار داده و، پس از تأکید بر سرمایه‌ای بودن معامله و رد ادعای خواهان، چنین حکم کرده است:

«مقررات ارزی ایران، تا جایی که به پرونده حاضر ارتباط دارد (بندهای ۴ و ۱۴ بخشنامه فوق‌الاشاره)، مغایر با موافقتنامه صندوق بین‌المللی پول وضع نشده است...» ۱۶۴

می‌توان نتیجه گرفت که، از نظر دیوان، مقررات ارزی ایران که موضوع دعاوی مشروحه در بالا بوده است با قواعد ذی‌ربط موافقتنامه صندوق بین‌المللی پول مغایرت نداشته و در نتیجه این مقررات ناقض اساسنامه صندوق نبوده و برای ایران مسؤولیت بین‌المللی از این حیث بوجود نیاورده است. ذکر این نکته برای تکمیل بحث ضروری است که شعب دیوان در دعاوی که مقررات ارزی ایران مبنای ادعای خواهانها قرار گرفته، رویه واحدی اتخاذ نکرده‌اند، بطوریکه بعضی از شعب دیوان در دعاوی مشابه به جای متابعت از رویه قبلی خود اساساً، با خودداری از ورود در بحث مطابقت مقررات ارزی ایران با اساسنامه صندوق، به تئوری‌ها و دلایل دیگر حقوقی تمسک جسته‌اند که نتیجه آن در بعضی موارد تأیید قراردادهای ارزی و صدور حکم به نفع خواهانها و تشتت در رویه قضایی دیوان بوده است^{۱۶۵}. این آراء مغایر رویه شعبه اول دیوان در دعاوی «مارک دلال» است که به موجب آن دیوانهای بین‌المللی باید شرایط ذی‌ربط در موافقتنامه صندوق بین‌المللی پول و مقررات ارزی منطبق با آن را محترم شمارند

۱۶۴. رک. همان رأی، ص ۱۵.

۱۶۵. به‌طور مثال، می‌توان از آراء دیوان در پرونده‌های ذیل نام برد:

– ناصر اصفهانیان علیه بانک تجارت، رأی شماره ۲-۱۵۷-۳۱ (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۲، ص ۱۷۵).

– بنجامین. آر. ایسایاه (B. R. Isaiyah) علیه بانک ملت، رأی شماره ۲-۲۱۹-۳۵ (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۲، ص ۲۳۲).

– استونیک کورپوریشن (Stanwick Corporation) علیه جمهوری اسلامی ایران و دیگران، رأی شماره ۱-۹۶-۶۷ (گزاره آراء دیوان داوری، ج ۲۴، ص ۱۰۲).

و از تنفیذ قراردادهای ارزی غیرقابل اجرا خودداری ورزند. این دوگانگی در رویت دیوان مورد انتقاد واقع شده است و بعضی از صاحب نظران از آن به عنوان نقطه ضعف کار دیوان یاد کرده‌اند.^{۱۶۶}

● نتیجه

در پایان مقاله آنچه از مجموع مباحث گذشته می‌توان استنتاج کرد آن است که:

۱. بیانیه‌های الجزایر که عمدتاً به منظور پایان دادن به بحران سیاسی ناشی از اشغال سفارت سابق امریکا در ایران و دستگیری کارکنان آن تنظیم و امضاء شد، با پیش‌بینی تأسیس یک هیأت داوری، به مشکلات ناشی از طرح صدها دعوی علیه جمهوری اسلامی ایران، بانکها و سازمانهای دولتی ایرانی در محاکم امریکا خاتمه داد. در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت که، با در نظر گرفتن تنگناها و ضعف آن موقع مواضع ایران و حساسیتهای موجود در تاریخ امضای بیانیه‌ها و اطلاعات ناچیز دولت نوپای انقلاب از میزان و ماهیت دعاوی و نداشتن تجربه کافی در امر حل و فصل دعاوی بین‌المللی،... بیانیه‌ها علی‌رغم برخی نقطه‌ضعفهای حقوقی متضمن نکات مثبتی است که از جمله آنها می‌توان از دو مورد یاد کرد: یکی آزاد شدن داراییهای ایران که با دستور اجرایی رئیس‌جمهور امریکا در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۷۹ (۲۳ آبان ۱۳۵۸) مسدود شده بود و تضمین تحرک و انتقال آزاد این داراییها در قبال هرگونه اقدام اشخاص حقیقی و حقوقی امریکایی و غیر امریکایی در کشور امریکا، و دیگری برقراری آیینی برای حل و فصل دعاوی یعنی ارجاع اختلافات به داوری به جای لزوم پاسخگویی به دعاوی مذکور در محاکم امریکا. اما از طرفی، عدم پیش‌بینی مکانیسم خاص برای اجرای فوری و بی‌واسطه احکام صادره علیه امریکاییان، مشابه آنچه در خصوص

۱۶۶. به‌طور مثال، رک. دی. ال. جونز (D. L. Jones): «دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده: حقوق خصوصی اشخاص و مسؤولیت دولت»، ترجمه محسن محبی، مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، شماره ۷، صص ۵۷، ۹۴ و ۹۵ و نیز رجوع کنید به:

S. J. Toope: *Mixed International Arbitration*, Grotius, Cambridge (1990), pp. 388-92.

احکام صادره علیه ایران پیش‌بینی شده است، و نیز روش مقرر برای نصب داوران ثالث در صورت عدم توافق داوران طرفین در تعیین آنان، از نقاط ضعف بیانیه‌ها به‌شمار می‌رود.

با این حال، در مورد نقیصه اول گفتنی است که با اعراض طرفین از مصونیت در مقابل عملیات اجرایی احکام علیه آنان، که غالباً مانع عمده اجرای آراء علیه دولتهاست، راه برای اجرای احکام صادره علیه امریکا هموار شده و شاید از جمله به همین دلیل بوده است که تاکنون هرگاه دیوان دآوری حکمی علیه دولت ایالات متحده صادر کرده، آن دولت حکم را طوعاً اجرا نموده و محکوم‌به را با بهره متعلقه به ایران پرداخت کرده است. آثار فقدان مکانیسم خاص برای اجرای فوری و بی‌واسطه احکام صادره علیه امریکاییان عمدتاً در مواردی ظاهر می‌شود که حکمی علیه اتباع و شرکتهای امریکایی و به‌نفع ایران صادر شده باشد. با وجود این، دیوان دآوری در پرونده الف / ۲۱ نظر داده که با توجه به مفاد کلی بیانیه‌ها، در صورتی که در سیستم داخلی ایالات متحده مکانیسمی برای اجرای بدون تأخیر احکام دیوان دآوری علیه اتباع امریکایی وجود نداشته باشد، این کشور موظف است به ایجاد چنین سیستمی مبادرت ورزد. این تذکر لازم است که در آغاز دوره ریاست جمهوری ریگان که مصادف با شروع اجرای بیانیه‌های الجزایر بود، برخی از حقوقدانان امریکایی و حتی جناحی در داخل دولت ریگان پذیرش و اجرای بیانیه‌ها را مغایر با منافع امریکا و حاوی نقاط ضعف اساسی علیه این کشور می‌دانستند تا به آنجا که پیشنهاد عدم قبول آن را مطرح می‌کردند. به هر حال، اقتضا دارد هنگام ارزیابی بیانیه‌های الجزایر که واجد ویژگیهای حقوقی و سیاسی است، در عین برشمردن نواقص حقوقی، نقاط مثبت آنها نیز مورد توجه قرار گیرد و این امر که بیانیه‌ها راهگشای حل مشکلاتی بوده‌اند از نظر دور نماند.

۲. در مقاله حاضر سه قلمرو از عملکرد دیوان به‌اختصار مورد بررسی قرار گرفته است: آراء دیوان در دعاوی سلب مالکیت، دعاوی اخراج و دعاوی پولی و ارزی. وجه اشتراک هر سه قلمرو، ویژگی اعمال حقوق بین‌الملل عمومی بر آنهاست. زمینه و منشأ هر سه گروه از دعاوی یاد شده تحولات و تغییراتی است

که به دنبال انقلاب اسلامی رخ داده و به عبارت دیگر دعوایی است که به «قاعده رفتار با بیگانگان» در حقوق بین الملل مربوط می‌گردد. اعمال و تعمیم قواعد و اصول حقوق بین الملل توسط دیوان داوری به هر سه گروه از دعاوی مزبور و پای بندی دیوان به اجرای این قواعد، ماهیت بین المللی دیوان را آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که دیوان نه مرجع ثالثی بوده که جانشین محاکم داخلی ایران یا امریکا شده باشد و نه مرجعی فراملی و نه مرجعی با ماهیت مضاعف، گو اینکه کسانی دیوان را هرچندگاه متصف به یکی از این صفات کرده‌اند. دیوان داوری خود نیز بر این تصورات خط بطلان کشیده است و در عمل نشان داده که به راستی ماهیتی بین المللی دارد.

۳. در دعاوی مربوط به سلب مالکیت، دیوان داوری تأیید کرده است که سلب مالکیت از اموال خارجیان حق دولتهاست و از نظر حقوق بین الملل فی نفسه عملی غیر مشروع و غیر قانونی به شمار نمی‌رود. البته، از نظر حقوق بین الملل در سلب مالکیت‌های موردی و منفرد، عمل دولت هنگامی غیر مشروع و غیر قانونی است که متضمن منفعت عمومی نبوده و تبعیض آمیز باشد و برای پرداخت غرامت به صاحب مال ترتیباتی پیش‌بینی نشده باشد، لکن در سلب مالکیت‌های گسترده (ملی کردن‌ها) چون انگیزه اصلی دولت اصولاً منافع و مصالح اقتصادی کشور است و اقدام دولت در موارد مذکور برحسب ماهیت بدون تبعیض صورت می‌گیرد، لذا قانونی و مشروع بودن آن از نظر حقوقی مفروض است.

۴. نکته مهمی که در عملکرد دیوان داوری در این گروه از دعاوی به چشم می‌خورد، نحوه برخورد آن با مسأله غرامت ناشی از سلب مالکیت است. گرچه درباره تفاوت غرامت در سلب مشروع و غیر مشروع مالکیت در دکترین و رویه قضایی بین المللی به طرق مختلف بحث شده است اما دیوان داوری بسیاری از ابهامات آن را برطرف ساخته و به طور صریح اعلام کرده که غرامت قابل مطالبه در سلب مشروع و غیر مشروع مالکیت متفاوت است، مضافاً اینکه به نظر دیوان حتی در موارد سلب غیر مشروع مالکیت فقط خساراتی که واقعاً وارد شده قابل مطالبه است و خسارات تبعی به طور مطلق و عدم التفع برای دوره بعد از صدور

رأی قابل مطالبه نیست.

۵. در زمینه ضابطه غرامت سلب مالکیت، دیوان داوری عمدتاً پذیرفته است که ضابطه قدیمی «غرامت کامل» دستخوش تحولاتی تدریجی شده که نتیجه آن می‌تواند به تضعیف دکترین «غرامت کامل» تعبیر گردد، همچنانکه در ملی‌کردنهای گسترده نیازی به پرداخت غرامت کامل نیست بلکه حقوق بین‌الملل معاصر ضابطه «غرامت مناسب» را به رسمیت شناخته است و آن را معتبر می‌داند. هرچند اجرای این ضابطه در عمل کار آسانی نیست و تشخیص «غرامت مناسب» به فراخور اوضاع و احوال هر پرونده تفاوت می‌کند مع‌هذا صرف تأیید دیوان داوری از این تحوّل مهم در حقوق بین‌الملل و قابل اعمال ندانستن ضابطه غرامت کامل، دستاورد مهمّ دیوان در حوزه حقوق بین‌الملل توسعه است که مورد توجه کشورهای جهان سوم به ویژه کشورهای خارجیان به‌ویژه قرار دارد؛ زیرا با توجه به نیاز این کشورها به مشارکت خارجیان به‌ویژه کشورهای سرمایه‌فرست در طرحهای توسعه آنها، این دستاورد همراه با آراء دیگر دیوان که عمل دولت در سلب مالکیت را ذاتاً مشروع دانسته، از نظر حقوقی حایز اهمیت و آثار عملی است. علاوه بر این، اتخاذ ضابطه «انتظارات مشروع» صاحب حق قراردادی به عنوان مبنای برآورد غرامت ناشی از سلب مالکیت از چنین حقوقی، گام مهمی در اعمال و اجرای تئوری «غرامت مناسب» محسوب می‌شود که کمترین فایده عملی آن، به حساب آوردن و اثر دادن به عوامل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مانند انقلاب و پی‌آمدهای ناشی از آن در تعیین ارزش آن حقوق است، کما اینکه دیوان داوری در سایر موارد ارزش‌گذاری نیز به این عوامل توجه کرده است.

۶. دیوان داوری، علی‌رغم این یافته خود که در حقوق بین‌الملل معاصر ضابطه غرامت مناسب در ازای سلب مالکیت جاری و معتبر است، شرایط و ضوابط مذکور در بند ۲ ماده ۴ عهدنامه مودت ایران و ایالات متحده را، که عبارت است از ضابطه «غرامت عادلانه معادل ارزش کامل مال»، اعمال و استدلال نموده که گرچه در حال حاضر ضابطه غرامت همانا غرامت مناسب است نه کامل، اما عهدنامه مودت «قانون خاص» حاکم بین طرفین محسوب می‌شود که

رسماً ملغی نشده است. اینکه این استدلال دیوان تا چه حد مستحکم و درست است نیاز به بحث جداگانه و مفصلی دارد؛ همین قدر اشاره می‌گردد که هرچند در بند ۲ ماده ۴ عهدنامه مودت با الهام از نظر غالب در حقوق بین‌الملل در سالهای دهه ۱۹۵۰ ضابطه ارزش کامل مال انعکاس یافته است ولی، با توجه به تکلیف دیوان داوری برای رعایت و اعمال حقوق بین‌الملل، دیوان قاعداً می‌بایست قواعد و اصول حقوق بین‌الملل در تاریخ رسیدگی و صدور حکم یعنی حقوق بین‌الملل معاصر را به مورد اجرا گذارد و کنار گذاشتن این قواعد موجب به نظر نمی‌رسد. در هر حال، چون این قسمت از احکام دیوان داوری که متضمن اعمال ضابطه غرامت به نحو مقرر در عهدنامه مودت ایران و امریکاست ناظر به خصوص مورد و مبتنی بر «قانون خاص» حاکم بر روابط طرفین پرونده‌های مربوط است، لذا ارزش قضایی آنها از حوزه واقعیات همان پرونده‌ها فراتر نمی‌رود و به عنوان رویه قضایی برای مراجع بین‌المللی قابل توجه نیست.

۷. گفتنی است که دیوان، با وجود پیروی از معیار غرامت معادل «ارزش کامل مال» مذکور در عهدنامه مودت، در مفصل‌ترین و اساسی‌ترین رأی خود در این زمینه (رأی «خمکو») چنین استدلال کرده است که اولاً مفهوم «ارزش کامل مال» یک مفهوم متغیر و سیال است که عناصر تشکیل دهنده آن را جز با مراجعه به حقوق بین‌الملل عرفی نمی‌توان تعیین کرد؛ ثانیاً در موارد سلب مشروع مالکیت، عدم‌التفع از زمره عناصر تشکیل دهنده «ارزش کامل مال» خارج می‌شود و بنابراین وجود عهدنامه مودت موجب پرداخت عدم‌التفع نمی‌گردد، چرا که عهدنامه مزبور نیز فقط قائل به لزوم پرداخت «ارزش کامل مال» در موارد سلب مشروع مالکیت است.

۸. موضع دیوان داوری در دعاوی موسوم به «دعاوی اخراج» نیز متضمن نکات قابل توجهی از دیدگاه حقوق بین‌الملل است. دیوان داوری در کلیه دعاوی اخراج، تأیید کرده که احساسات مردمی، جو ضد امریکایی، ناآرامیها و حوادث مقارن پیروزی انقلاب اسلامی (دوره بین مهر ۱۳۵۷ تا بهمن ۱۳۵۷) که منجر به خروج داوطلبانه گروههای وسیعی از امریکاییان از ایران گردید از نظر حقوقی کافی برای اثبات «اخراج دسته‌جمعی و غیررسمی» امریکاییان نبوده است.

علاوه بر این دیوان داوری، با ردّ فرض مسؤولیت بین‌المللی دولت بر مبنای نظریهٔ ریسک (خطر) در حقوق بین‌الملل، نظر داده است که در هر مورد خواهان دعوی اخراج باید عناصر مسؤولیت بین‌المللی از جمله تقصیر (فعل یا ترک فعل) دولت در مورد عدم حمایت از بیگانگان را به اثبات رساند. دیوان همچنین صرفِ اثبات چنین تقصیری را کافی ندانسته، بلکه صدور حکم به نفع خواهان را موکول به اثبات ورود خسارت از ناحیهٔ دولت اعلام کرده است. به‌طور کلی، می‌توان گفت که دیوان داوری در آراء خود در این زمینه دایرهٔ مسؤولیت دولت در اخراج بیگانگان را محدودتر ساخته است زیرا، علاوه بر موارد فوق، همچنین نظر داده که حتی سیاست‌های عمومی منعکس در اعلامیه‌های رهبران کشور در موارد مرتبط با موضوع ادعا نیز برای احراز مسؤولیت دولت کافی نیست، مگر آنکه دولت اقدام خاص و مستقیمی، آن هم به‌طور غیرمشروع، اتخاذ کرده باشد که منتهی به اخراج بیگانگان (امریکاییان) شده باشد.

۹. رویهٔ دیوان داوری در دعاوی پولی و ارزی، بار دیگر التزام دیوان به موازین حقوق بین‌الملل را نشان می‌دهد. دیوان حق دولت در وضع مقررات و محدودیتهای ارزی را که از جملهٔ مقررات نظم عمومی (اقتصادی) است به‌صراحت تأیید کرده و اساسنامهٔ صندوق بین‌المللی پول را، که در واقع یک معاهدهٔ بین‌المللی در مفهوم حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌رود، به عنوان ضابطه و ملاک تصمیم‌گیری دربارهٔ قانونی بودن یا نبودن چنین محدودیتهایی پذیرفته است.

هرچند دیوان داوری در اغلب موارد بدون ورود در بحث نظری دربارهٔ تطبیق یا عدم تطبیق محدودیتهای ارزی ایران با مقررات صندوق بین‌المللی پول و با توسل به مبانی استدلالی دیگر در مقام صدور حکم در این پرونده‌ها برآمده است، با وجود این، بر لزوم احترام مراجع بین‌المللی به مقررات اساسنامهٔ صندوق بین‌المللی پول تأکید نموده و به این ترتیب اساسنامهٔ صندوق را در شمار قوانین و مقررات حاکم در دیوان داوری قرار داده است. این نکته از آنجا حایز اهمیت است که اساسنامهٔ صندوق تکالیفی را برای مراجع اداری و قضایی کشورهای عضو پیش‌بینی کرده که باید به مثابه قانون داخلی رعایت گردد و دیوان داوری

این تکالیف را در سطح بین‌المللی و توسط یک مرجع بین‌المللی نیز قابل اجرا دانسته است.

۱۰. دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده از حیث تعداد و تنوع دعاوی مطروح و نیز میزان خواسته در دعاوی مذکور، از مراجع کم‌نظیر داوری بین‌المللی است. هر چند بحث ما در طول مقاله حاضر ناظر به پاره‌ای وجوه خاص دیوان و نیز بررسی آراء و عملکرد آن در حوزه‌های معینی از حقوق بین‌الملل بوده، اما اکنون که فرصتی پیش آمده است نگاهی اجمالی به موقعیت جمهوری اسلامی ایران در دیوان مذکور می‌افکنیم:

دولت نوپای جمهوری اسلامی ایران با درگیر شدن در دیوان داوری، عملاً در برابر هزاران دعاوی مطروح از سوی شرکتهای امریکایی طرف قراردادهای مختلف با رژیم سابق، قرار گرفت. البته، متقابلاً دولت جمهوری اسلامی ایران نیز فرصت یافت تا دعاوی خود را علیه ایالات متحده مطرح سازد و سازمانهای ایرانی توانستند دعاوی خود را به‌صورت تقابل علیه خواهانهای امریکایی اقامه کنند. هرچند تحلیل و انتظار امریکاییان در ابتدای کار این بود که، با استفاده از تجارب طولانی خود در امر حل و فصل دعاوی بین‌المللی و نیز با بکارگرفتن صدها دارالوکاله بزرگ امریکایی، خواهند توانست کار دیوان را در ظرف مدت کمی پیروزمندانه به پایان برند و حتی موفق خواهند شد حساب تضمینی یک میلیارد دلاری دیوان را چندین بار خالی و پر کنند، اما بر اثر تلاشها و زحمات صادقانه حقوقدانان برجسته، متعهد و متخصص کشورمان و نیز با همکاری سازمانهای دولتی درگیر در دعاوی، نتیجه کار طور دیگری شد. با بسیج حقوقدانان ایرانی و تلاش غیرتمندانه و شبانه‌روزی آنها جهت دفاع و مقابله در برابر هزاران دعاوی مطروح، آن‌هم در سخت‌ترین شرایط و علی‌رغم نارساییهای قهری ناشی از درگیر بودن کشور در جنگ تحمیلی، صدها لایحه در موضوعات مختلف و پیچیده حقوقی تهیه گردید و همراه با هزاران برگ اسناد و مدارک، که هر کدام با تحمل زحمات و مشقات از لابلای پرونده‌ها و بایگانیها استخراج شده بود، نزد دیوان داوری به ثبت رسید. نتیجه این تلاش همه‌جانبه آن شد که تعداد زیادی از دعاوی مطروح علیه ایران و دستگاههای دولتی و نهادهای انقلابی یا

بکلی رد شوند، یا درصد محکومیت در قبال میلیاردها دلار خواسته به طور چشمگیری تنزل یابد، یا مدعیان امریکایی ناگزیر شوند که تمام یا بخشی از دعاوی خود را مسترد کنند، و یا سرانجام متقاعد شوند که با سازش خارج از دیوان، پرونده را مختومه سازند. با این توضیح مختصر که هرگاه پرونده به سازش منتهی شده است، در ازای رقم پرداختی که مورد توافق طرف ایرانی بوده معمولاً اموال، کالاها و یا وجوه نقد قابل توجهی نیز به ایران منتقل گردیده و یا دعاوی متقابل ملحوظ و حسب مورد تهاثر یا مطالبات ایران نیز دریافت شده است.

به‌هرحال، بحث دربارهٔ دستاوردهای حقوقی و علمی ناشی از عملکرد دیوان داوری مستلزم فرصت بیشتری است و بر دست‌اندرکاران و صاحب‌نظران و استادان حقوق است که احکام و تصمیمات دیوان داوری را از حیث تأثیر و نقشی که در تحوّل حقوق بین‌الملل معاصر داشته و نیز تبیین مواضع و نوع مدافعات و عملکرد جمهوری اسلامی ایران در دعاوی مربوط^{۱۶۷}، تجزیه و تحلیل و منتشر کنند تا جامعهٔ حقوقی کشورمان از تجربهٔ دیوان داوری بیش از پیش بهره‌مند گردد.

شک نیست که تجربهٔ دیوان داوری نه تنها باعث ارتقای سطح کیفی و علمی گنجینهٔ حقوقی کشور شده بلکه قلمروهای نوینی را نیز در چشم‌انداز تاریخ حقوق کشورمان گشوده است. محصول عملی این تجربهٔ گرانبها هم‌اکنون در سایر دعاوی بین‌المللی دولت که در مراجع گوناگون بین‌المللی مطرح است، مورد

۱۶۷. مناسب می‌تواند تا، صرفاً به‌عنوان نمونه، به قضاوت یک ناظر و مؤلف بی‌طرف در این خصوص اشاره شود. پروفیسور «خان» در کتاب خود تحت‌عنوان دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده، که با کمک مالی مؤسسهٔ معتبر حقوق بین‌الملل ماکس پلانک (Max Planck) در آلمان تحریر شده است، چنین اظهارنظر می‌کند:

«موضوعات حسّاس سیاسی به‌کنار، طرفین اختلافات خود را از طریق حقوقدانان برجسته در دیوان مطرح کرده‌اند. یک جمهوری اسلامی انقلابی، با تکیه بر مبانی حقوقی رایج و عملاً سنتی و ضمن ارائهٔ مطالب خود با کیفیتی در نهایت ماهرانه، هیچ مشکلی در مقابله با رهبران جهان سرمایه‌داری نداشته است.»

R. Khan: *The Iran-United States Claims Tribunal, Controversies, Cases and Contribution*, Martinus Nijhoff Publishers, Netherlands (1990), p. x.

استفاده دست‌اندرکاران می‌باشد. ابعاد و قلمرو و سودرسانی تجارب به‌دست آمده از دیوان داوری محدود به جمهوری اسلامی ایران نیست، بلکه اندوخته‌های علمی و عملی ما، به عنوان کشوری از جهان سوم، از دیوان داوری می‌تواند برای سایر کشورهای اسلامی یا جهان سوم که به‌نحوی در مجامع و مراجع حقوقی بین‌المللی درگیر هستند نیز مفید افتد و راهگشا باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی